

حفظ

ماهنامه ی حقوقی اجتماعی
شماره ۴۲ - آبان ۱۳۹۳ - سال پنجم

در پروندهی ویژهی این شماره تحت عنوان "دگر باشی جنسی در ایران" مطالب و یادداشت هایی از:
هوداد طلوعی، مسعود لواسانی، نادیا ریاضی، سینا کیانی و ... خواهید خواند



دکتر حسن مکارمی:

اعلام و تظاهر به

همجنس خواهی،
علاج نیست



شادی امین:

تولید مثل تنها دلیل حفظ دگر جنسی گرایی است

۳	شما چه گفته اید؟
۳	کارتون ماه / رضا جوزانی
۴	دیده بان
۵	اعدام محسن امیراصلانی، نقطه‌ای سیاه بر کارنامه‌ی ایران قرن ۲۱ / بهروز جاوید تهرانی
۷	ممنوعیت برگزاری نماز جماعت در یک کشور اسلامی / شهرام احمدی
۹	نگاهی به سرمایه‌ی نمادین معلمان در جامعه‌ی ایران / محمد حبیبی
۱۴	برخورد غیرقانونی با تجمعات مسالمت آمیز در حمایت از کوبانی / بنان یحیی‌نیا
۱۶	پرونده‌ی ویژه؛ دگرباشی جنسی در ایران
۱۷	زوایای پیدای همجنس‌گرایی در طی تاریخ / سینا کیانی
۲۱	منع تبعیض بر مبنای گرایش جنسی / حجت فرجی
۲۴	سلامت روانی همجنس‌گرایان در ایران / هوداد طلوعی
۲۷	گفتگو با سپیده جدیری، مترجم کتاب "آبی گرم‌ترین رنگ است" / مسعود لواسانی
۳۱	مطالبه‌ی حقوق اقلیت‌های جنسی، پیش‌نیاز احقاق حقوق آحاد جامعه / ناهید فرهاد
۳۴	مروری سریع بر وضعیت دگرباشان جنسی در ایران امروز / نادیا ریاضتی
۳۶	دکتر حسن مکارمی: اعلام و تظاهر به همجنس‌خواهی، علاج نیست / علی کلائی
۴۱	دترمینیسم همجنس‌گرایی / شهرام کیانی
۴۴	همجنس‌گرایی در ادبیات مشرق زمین حضوری پررنگ دارد / ایمان نیکی نژاد
۴۶	شادی امین: تولید مثل تنها دلیل حفظ دگرجنس‌گرایی‌ست / پانته‌آ بهرامی
۵۱	معرفی کتاب: فهم همجنس‌گرایی ایرانی



ماهنامه‌ی حقوقی، اجتماعی خط صلح

صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

سرمدبیر: سیمین روزگرد

دبیر فرهنگی: رضا نجفی

دبیر اجتماعی: علی کلائی

طراح: ایمان نیکی نژاد



همکاران این شماره: بهروز جاوید تهرانی، مسعود لواسانی، محمد حبیبی، هوداد طلوعی، پانته‌آ بهرامی،

بنان یحیی‌نیا، ناهید فرهاد، شهرام احمدی، نادیا ریاضتی، آرش بینش پژوه، شهرام کیانی، سینا کیانی و رضا

جوزانی

ماهنامه‌ی خط صلح حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می‌دارد.

استفاده از مطلب خط صلح با ذکر منبع بلامانع است.

اطلاعات تماس با ما :



Address:

12210 Fairfax Towne Center, Unit 911

Fairfax VA 22033

United State

Phone: +1 (571) 223 5406

Fax: +1 (202) 330 5465

E-mail: Info@ Peace-Mark.org

Web: www.peace-mark.org

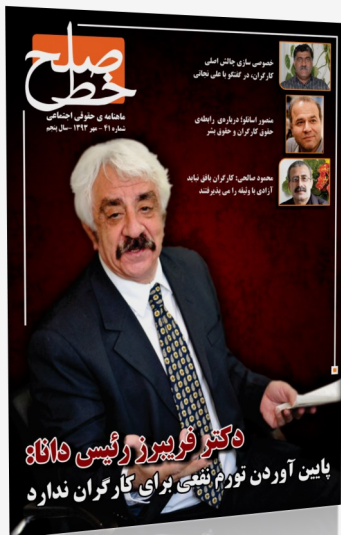
شما چه گفته اید، درباره ی ...

دکتر فریبرز رئیس دانا: پایین آوردن تورم نفعی برای کارگران ندارد

ونداد افضلی: بهتر بود که آقای رئیس دانا که جسارتشان هم زبانزد است، در رابطه با افراد و تشکل های خودنما که اشاره کردند، توضیح بیش تری می دادند و موضوع را با بیان اسامی، شفاف تر می کردند. با این که در این مصاحبه چنین سوالی هم مطرح شده اما باز آقای رئیس دانا مسئله را مبهم باقی گذاشتند.



ابوطالب حسن زهی: آقای رئیس دانا و امثال ایشان، باید بیایند به مناطق محروم سر بزنند و از ضررهایی که خصوصی سازی می تواند برای کارگران داشته باشد، بگویند. در استان ما [سیستان و بلوچستان] به آن شکل مردم به رسانه های آزاد و مفید دسترسی ندارد یا درصد داشتن اینترنت در منازل بسیار کم است. چندین کارخانه در همین جا وجود دارد که در این چند سال خصوصی شدند و صدای هیچ کس هم درنیامده. من فکر می کنم با پیشرفت تکنولوژی یک عده از مردم به کل فراموش شدند و فعالین فقط برای کسانی که دسترسی به اینترنت و ماهواره دارند، فعالیت می کنند.



دولت روحانی و مسئله ی حق تحصیل / علی عجمی

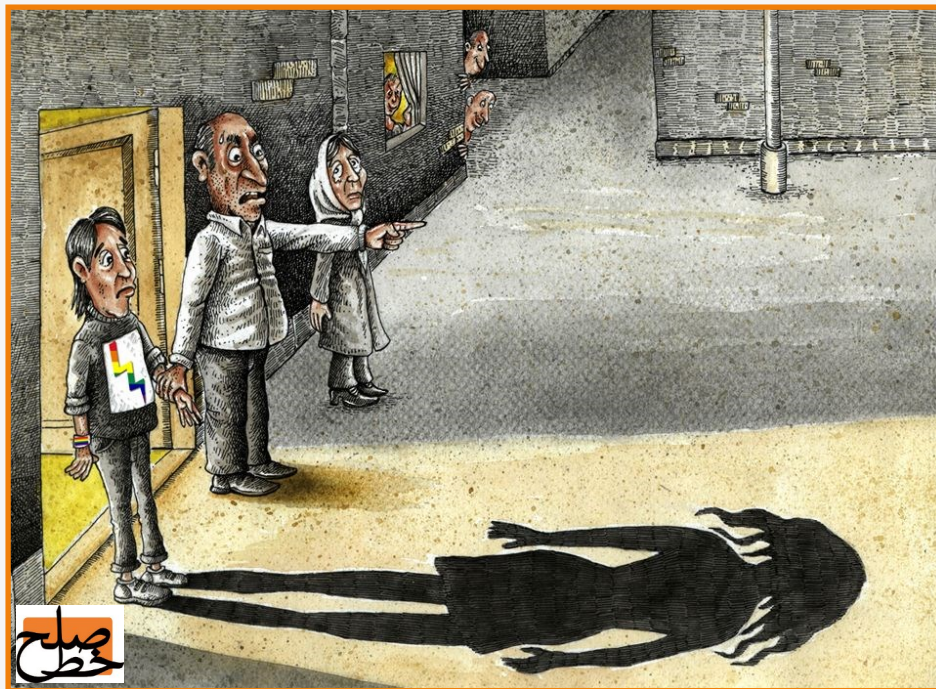
سمیرا رهبری: به نظر من آقای روحانی به هیچ عنوان مایل به حل مسئله ی محرومیت های تحصیلی هم نیست. ایشان متأسفانه فقط سخنور ماهری هستند و از طرفی وزارت علوم با فرستادن چند نفر از ستاره دارها به دانشگاه، فقط سعی دارد چهره ی خوبی از خودش نشان بدهد و گرنه صدها و هزاران دانشجوی محروم از تحصیل وجود دارند که بسیاری از آن ها هم در اوج گمنامی اند.



محمد صادق زاده: بهایان اگر اعلام نکنند که بهایی هستند، امکان تحصیل از آن ها گرفته نخواهد شد. مگر مثلاً یک کسی که دین ندارد و در ایران زندگی می کند، موقع پر کردن دفترچه ی کنکور یا استخدام در یک اداره، بی دینی خودش را اعلام می کند؟ مشکلاتی که در کشور ما وجود دارد آن قدری زیاد است که نیاز نباشد این ها را هم به آن اضافه کنیم.

کارتون ماه

کاری از رضا جوزانی





- ◀ عفو و تخفیف مجازات به مناسبت عید فطر، شامل چهارتن از زندانیان سیاسی بند ۸ زندان اوین شد.
- ◀ عدنان حسن‌پور روزنامه نگار زندانی برای اولین بار پس از ۸ سال به مرخصی اعزام شد.
- ◀ سازمان محیط زیست ایران اعلام کرد که به دلیل سرطان‌زا بودن پارازیت‌ها، پیشنهاد این سازمان بر حذف کامل پارازیت‌هاست.
- ◀ وکیل مدافع معصومه عطایی (قربانی اسیدپاشی)، از اعلام گذشت موکلش از قصاص پدر شوهرش خبر داد.
- ◀ دیوان عالی کانادا اعلام کرده است که طبق قوانین آن کشور، درخواست استفان هاشمی، فرزند زهرا کاظمی، عکاس مقتول ایرانی-کانادایی، برای شکایت از حکومت ایران قابل رسیدگی نیست.
- ◀ رئیس پلیس فتای گیلان از دستگیری عامل برگزاری مسابقه ی مدلینگ در شبکه اجتماعی غیر مجاز در این استان خبر داد.
- ◀ محمد قاسملو، رئیس پلیس فتای آذربایجان شرقی، از دستگیری یک همجنس‌گرا در این منطقه خبر داد.
- ◀ مرکز ملی فضای مجازی اعلام کرد که نخستین نرم‌افزار فیلترینگ هوشمند وب‌سایت‌های مختلف در ایران راه‌اندازی شد.
- ◀ شعبه ی دوم دادگاه انتظامی وکلا، نسیرین ستوده را برای سه سال از وکالت محروم کرد؛ خانم ستوده به دلیل محرومیت از وکالت تحصن کرد.
- ◀ تعدادی از فعالان حامی کوبانی در تجمعی واقع در میدان انقلاب توسط نیروهای امنیتی بازداشت شدند. آسو رستمی و علی نوری دو تن از این دستگیر شدگان‌اند.
- ◀ جواد هروی، نماینده ی مجلس، می‌گوید بحران آب باعث شده تا ساکنان ۲۰۰ روستا در استان سیستان و بلوچستان، محل زندگیشان را ترک کنند.
- ◀ محمد نوری زاد فیلم‌ساز و هنرمند منتقد حکومت ایران در خیابان پاستور مورد هجوم نیروهای امنیتی قرار گرفت و یک شب را در بازداشت گذراند.
- ◀ در پی تشدید اعتراضات صنفی هزار و صد کارگر نورد و لوله‌ی صفا (واقع در شهرستان ساوه)، کارفرما از ورود کارگران به کارخانه ممانعت به عمل آورد.
- ◀ مسئولان سالن ملاقات زندان رجایی شهر، خانواده و دو تن از زندانیان سنی مذهب این زندان به نام جمشید دهقانی و جهانگیر دهقانی را مورد ضرب و شتم قرار دادند.
- ◀ کریم معروف عزیز زندانی سیاسی زندان رجایی شهر کرج بدون طی دوره ی درمان و پس از یک جراحی قلب باز به زندان رجایی شهر بازگردانده شد.
- ◀ تعدادی از اعضای عرفان حلقه که قصد شرکت در تجمعی در مقابل دادگاه انقلاب را داشتند، توسط ماموران امنیتی بازداشت شدند.
- ◀ ماموران امنیتی از برگزاری نماز عید قربان شهروندان اهل سنت تهرانی در محله‌های صادقیه و سعادت‌آباد ممانعت به عمل آوردند و در همین روز دست‌کم ۲۰ تن از شهروندان مهابادی توسط ماموران امنیتی بازداشت شدند.
- ◀ دادگاه انقلاب بهنام ایرانی، رضا ربانی و عبدالرضا علی حق‌نژاد، سه کشیش مسیحی را در مجموع به ۱۸ سال حبس تعزیری محکوم کرده است.
- ◀ یک دانش‌آموز ۱۵ ساله به نام ابوالفضل رستمی اهل شهرستان رباط کریم در استان تهران، هنگام آموزش نظامی بر اثر اصابت گلوله کشته شد.
- ◀ حادثه‌ی تعقیب و گریز وانت جمع‌آوری زباله با کارگران پیمانکار شهرداری، با مرگ جوان ۲۸ ساله‌ای پایان یافت؛ این دست‌کم دومین مرگ طی دو ماه اخیر است که ماموران شهرداری در آن نقش دارند.
- ◀ وضعیت وخیم مردی که یک‌سال قبل ساعتی بعد از اجرای حکم اعدام دوباره زنده شد، خانواده‌اش را به شدت نگران کرده و تلاش‌ها برای آزادی او هنوز به جایی نرسیده است.
- ◀ در ۵ ماه نخست امسال، ۱۱۴ نفر به دلیل فوت ناشی از مسمومیت با قرص برنج به مراکز پزشکی قانونی استان تهران ارجاع شده‌اند.
- ◀ حکم شلاق یک مرد جوان به اتهام "نشر اکاذیب مبنی بر حضور خفاش شب در بندرعباس" در شبکه‌های مجازی، عصر در میدان هفده شهریور (شهریاری) بندرعباس اجرا شد.
- ◀ صنایع اراک باعث شده تا در روستای "کزاز" در استان مرکزی که نزدیک صنایع بزرگ و پالایشگاه قرار دارد، نوزادان معلول متولد شوند.
- ◀ در هفته‌های اخیر، حدود ۱۵ زن جوان قربانی اسیدپاشی‌های سریالی در اصفهان شده‌اند. مردم در اصفهان و تهران در اعتراض به ناامن بودن فضای شهری و حمله‌های متعدد اسید پاشی به زنان تجمع کرده‌اند.
- ◀ فردین جعفریان زندانی متهم به قتل زندان مرکزی تبریز که در سن ۱۴ سالگی مرتکب قتل شده بود، اعدام شد.
- ◀ محسن امیراصلانی زندانی عقیدتی زندان رجایی شهر کرج به اتهام "افساد فی الارض و بدعت در دین" به دار آویخته شد.

اعدام محسن امیراصلائی، نقطه‌ای سیاه بر کارنامه‌ی ایران قرن ۲۱



بهروز جاوید تهرانی
فعال حقوق بشر

مورد اجرا در آمد؛ با این حال این پرونده مجدداً در شعبه‌ی ۱۵ دادگاه انقلاب تهران به ریاست قاضی صلواتی مورد رسیدگی قرار گرفت و این بار محسن امیراصلائی به اتهام "فساد فی الارض از طریق بدعت در اصول و فروع دین اسلام، توهین به حضرت یونس و زنا" به اعدام محکوم شد.

شعبه‌ی ۱۵ دادگاه انقلاب در حالی محسن امیراصلائی را به اعدام محکوم کرد که پیش‌تر براساس همین اتهامات در دادگاه عمومی برای وی حکم شلاق و زندان صادر شده بود. هم‌چنین هیچ یک از شرایط زنا که طبق شریعت اسلام و قوانین ایران باید احراز شود در این پرونده وجود نداشت.

حکم محسن امیر اصلائی ۳ بار در دیوان عالی کشور نقض شده و دست آخر با دستور ریاست قوه‌ی قضاییه، صادق آملی لاریجانی، حکم اعدام در مورد وی به اجرا در آمد.

پرونده‌ی این زندانی عقیدتی به قدری پیچیده و دادرسی‌ها ناعادلانه بود که حتی گروه‌هایی هم‌چون دیده‌بان حقوق بشر و عفو بین الملل در این ۱۲ ساعت باقی مانده تا اعدام مجال حرکتی را نیافتند.

اگر بخواهیم علت بازداشت پیروان عرفان در حکومت اسلامی ایران را واکاوی کنیم به اختلافات خونین متشرعه و متصوفه می‌رسیم که در قرون گذشته مشاهیری هم‌چون حسین بن منصور حلاج (اعدام ۳۰۱ شمسی) و عین القضاة همدانی (اعدام ۵۱۰ شمسی) را به دست جلادان سپرد.

اما پس از روی کار آمدن حکومت اسلامی در ایران که به نوعی با پیروزی متشرعه و روحانیون همراه بود، فشار بر اقلیت‌های مذهبی غیر مسلمان فزونی گرفت و در این بین متصوفه و اهالی عرفان که خود را مسلمان می‌دانند نیز مستثنی نبودند. از این



عکس از هرانا

بین می‌شود به فشار و محدودیت بر درویش گنابادی،

تنها ۱۲ ساعت قبل از اعدام، در روز اول پاییز سال جاری برای اولین بار نام "محسن امیراصلائی زنجانی" در رسانه‌های حقوق بشری به گوش رسید و صبح

روز چهارشنبه ۲ مهر ماه وی به اتهام "فساد فی الارض از طریق بدعت در اصول و فروع دین، توهین به حضرت یونس و زنا" در محوطه‌ی زندان رجایی شهر کرج، از طریق چوبه‌ی دار اعدام شد.

محسن امیراصلائی، بنیانگذار عرفان جوهری، ۱۸ فروردین ماه سال ۱۳۸۵ به همراه همسر و ۶ تن از شاگردانش توسط ماموران وزارت اطلاعات ایران بازداشت شد و ۹ ماه را در سلول‌های انفرادی تحت بازجویی سپری کرد.

طبق اسناد دیوان عالی کشور، اتهامی که محسن امیراصلائی ابتدا به خاطر آن بازداشت شد، شکایت ۳ تن از شاگردانش مبنی بر رابطه‌ی جنسی با اکراه بوده؛ در حالی که هیچ‌گاه

شاکیان پرونده به غیر از این ادعا نتوانستند مدرک پزشکی یا شاهی ارائه دهند و خانواده‌ی امیراصلائی معتقدند، وزارت اطلاعات ایران برای این که محسن قرائت جدیدی از دین ارائه داده بود، چنین اتهاماتی را به وی وارد کرد.

محسن امیراصلائی در سال ۱۳۸۵ در شعبه‌ی ۱۰۸۴ دادگاه عمومی به اتهام "بدعت در اصول و فروع دین اسلام و توهین به حضرت یونس" به ۳ سال حبس تعزیری و به اتهام «ارتکاب فعل حرام و عمل منافی عفت» به ۱۲۰ ضربه شلاق، ۶ ماه زندان و جریمه محکوم شده بود.

این حکم در شعبه‌ی ۳۱ دادگاه تجدیدنظر به تأیید رسید و به

یارسانی‌ها (یا همان اهل حق که به خود سوزی سه تن از ایشان طی دو سال اخیر منجر شد)، عرفان حلقه و هم‌چنین گروهی بنام علم حق و عدالت اشاره کرد.

طی یک ماهی که گذشت مقالات، اخبار و گفتگوهای زیادی بر سر نوع اتهامات و چگونگی بازداشت و رسیدگی به اتهامات محسن امیراصلائی در فضای مجازی و حتی نشریات داخلی منتشر شده و جا دارد بسیار بیش از این هم مورد رسیدگی روزنامه‌نگاران و فعالان حقوق بشر غیر وابسته به حاکمیت قرار گیرد.

هم‌چنین طبیعی جلوه می‌کند رسانه‌هایی که زیر تیغ قوه قضاییه جمهوری اسلامی قرار داشته باشند و یا محسن اسماعیلی، رئیس کل دادگستری استان تهران، سعی در حمایت از اجرای این حکم ظالمانه و قرون وسطایی نمایند؛ از اینرو در پایان چند سؤال غیر تخصصی در خصوص پرونده‌ی مورد بحث مطرح می‌کنم تا بهتر بتوانیم واقعیت ماجرا را تشخیص دهیم.

۱- اگر طبق ادعای رسانه‌های رسمی ایران محسن امیر اصلائی در پی شکایت "زنای به عنف با شرایط احسان" بازداشت شده، چرا وزارت اطلاعات امر بازداشت را برعهده گرفت و سپس بازجویی‌ها در بند ۲۰۹ اوین انجام شد و چرا مانند پرونده‌های این‌چنین، کار به نیروی انتظامی و اداره‌ی آگاهی محول نشد؟

۲- چرا به همراه محسن امیر

اصلائی همسر وی و ۶ تن از شاگردانش بازداشت شدند و چندین روز را تحت بازجویی در بند ۲۰۹ زندان اوین سپری کردند؟

بی‌شک اگر یک حقوق‌دان بی‌طرف بخواهد این سئوالات را به صورت حقوقی طرح کند، در پرونده‌ی محسن امیراصلائی، هزاران سؤال بی‌جواب حقوقی مطرح خواهد کرد که دال بر بی‌گناهی وی و نقش وزارت اطلاعات در صدور حکم ناعادلانه‌ی اعدام خواهد بود.

۳- چرا اتهام بدعت در اصول و فروع دین اسلام و توهین به حضرت یونس که یک‌بار در دادگاه عمومی برایش حکم صادر شده و حکم مربوطه نیز به صورت کامل اجرا شده بود، مجدداً تحت عنوان فساد فی الارض در دادگاه انقلاب مورد رسیدگی قرار گرفت؟ طبق کدام قانونی متهم را برای یک اتهام دوبار محاکمه و محکوم می‌کنند؟

۴- اگر اتهام زنای به عنف آن هم با شرایط احسان صحت و سقم می‌داشت، همین یک اتهام برای صدور حکم اعدام کافی نبود که مسئولان مجبور نباشند از اتهام پر ابهامی هم چون فساد فی الارض و سایر قانون شکنی‌هایی که ذکر شد استفاده نمایند؟

۵- اتهام زنای به عنف طبق قوانین ایران باید در دادگاه عمومی مورد بررسی قرار گیرد، چرا پرونده‌ی محسن امیراصلائی به دادگاه انقلاب محول و در شعبه‌ی ۱۵ این دادگاه که به صدور احکام اعدام شهره است، مورد رسیدگی قرار گرفت؟

۶- چرا هیچ‌کدام از شکات تجاوز به عنف در پزشکی قانونی مورد معاینه و آسیب‌شناسی قرار نگرفتند؟ بی‌شک اگر یک حقوق‌دان بی‌طرف بخواهد این سئوالات را به صورت حقوقی طرح کند، در پرونده‌ی محسن امیراصلائی، هزاران سؤال بی‌جواب حقوقی مطرح خواهد کرد که دال بر بی‌گناهی وی و نقش وزارت اطلاعات در صدور حکم ناعادلانه‌ی اعدام خواهد بود.



عکس از چرس

ممنوعیت برگزاری نماز جماعت در یک کشور اسلامی

خصوص کسانی که در میان شیعه هم به تندروری مشهور هستند، چرا که آن‌ها این‌گونه به این قضیه می‌نگرند که اهل سنت از این امر استفاده‌ی سیاسی و ابزاری می‌کنند. به همین دلیل است که تاکنون و بعد از گذر ۳۵ سال از انقلاب ایران، اهل سنت تهران با وجود جمعیت بیش از یک میلیون نفری، کماکان از داشتن حتی یک مسجد در استان تهران محروم هستند. حتی در مناطقی از حومه‌ی تهران که دارای اکثریت سنی ست هم، امر به همین شیوه است و به آن‌ها حتی اجازه‌ی کرایه‌ی یک خانه برای برگزاری نماز جمعه و عیدهای رمضان و قربان را نمی‌دهند. علاوه بر این، اگر کسانی هم از فعالان اهل سنت درصدد تلاش برای رفع این مشکل برآمده‌اند، مورد تهدید و حتی دستگیری از جانب اطلاعات و یا سایر ارگان‌های امنیتی واقع شده‌اند.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تاکید شده، دین رسمی اسلام و مذهب رسمی شیعه‌ی اثنی عشری است و در

کنار این تصریح به رعایت حقوق و برگزاری موازین مذاهب اهل سنت اعم از حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی تاکید شده است تا جایی که اگر مردم منطقه ای دارای اکثریت هر مذهبی باشند، می‌توانند طبق فقه همان مذهب

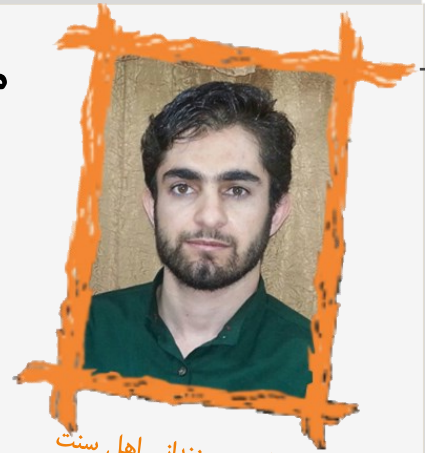
در مسائل (طلاق، ازدواج، وصیت و غیره) حکم کنند؛ اما وقتی به واقعیت می‌نگریم چیزی از این وعده‌ها را نمی‌بینیم. هم‌چنین همه‌ی مذاهب اهل سنت طبق قانون اساسی، می‌توانند آزادانه

یکی از اختلافات دیرینه در منطقه‌ی خاورمیانه، اختلاف میان شیعه و سنی بوده که در طول تاریخ به اشکال مختلف خود را نمایان کرده است. حکومت فعلی ایران هم که حکومتی شیعی به حساب می‌آید، همواره سعی

در به حاشیه راندن اهل سنت داشته و به شیوه‌های متفاوت این اقلیت مذهبی را مورد ستم قرار داده است.

یکی از مظاهر این ستم، عدم اجازه به اهل سنت برای برگزاری مراسم مذهبی شان است. می‌بینیم که اهل سنت، اجازه‌ی برگزاری نماز عیدهای رمضان و قربان را به طور آزادانه ندارند. آخرین مورد آن، مربوط است به عید قربانی که گذشت؛

ماموران امنیتی از برگزاری نماز عید قربان شهروندان اهل سنت در محله‌های صادقیه و سعادت آباد ممانعت به عمل آوردند. علت عمده آن است که اهل سنت ایران همواره سعی داشته که همزمان با مسلمانان سنی سایر مناطق اسلامی مراسمات مذهبی عیدهای مذکور را برگزار کند و این امر همیشه با مخالفت مسئولین در ایران همراه بوده است؛ به



شهرام احمدی زندانی اهل سنت
محکوم به اعدام از
زندان رجایی شهر



مأموران امنیتی از برگزاری نماز عید قربان شهروندان اهل سنت در محله‌های صادقیه و سعادت آباد ممانعت به عمل آوردند. علت عمده آن است که اهل سنت ایران

معتدل تری هم‌چون حسن روحانی، از دسترسی اهل سنت به مسجد و پایگاهی برای تجمع در اوقات مشخص خصوصاً در شهرهایی با اکثریت شیعه هراس دارند و به همین دلیل است که اهل سنت را به دو طیف تندرو و معتدل تقسیم می‌کنند و به بهانه‌ی تندروها به افراد معتدل هم اجازه‌ی بهره‌مندی از این امور را نمی‌دهند.

حکومت ایران دائماً درباره‌ی وحدت اهل سنت و شیعه سخن می‌گوید اما رفتارشان نشان داده است که تنها آن دسته از اهل سنت را می‌پسندد که به اسم و در شناسنامه جزو پیروان این مذهب باشند و حتی اگر شعائر مذهبی‌شان را هم همانند دیگر هم‌کیشان خود به جا آورند، از تندروها به شمار می‌آورد.

از طرفی اهل سنت در حالی حق داشتن مسجد را هم ندارند و از کم‌ترین حق خود در تهران و سایر شهرهای پرجمعیت محروم هستند که سایر اقلیت‌های دینی مانند کلیمی، زرتشتی، مسیحی و غیره دارای عبادتگاه خاص خود در تهران هستند و می‌توانند آزادانه آیین‌های دینی خود را برگزار کنند.

مراسم خود را برگزار نمایند. از طرفی اهل سنت در حالی حق داشتن مسجد را هم ندارند و از کم‌ترین حق خود در تهران و سایر شهرهای پرجمعیت محروم هستند که سایر اقلیت‌های دینی مانند کلیمی، زرتشتی، مسیحی و غیره دارای عبادتگاه خاص خود در تهران هستند و می‌توانند آزادانه

آیین‌های دینی خود را برگزار کنند. با این اوصاف، بایستی اذعان داشت که محروم کردن اهل سنت از مسجدی که تحت نظارت علمای اهل سنت اداره شود بی تردید تبعیض ناروایی است که دولت ایران باید آن را رفع کند. واقعیت این است که جمهوری اسلامی ایران حتی با وجود افراد

عکس ماه

شمار قربانیان اسید پاشی‌های سریالی در اصفهان دستکم به ۱۵ نفر رسیده است - عکس از خیرگزاری آنا



نگاهی به سرمایه‌ی نمادین معلمان در جامعه‌ی ایران



محمد حبیبی
فعال صنفی

سرنوشت نسل جوان و آینده ساز کشور با عملکرد معلمان - که عاملان اصلی اجرای برنامه های مدون آموزش و پرورش اند - گره خورده است. معلمان

در فرایند آموزش و پرورش نقش کلیدی دارند و به قول پیاز، روانشناس نامدار معاصر، زیباترین طرح اصلاح و بازسازی نظام آموزشی در صورتی که معلم به تعداد کافی و با کیفیت مطلوب در اختیار نباشد، با شکست روبرو خواهد شد. (۱) در هر جامعه‌ای معلمان هنگامی می توانند نقش تاثیر گذار خود در فرایند آموزشی را به درستی ایفا کنند که واجد اعتبار اجتماعی بالایی بوده و پایگاه اجتماعی مستحکمی در سطح جامعه داشته باشند؛ به عبارت دیگر از منزلت اجتماعی بالایی برخوردار باشند. مناسب ترین مفهومی که عناصر اعتبار، منزلت اجتماعی و سرمایه ی نمادین به هرگونه دارایی گفته می شود(هرگونه

سرمایه ی اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و غیره) که دسته ای از اعضای اجتماع آن را در می یابند، به رسمیت می شناسند و برای آن ارزش قائل می شوند. (۲) به عبارت دیگر هرگاه یکی از سرمایه‌های فرهنگی، اقتصادی، انسانی و اجتماعی یک گروه یا یک جامعه به عرصه ی

سرمایه‌اش را به مرز افتخار و احترام برساند سرمایه‌ی نمادین تولید کرده است. بر این اساس هرگروه اجتماعی و هرکدام از مشاغل و اصناف می توانند سرمایه‌ی نمادین مربوط به خودشان را داشته باشند یا تولید کنند. سرمایه‌ی نمادین به طور مشخص در مورد معلمان، همان دارایی‌های فرهنگی، اجتماعی و علمی معلمان است که اعضای اجتماع بزرگ تر(افکارعمومی) آن را می بینند و به رسمیت می شناسند. به سخن دیگر، سرمایه‌ی نمادین به معنای برخورداری معلمان از منزلت، احترام و دریافت احساس اعتماد به کارایی و مفید بودن از طرف افکار عمومی و پذیرش هویت و جایگاه فرهنگی و برجسته‌ی معلمان توسط جامعه است. (۳) در طی دو دهه ی اخیر، که مفاهیمی هم چون سرمایه‌ی اجتماعی و سرمایه‌ی نمادین مورد توجه اندیشمندان علوم اجتماعی در ایران قرار گرفته، مقالات، مطالب و تحقیقات و پژوهش‌های نسبتاً گسترده‌ای در عرصه‌های مختلف اجتماعی در زمینه ی سرمایه‌ی نمادین و سرمایه‌ی اجتماعی صورت گرفته است که عمدتاً نتایج نگران کننده‌ای را نشان می دهند. به طور مثال پژوهشی که نتیجه‌ی آن در سال ۱۳۷۸ و با عنوان "آنومی یا آشفتگی اجتماعی" انتشار یافت، نشان می داد که

میزان اعتماد اجتماعی شهروندان در حد قابل توجهی پایین آمده و اعتماد مردم به مسئولان کاهش بسیار زیادی داشته است. (۴) از طرف دیگر پژوهش‌های مشابه در همین سال ها نشان دهنده ی کاهش سرمایه ی نمادین گروه های اجتماعی و اصناف و

در هر جامعه‌ای معلمان هنگامی می توانند نقش تاثیر گذار خود در فرایند آموزشی را به درستی ایفا کنند که واجد اعتبار اجتماعی بالایی بوده و پایگاه اجتماعی مستحکمی در سطح جامعه داشته باشند؛ به عبارت دیگر از منزلت اجتماعی بالایی برخوردار باشند.

مشاغل گوناگون در سطح جامعه است. (که در ادامه به آن ها اشاره خواهد شد.) این روند نزولی در سال‌های اخیر نیز هم‌چنان ادامه داشته و معلمان نیز به عنوان جزئی از اقشار تاثیر گذار جامعه، قطعاً شامل این روند نزولی فراگیر شده و سرمایه‌ی نمادینشان رو به کاهش است. نوشتار پیش رو، از همین زاویه به بررسی سرمایه‌ی نمادین معلمان در جامعه‌ی ایران پرداخته و

آگاهی عمومی وارد می شود و در حافظه‌ی عامه‌ی مردم جای می گیرد و به مرز شهرت می رسد، به گونه‌ای که در جمعی که آن سرمایه را دارند احساس افتخار و احترام بر می انگیزد، آن سرمایه به سرمایه‌ی نمادین تبدیل شده است. با این همه سرمایه‌ی نمادین فقط مختص سطح ملی و مربوط به یک ملت نیست. هرگروه یا مجموعه انسانی که بتواند یکی از انواع

مشخصاً به دنبال پاسخی برای دو سوال زیر است:
اول: در طی دو دهه‌ی اخیر، در مقایسه با سایر مشاغل، اصناف و گروه‌های اجتماعی، میزان سرمایه‌ی نمادین معلمان در چه سطحی بوده است؟ دوم: روند نزولی نرخ سرمایه‌ی نمادین معلمان در سال‌های اخیر در مقایسه با دو دهه‌ی گذشته حاصل کدام سیاست‌های دولتی در زمینه‌ی آموزش و تعلیم و تربیت بوده است؟

الف: بررسی میزان سرمایه‌ی نمادین معلمان در مقایسه با سایر اصناف

در طی دو دهه‌ی اخیر تحقیقات نسبتاً گسترده‌ای انجام شده است و آمارهای نسبتاً جالبی ارائه شده است که میزان سرمایه‌ی نمادین و اعتبار اجتماعی گروه‌های سیاسی و اجتماعی و اصناف و مشاغل، در سطح جامعه را مشخص می‌کند. پژوهشی که با عنوان "اعتماد مردم به گروه‌های سیاسی - اجتماعی" در سال ۱۳۷۴ انجام شده، نشان می‌دهد که ۵۸ درصد مردم به گروه‌های سیاسی و اجتماعی اعتماد کمی دارند و تنها دوازده درصد از اعتماد کامل برخوردارند. (۵) در مورد سرمایه‌ی نمادین مشاغل و اصناف نیز پژوهش‌های انجام شده

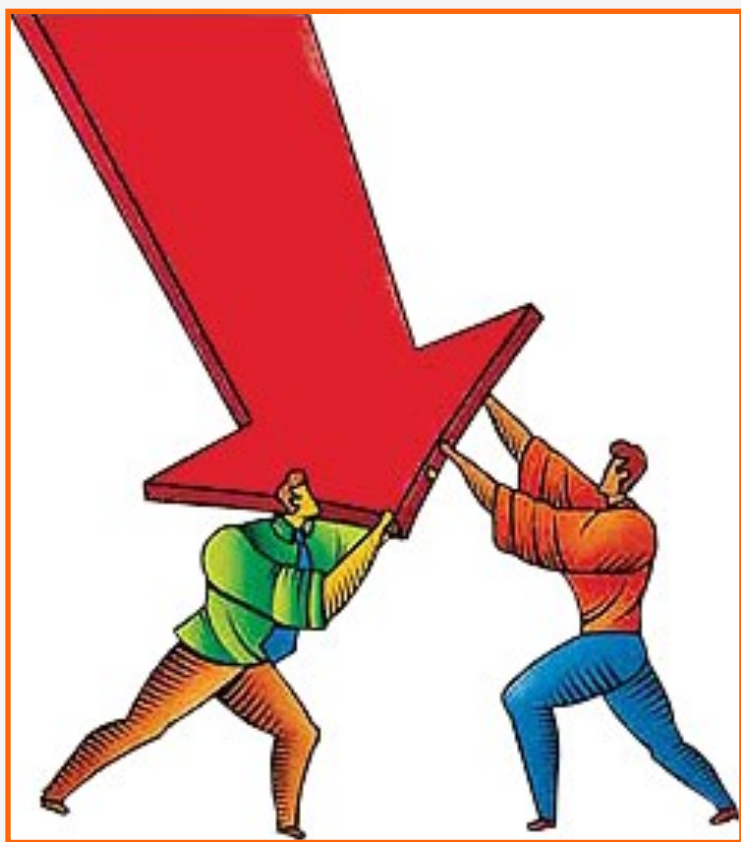
در طی سال‌های ۷۹ و ۸۱ آمارهای قابل توجهی را نشان می‌دهد. آمارها نشان می‌دهد که اعتماد مردم به ترتیب نسبت به صنف‌هایی چون معلمان، اساتید، ورزشکاران و پزشکان بیش تر بوده

و گروه‌های شغلی مانند بنگاه داران و بازاریان پایین‌ترین اعتماد مردمی را به سمت خود جلب کرده‌اند. این نمونه پژوهشی شامل ۴۵۰۰ نفر از ساکنین ۱۵ سال و بالاتر مراکز استان‌های کشور بوده است. به طور مشخص این جامعه‌ی آماری نشان می‌دهد که میزان اعتماد زیاد به قضات در حدود ۳۵ درصد، رانندگان تاکسی ۲۰ درصد، تجار و بازاریان ۱۰ درصد، بنگاه داران ۴ درصد و نیروی انتظامی ۵۳ درصد بوده است. در حالی که همین آمار برای اساتید دانشگاه ۷۰ درصد و برای معلمان ۷۸ درصد بوده است که نشان دهنده‌ی فاصله‌ی معناداری با سایر مشاغل است. (۶) آن چه در این آمار قابل توجه است پایین آمدن دو الی سه درصدی اعتماد اجتماعی مشاغل در سال ۸۱ نسبت به سال ۷۹ است. پدیده‌ای که از نظر کارشناسان در آن زمان در صورت ادامه می‌توانست برای یکپارچگی و توسعه‌ی ایران زنگ خطری باشد و همان طور که پیش‌تر گفته شد آمارهای جدید نشان می‌دهد که این روند نزولی هم‌چنان ادامه داشته است. آمارهای بدست آمده از یک پژوهش دیگر که در سال ۱۳۸۰ با عنوان "پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌ها" انجام شده حکایت از تایید آمارهای پژوهش ذکر شده‌ی قبلی دارد. این پژوهش که

تحت

سرپرستی دفتر طرح‌های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد در ۲۸ استان کشور انجام شده، نشان می‌دهد که ۸۰ درصد از پرسش‌شوندگان از اعتماد خیلی زیاد به معلمان سخن گفته‌اند. همین آمار در





مورد نیروی انتظامی ۵۱ درصد، روحانیت ۴۶ درصد و قضات ۴۴ درصد بوده است. هم‌چنین بازاریان با ۱۱ درصد در پایین‌ترین سطح اعتماد عمومی قرار گرفته‌اند. (۷) در واقع این رتبه بندی نشان می‌دهد که در سال‌های آغازین دهه‌ی هشتاد به جز معلمان تقریباً تمامی گروه‌های مهم و تاثیرگذار اجتماعی از اعتبار اجتماعی متوسط و یا کمی برخوردار بوده‌اند. هرچه از سال‌های دهه‌ی هشتاد به سال‌های اخیر نزدیک می‌شویم با کاهش محسوس نرخ سرمایه‌ی نمادین معلمان مواجه هستیم. با این همه هم‌چنان اعتبار اجتماعی معلمان نسبت به سایر مشاغل بالاتر است.

نتایج یک پژوهش میدانی دیگر در سال ۸۹ در استان چهارمحال و بختیاری، کاهش محسوس سرمایه‌ی نمادین معلمان را نشان می‌دهد. با این همه بالا بودن نرخ سرمایه‌ی نمادین معلمان در مقایسه با سایر مشاغل را نیز مشخص می‌کند. جامعه‌ی آماری این تحقیق شامل ۶۱۲ نفر، از میان جمعیت بالای ۱۸ سال در شهرهای مرکزی شش شهرستان استان چهارمحال بختیاری است. آمارها در این استان محروم حاکی از پایین بودن میزان اعتماد عمومی در میان شهروندان است. به طوری که ۷۹ درصد از پرسش‌شوندگان از میزان اعتماد متوسط و متوسط به پایین برخوردار بوده‌اند. در میان انواع مشاغل معلمان با ۱/۴۳ درصد اعتماد عمومی، پس از پزشکان با ۶/۴۳ درصد اعتماد عمومی، در رتبه‌ی دوم قرار دارند. همین آمار برای

رتبه بندی نشان می‌دهد که در سال‌های آغازین دهه‌ی هشتاد به جز معلمان تقریباً تمامی گروه‌های مهم و تاثیرگذار اجتماعی از اعتبار اجتماعی متوسط و یا کمی برخوردار بوده‌اند.

بالایی دارند.

ب: بررسی سیاست‌گذاری‌های آموزشی تاثیرگذار بر کاهش نرخ سرمایه‌ی نمادین معلمان

همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، در این نوشتار صرفاً به بررسی عوامل خرد و مشخصاً سیاست‌گذاری‌های آموزشی دولت‌ها در دو دهه‌ی اخیر پرداخته می‌شود. سیاست‌گذاری‌هایی که از نظر نگارنده در کاهش سرمایه‌ی نمادین معلمان تاثیرگذار بوده‌اند. این عوامل به صورت کلی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- جهت‌گیری‌های سودمحورانه نسبت به آموزش:

در سال‌های پس از جنگ و با آغاز سیاست‌های تعدیل اقتصادی تلاشی هدفمند در جهت کاهش بودجه‌ی آموزشی و سودآوری ساختار آموزش در کشور، در پیش گرفته شد. نمونه‌ی بارز چنین سیاست‌هایی اجازه‌ی تاسیس مدارس غیرانتفاعی و مراکز آموزشی خصوصی بود. با رشد مدرک‌گرایی در جامعه و

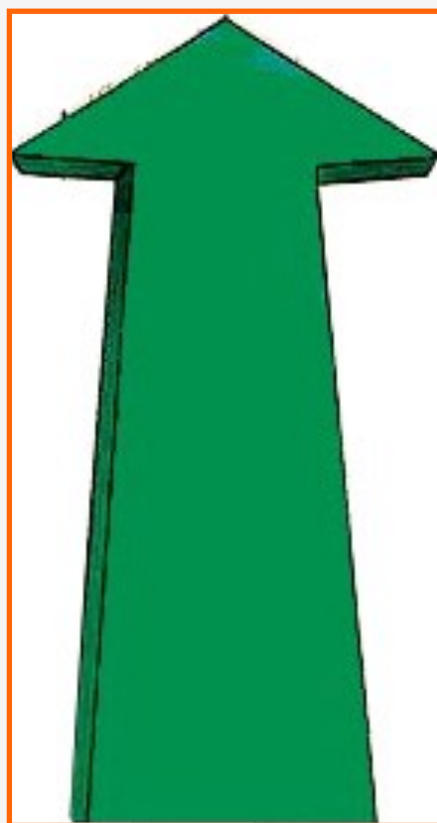
روحانیون ۳۳ درصد، کسبه و بازاریان ۵/۱۱ درصد، فعالان سیاسی ۷/۱۳ درصد، خبرنگاران ۷/۱۴ درصد و رانندگان ۸/۱۴ درصد بوده است. (۸) این آمارها نشان می‌دهد که سرمایه‌ی نمادین مشاغل گوناگون در مقایسه با یکدیگر در استان‌های برخوردار و محروم تقریباً شاخص‌های یکسانی دارند و معلمان هم‌چنان جز آن دسته از مشاغلی هستند که سرمایه‌ی نمادین

علاقه‌ی خانواده‌های ایرانی به تحصیلات عالی‌ی فرزندان، زمینه‌ی مناسبی فراهم شد تا مدارس غیر انتفاعی سودآوری بیش‌تری داشته باشند. ادامه‌ی این سیاست‌ها در دولت‌های بعدی به رشد بی‌رویه‌ی این مدارس منجر شد. به طوری که امروز با انبوهی از مدارس غیر انتفاعی ناکارآمد مواجهیم که با وجود شهریه‌های سنگین از کم‌ترین امکانات آموزشی ویژه برخوردارند. امکانات و فرصت‌های آموزشی بعضی از این مدارس حتی از امکانات مدارس دولتی هم کم‌تر است و این درحالی است که تبلیغات گسترده، شرایط لازم را

برای جذب دانش‌آموزان به این مدارس فراهم می‌کند. بعضی از این مدارس صرفاً به مکانی برای صدور مدارک تحصیلی در قبال دریافت پول تبدیل شده‌اند. این مسائل بیش از هر چیز بر نگرش خانوارهای ایرانی نسبت به مقوله‌ی آموزش تأثیرات منفی گذاشته و به دنبال آن اعتبار اجتماعی معلمان به عنوان رکن اصلی آموزش در کشور را زیر سؤال می‌برد.

۲- دریافت شهریه در مدارس دولتی:

قانون اساسی جمهوری اسلامی بر آموزش رایگان از ابتدایی تا سطوح عالی‌ی دانشگاهی تأکید دارد. با این وجود در شرایط کنونی تقریباً بیش از شصت درصد فرصت‌های دانشگاهی نیازمند شهریه‌های کلان است. از طرفی در



چند سال اخیر عملاً اداره‌ی مدارس دولتی از طریق پول‌های دریافتی از اولیاء دانش‌آموزان صورت می‌گیرد. درحالی که مسئولین آموزشی هر سال در آغاز سال تحصیلی از طریق تریبون‌های رسمی، دریافت هرگونه وجه در هنگام ثبت نام را رد می‌کنند، مدیران مدارس تحت فشار ادارات کل از اولیاء دانش‌آموزان شهریه‌های غیرقانونی دریافت می‌کنند. این رویه‌ی چندساله، در آغاز سال تحصیلی جدید به بهانه‌ی هوشمندسازی مدارس جنبه‌ی رسمی‌تری به خود گرفته است. بعضاً مواردی از درگیری میان اولیاء دانش

قانون اساسی جمهوری اسلامی بر آموزش رایگان از ابتدایی تا سطوح عالی‌ی دانشگاهی تأکید دارد. با این وجود در شرایط کنونی تقریباً بیش از شصت درصد فرصت‌های دانشگاهی نیازمند شهریه‌های کلان است.

آموزان و مدیران مدارس بر سر دریافت وجه اضافی در هنگام ثبت نام هر ساله مشاهده می‌شود. از طرف دیگر دریافت مستقیم پول زمینه‌ساز فساد نهادینه در مدارس را فراهم می‌کند. رفتارهای تبعیض‌آمیز با دانش‌آموزان و طبقه‌بندی آن‌ها بر اساس میزان پولی که اولیاء آن‌ها پرداخت کرده‌اند، از آسیب‌های دیگر چنین رویه‌ی غلط و نامشروعی است. درنهایت این جایگاه اجتماعی مسئولین مدارس و به تبع آن معلمان است که در اذهان اکثریت جامعه ایرانی متزلزل شده و درنهایت موجبات کاهش سرمایه‌ی نمادین آن‌ها را فراهم می‌کند.

۳- گفتمان موفقیت تحصیلی:

هسته‌ی اصلی گفتمان موفقیت تحصیلی، نمره‌ی قبولی پایان سال و قبولی در کنکور است. در این گفتمان خواست و انتظار اولیاء، مدیران، معلمان و در نهایت دانش‌آموزان نه پرورش خلاقیت - به عنوان یکی از اهداف نظام آموزشی - که موفقیت تحصیلی خواهد بود. موفقیتی که شاخصه‌ی اصلی آن نمره است. از طرفی فشار سیستم آموزشی به مدیران مدارس برای افزایش آمار قبولی، زمینه‌ساز آسیب‌های جدی در فرایند آموزشی دانش‌آموزان می‌شود. مدیران مدارس با فشار به معلمان در پایان هر نیم سال، افزایش آمار قبولی را درخواست می‌کنند و دست به هر کاری می‌زنند که افت تحصیلی در مدرسه اتفاق نیفتد؛ از دستکاری نمرات گرفته تا افزایش نمرات

مستمر دانش آموزان همه در جهت افزایش آمار قبولی صورت می گیرد. در چنین شرایطی و با وجود مشکلات معیشتی

معلمان، زمینه برای خرید و فروش سوالات امتحانی و دریافت نمرات قبولی فراهم می شود و دانش آموزان بدون هیچ گونه تلاش و کوششی، مدارج ترقی را طی می کنند. چگونه

می توان از دانش آموزی که سوالات امتحانی پایان سال را از معلم یا مدیران مدارس می خرد، انتظار احترام و حفظ جایگاه معلمی را داشت؟! این گونه است که سرمایه‌ی نمادین معلمان به تاراج می رود و عملاً اعتبار اجتماعی معلمان قربانی سیاست‌های غلط برنامه ریزان آموزشی می شود.

سخن پایانی

شاید در شرایطی که در جامعه‌ی ایران، ارزش‌های مادی گرایانه جایگزین ارزش‌های انسانی و باورهای اخلاقی شده‌اند و ملاک تشخیص اجتماعی، فرآوری ثروت بیش تر به هر قیمتی است، این طور به نظر بیاید که سخن از اعتبار و جایگاه اجتماعی، بیهوده و گزاف است. این تغییر ارزش ها بخش عمده‌ای از جامعه‌ی معلمان را نیز فراگرفته است. براساس پژوهشی که که در سال ۱۳۸۹ در میان معلمین شاغل شهرستان بروجن صورت گرفته، نسبت افرادی که اولویت‌های ارزشی شان مادی گرایانه بوده، درمقایسه با معلمانی که به ارزش‌های فرامادی و انسانی توجه داشته‌اند، تقریباً دو به یک بوده است. یعنی اولویت ۷۵ درصد معلمانی که مورد پرسش قرار گرفته‌اند، ارزش‌های مادی بوده است. (۹) با این حال همین پژوهش‌ها نشان می دهد که کاهش اعتبار اجتماعی و سرمایه‌ی نمادین معلمان اثرات منفی فراوانی در ساختار آموزشی به جا می گذارد. امروزه بسیاری از کارکردهای سنتی خانواده، به نهادهای آموزشی منتقل شده است. در نتیجه نقش اصلی تربیت نسل جوان و انتقال

براساس پژوهشی که که در سال ۱۳۸۹ در میان معلمین شاغل شهرستان بروجن صورت گرفته، نسبت افرادی که اولویت‌های ارزشی شان مادی گرایانه بوده، درمقایسه با معلمانی که به ارزش‌های فرامادی و انسانی توجه داشته‌اند، تقریباً دو به یک بوده است.

ارزش‌های اجتماعی به آن‌ها بر عهده‌ی مدارس و به تبع آن معلمان است. افزایش کارایی و بهره‌وری نظام آموزشی درگرو

شکل گیری رابطه‌ای مناسب میان معلمان و دانش آموزان از یک طرف و اولیاء دانش آموزان و مدیران مدارس از سوی دیگر است. این رابطه‌ی مناسب مستلزم اعتبار اجتماعی بالایی است که در این سال‌ها همواره در حال کاهش بوده

است. از طرف دیگر متغیر پایگاه اجتماعی، به عنوان یکی از عوامل موثر بر فرسودگی شغلی معلمان معرفی می شود. یافته‌های یک پژوهش در سال‌های اخیر نشان می دهد که کاهش اعتبار اجتماعی معلمان از عوامل اصلی فرسودگی شغلی معلمان است. در نتیجه گیری این پژوهش آمده است: "در خصوص رابطه بین پایگاه اجتماعی و ابعاد فرسودگی شغلی معلمان، نتیجه‌ی حاصل از انجام آزمون نشان می دهد که پایگاه اجتماعی با خستگی عاطفی، مسخ شخصیت و عدم موفقیت فردی و در مجموع با فرسودگی شغلی، همبستگی معکوس و معناداری دارد.

منابع:

- ۱- صافی، احمد، سیمای معلم، تهران، انجمن اولیاء و مربیان جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۴
- ۲- پیروردیو، ازفضای اجتماعی تا سرمایه‌ی اجتماعی، سعید عطار، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۳- پژوهش نامه‌ی علوم اجتماعی، سال سوم، شماره‌ی چهارم، زمستان ۱۳۸۸
- ۴- رفیع پور، فرامرز، آنومی یا آشفتگی اجتماعی، پژوهشی در زمینه‌ی پتانسیل آنومی در شهر تهران، سروش، تهران، ۱۳۷۸
- ۵- اعتماد به گروه‌های سیاسی-اجتماعی، سلمان صفدری، پایان نامه‌ی کارشناسی علوم اجتماعی، دانشکده‌ی علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۷۴
- ۶- فصلنامه‌ی جامعه پژوهی فرهنگی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال اول، شماره‌ی اول، بهار و تابستان ۱۳۸۹، صص ۳۳-۶۱
- ۷- سرمایه‌ی اجتماعی و سیاست‌های اجتماعی، مراد ثقفی، کیان تاجبخش، فصلنامه‌ی رفاه اجتماعی، ویژه نامه‌ی سیاست اجتماعی
- ۸- فصلنامه‌ی جامعه‌شناسی کاربردی، سال بیست و یکم، شماره‌ی ۴۰، زمستان ۱۳۸۱، صص ۹۷-۱۲۲
- ۹- مجله‌ی مطالعات اجتماعی ایران، دوره‌ی پنجم، شماره‌ی سوم، پاییز ۱۳۹۰

برخورد غیرقانونی با تجمعات مسالمت آمیز در حمایت از کوبانی

درگیری‌ها و جنگ‌های در حال وقوع در کشورهای همسایه، که منجر به جان باختن هزاران نفر و آوارگی میلیون‌ها نفر شده است و با حضور دولت اسلامی (پیش‌تر داعش) هم‌چنان بر خشونت‌اش افزوده می‌گردد، طی روزهای اخیر موجی از تجمعات و اعتراضات را در کشورهای مختلف جهان در پی داشته است. اکثر این اعتراضات در حمایت از مردم شهر کوبانی (شهری کرد نشین در منطقه‌ی مرزی بین سوریه و ترکیه) بود و معترضان ناراضیتی خویش را از وضعیت کوبانی نشان داده و خواهان کمک به این شهر بودند و هم‌چنین از دولت ترکیه خواستار مشارکت نظامی برای جلوگیری از کشتار مردم این شهر شدند.

در شهرهای مختلف ایران نیز تجمعات و راهپیمایی‌هایی در حمایت از کوبانی برگزار شد به عنوان مثال در تهران و در مقابل سفارت ترکیه ده‌ها تن که عموماً از دانشجویان دانشگاه‌های مختلف تهران بودند، تجمع کردند. هم‌چنین در شهرهای مهاباد، سنندج، مریوان و غیره نیز تظاهرات‌هایی در حمایت از مردم کوبانی برگزار شد که متأسفانه نیروهای امنیتی و انتظامی تعدادی از شرکت‌کنندگان را دستگیر نمودند.

طبق گزارشات هرانا در روز چهارشنبه ۱۶ مهرماه در پی تجمع مردم مریوان در حمایت از مردم کوبانی ماموران امنیتی به مردم تظاهرات‌کننده حمله کرده و با گاز اشک‌آور و

باتوم مردم را مورد ضرب و شتم قرار دادند. ماموران امنیتی را نیروهای ضد شورش نیروی انتظامی و سپاه پاسداران تشکیل داده بودند.

هم‌چنین بر اساس گزارش دیگر این خبرگزاری، پس از برگزاری تظاهرات حمایت از کوبانی در تهران که روز چهارشنبه ۱۶ مهرماه

در مقابل دفتر سازمان ملل در بلوار شهرزاد خیابان شریعتی صورت گرفت، دست کم دوتن از شرکت‌کنندگان بازداشت شدند. آسو رستمی و علی نوری که طی روز مذکور در این مراسم شرکت کرده بودند در حوالی خیابان میرداماد بازداشت سپس منزل ایشان توسط ماموران امنیتی مورد بازرسی قرار گرفت و لوازم شخصی ایشان ضبط شد.

علاوه بر این گزارشات در خبری دیگر، دستگیری و بازداشت تعدادی از فعالان چپ حامی کوبانی در تهران اعلام شد؛ طبق گزارشات منتشر شده از کمیته گزارشگران حقوق بشر، در روز یکشنبه، ۲۰ مهر ۱۳۹۳، تعدادی از فعالان حامی کوبانی در تجمعی واقع در میدان انقلاب بازداشت شدند.

این دستگیری‌ها و بازداشت‌ها در حالیهست که اصل ۲۷ قانون اساسی صراحتاً بیان می‌دارد: "تشکیل اجتماعات و راه‌پیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است."



علاوه بر این که در این اصل، چگونگی اجرای آن به قوانین موضوعه ارجاع داده نشده است، تاکنون نیز قانونی در مورد چگونگی برگزاری تجمعات و راهپیمایی‌ها از طرف مجلس

بنان یحیی نیا
فعال حقوق بشر

شورای اسلامی وضع نشده است و قانونی با این عنوان وجود ندارد.

بحث آزادی بیان و آزادی تجمعات و نقض آن در ایران بحثی است قدیمی که بسیار به آن پرداخته شده و مطالب بسیاری در مورد آن انتشار یافته است. با این وجود باز شاهد برخورد با افراد شرکت کننده در تجمعات هستیم و در جدیدترین بازداشت‌ها، هم چنان که اشاره شد، تعداد نامعلومی از شرکت کنندگان در تجمعات حمایت از کوبانی بر خلاف قوانین اساسی دستگیر شدند.

شرکت کنندگان در تجمعات بر اساس قوانین داخلی ایران مرتکب جرمی نشده‌اند و با وجود بی گناهی دستگیر می‌شوند و در بازداشت به سر می‌برند؛ این در حالیست که در واقع افرادی که آن‌ها را دستگیر کرده‌اند، خود مرتکب جرم شده‌اند.

بر اساس قانون اساسی، اعتبار هر تجمع و یا راهپیمایی به جمعیت آن است و تنها ملاحظه در برگزاری آن‌ها نظم عمومی است و این که حتی المقدور برای تردد دیگران مزاحمت ایجاد نشود. بنابراین اگر تجمع و راهپیمایی به دلیل کثرت جمعیت موجب اختلال در نظم و یا آمد و شد سایر مردم شد، پلیس موظف به دخالت، صرفاً به منظور حفظ نظم و هدایت عابرین، خواهد بود و حق ندارد شرکت کنندگان در راهپیمایی و تجمع را

به صرف شرکت در آن‌ها، سرکوب نماید. علاوه بر این پلیس خود به خود موظف به حفظ امنیت شهروندان، چه موافق و چه مخالف، از جمله شرکت کنندگان در راهپیمایی‌ها و تجمعات است و نمی‌تواند از این مسئولیت خود شانه خالی کند. بنابراین مکاتبه با وزارت کشور در مورد برگزاری راهپیمایی توسط اشخاص و نهادها نه برای کسب مجوز بلکه برای اطلاع و حفظ نظم بیرونی و امنیت آن می‌تواند باشد.

طبیعی است که اگر برگزارکنندگان و یا شرکت کنندگان در تجمع یا راهپیمایی مرتکب عدم رعایت دو شرط اصل ۲۷ قانون اساسی و یا فعل بخصوصی که نفس آن جرم است بشوند، مثل هر شهروند دیگری قابل تعقیب جزایی خواهند بود. اما نفس برگزاری و یا شرکت در یک تجمع و یا راهپیمایی مسالمت آمیز، خصوصاً که محل امنیت ملی نیز نباشد، قابل تعقیب جزایی نیست.

بنا به موارد اشاره شده در قانون داخلی ایران، اقلیت‌های ملی و قومیت‌ها نیز مانند دیگر شهروندان حق برگزاری تجمعات و راهپیمایی را دارا می‌باشند و هیچ گونه منافی با قوانین ندارد و بر خلاف امنیت ملی نیز نیست. اما با وجود حقوق قانونی که هست بسیاری از شرکت کنندگان در تجمعات اخیر بازداشت شده‌اند و حق قانونی ایشان نقض شده است.



پرونده ی ویژه

دگرپاشی جنسی در ایران



زوایای پیدای همجنس گرایی در طی تاریخ



سینا کیانی
فیلمساز

بازی می کرده است. نکته‌ی حائز اهمیت این است که هیچ وقت همجنس گرایان برای باقی افراد جامعه تهدیدی به شمار نمی رفتند ولی همواره مورد تازش تندروهای زمان خود بودند.

در قرون وسطی دستگاه تفتیش عقاید کلیساها، شیطان را یک همجنس گرا معرفی می کردند. زنان را جادوگر و نماینده ی شیطان می دانستند و آنان را می سوزاندند. فاشیست ها نیز همجنس گرایان را سزاوار هستی ندانسته و آن ها را همراه با کمونیست ها، سوسیالیست ها، سندیکالیست ها، روشنفکران، یهودیان یا کولی ها و معلولین، آزار سیستماتیک می دادند، آن ها را دستگیر و روانه ی زندان می کردند. دگرباشان جنسی پس از دستگیری باید با یک مثلث صورتی در اردوگاه ظاهر می شدند تا تحمیل تحقیری برای آنان شده باشد. در پرتغال همجنس گراها را زنده می سوزاندند و فاتحان اسپانیایی امریکا، آنان را طعمه ی سگان وحشی می کردند. آرتک ها و اینکاه، گرایش به جنس موافق را با مرگ کیفر می دادند.

در آن روزگاران هنجار حیات اجتماعی به سه ضلع مرد، زن و فرزند ختم می شد و مجوز حیات برای انسان ها با تولید مثل بود. قدم برداشتن خارج از این قاعده، محکوم به سکوت و فنا می شد. آیا این یک هولوکاست تاریخی برای دگرباشان جنسی نبوده؟ به راستی چه تعداد از همجنس گراها به اردوگاه مرگ فرستاده شدند؟ ده هزار، بیست هزار؟ کسی نمی داند

در دوران معاصر نیز، تبعید، اخراج و طرد دگرباشان جنسی رفتار مشترک رژیم های سیاسی متفاوت بوده است.

قدیمی ترین مستندات در رابطه با همجنس گرایی به یونان باستان باز می گردد. "سافو" نام زنی شاعر از جزایر "لزبوس" متعلق به یونان باستان است که در اشعارش روابط عاشقانه میان زنان را به تصویر کشیده است. بنا بر مستندات تاریخی واژه ی لزبین نیز برای اشاره به زنان همجنس گرا از این زمان به کار

گرایش جنسی (Sexual Orientation) اصطلاحی است که برای توصیف رفتار جنسی و احساسی افراد مورد استفاده قرار می گیرد. شدت، تکرار و فراوانی میل جنسی به یک جنسیت خاص گرایش جنسی یک فرد را تعیین می کند. گرایش جنسی چیزی نیست که در نتیجه ی معاشرت و نزدیکی اقوام و تمدن ها و افراد از یکی به دیگری منتقل شود. گرایش جنسی از بدو زایش با فرد متولد و با او رشد می کند. هموسکشوالیتی یا همجنس گرایی، واژه ای است نامانوس و به شدت مذموم و گاهاً به عنوان دشنامی پست و توهین آمیز که در فرهنگ امروزی جامعه ی ایران به کار می رود...

دگرباشان جنسی را در ایران "همجنس باز" می خوانند تا بار منفی واژه هایی چون "قمارباز"، "بچه باز" یا "کفترباز" را در مورد آن ها تداعی کنند. در چنین فضایی عملاً افکار عمومی به دلیل پیشداوری های دیرین عرف و شرع، تمایزی میان "بچه بازی" و "همجنس گرایی" قائل نیست. نگاه های تحقیرآمیز جامعه و خانواده به اقلیت های جنسی، سیطره ی آموزه های سنت، مذهب و تاریخت، سرکوب آن ها توسط دستگاه قدرت، پارادوکس های ناشی از اعتقادات و احساس گناه، ترس از برچسب خوردن و قضاوت های اجتماعی، بسیاری از اقلیت های جنسی را وادار به پنهان سازی و انکار هویت جنسی سوق می دهد و از آن فراتر به انزوا، افسردگی، از هم پاشیدگی روانی و در نهایت به خودکشی می کشاند. این در حالی است که افراد کاردان یا رسانه ها قادر نیستند به دلایل مختلف امنیتی و عرفی در مورد این گرایش چیزی بنویسند و بگویند.

دگرباش جنسی گرایشی است که از ابتدای پیدایش بشر در تمام جانداران با نسبتی تقریباً معین وجود داشته که از این میان همواره بر روی زندگی انسان ها تاثیرات به سزایی داشته است که زندگی آن ها را گاه شیرین و گاه پر مخاطره ساخته است؛ گاه وجود آن از جانب دستگاه های قدرت تایید و گاه انکار می شده است.

اما مستندات گواه بر آن است که این گونه گرایش در جای جای صفحات تاریخ حضور داشته و گاهاً نقش پر رنگی را نیز

مجازات همجنس‌گرایی در دوران هخامنشیان و ساسانیان اعدام بوده، اما برخی پژوهشگران به این نتیجه رسیده‌اند که در ایران قبل از زرتشت اجتماعات همجنس‌گرایانه وجود داشته است. هرودت نیز شاهدبازی هخامنشیان را گزارش کرده است؛ وجود روابط همجنس‌گرایانه‌ی مردانه در زمان اشکانیان و ساسانیان نیز دیده شده است.

ژانت آفاری می‌نویسد: "همجنس‌گرایی به غیر از دربار در بسیاری از اماکن عمومی، از خانقاه‌ها و مدارس علوم دینی تا میخانه و اردوگاه نظامی و قهوه‌خانه‌ها، دیرها، کاروان‌سراها، حمام‌ها، زورخانه‌ها و بسیاری دیگر دیده می‌شد. حتی تا اواسط سده‌ی هفدهم، "امرد خانه" به عنوان مکانی قانونی محسوب شده و ملزم به پرداخت مالیات به دولت نیز بود."

پیمان خواهری و شراکت (صیغه) بین زنان نیز در ایران متداول بوده است. داشتن روابط عاطفی طولانی مدت اهمیت داشت. زوج همجنس، هدایایی به یکدیگر داده و به مکان‌های مقدس با یکدیگر سفر می‌کردند و گاه شب را با یکدیگر سپری می‌کردند. زنان معمولاً در آخرین روزهای سال با یکدیگر پیمان می‌بستند و امتیازات ویژه‌ای را بر مردان کسب می‌کردند.

رابطه‌ی جنسی میان مردان در دوران غزنویان نیز مرسوم بوده، یکی از مشهورترین این اسناد، عشق سلطان محمود غزنوی به غلام ترکش ایاز است. نظامی عروضی درباره‌ی این عشق چنین می‌گوید: "عشقی که سلطان یمین الدوله محمود را بر ایاز ترک بوده است معروف است و

گرفته شده است. افلاطون نیز در رساله‌ی ضیافت خود برترین عشق را میان همجنسان مرد و رابطه‌ی جنسی با زن را فقط برای تولید مثل دانسته. رابطه‌ی عاشقانه میان مردان که زمانی نقش مهم و آشکاری در تمدن یونانی و ادبیات داشت با نفوذ تعصبات ضد همجنس‌گرایانه‌ی مسیحیان در قوانین رم و تغییر ارزش‌های اخلاقی تبدیل به پدیده‌ای شیطانی و ممنوعه شد. در بین النهرین در میان موبدان سومری به نام "گالاها"، آشوریان و موبدان برخی معابد مصری، روابط آزاد دگرباشی دیده می‌شود. در چین نیز همجنس‌گرایی از ابتدای آغاز تاریخ آن کشور وجود داشته که بر طبق اسناد تقریباً همه‌ی امپراطوران در سلسله‌ها دارای یک شریک جنسی مذکر بوده‌اند. در طول تاریخ ژاپن نیز تمامی شوگون‌ها دارای یک معشوق مذکر بوده‌اند و این رسم، یکی از ارکان سنت سامورایی بود. در افریقا نیز گزارش‌هایی در زمینه‌ی همجنس‌گرایی وجود دارد. در "گاسپل"‌ها که از نخستین متون مسیحی هستند، مسیح در مورد همجنس‌گرایی ساکت است؛ این نکته تعجب برانگیز است، زیرا عشق مردان به یکدیگر در جوامع یونانی ساکن فلسطین جایی که مسیح در آن موعظه می‌کرد متداول بوده.

ازدواج رسمی یک زوج لزبیین ۹۰ ساله پس از ۷۲ سال زندگی مشترک در شهر داونپورت در ایالت "آیووا"ی آمریکا



در حرم سراهای سلاطین و خلفای اسلام از جمله سلطان عبد الحمید عثمانی، که خود را مظهر عدالت جهان اسلام می‌دانست، بیش از هزار کنیز خوب صورت و غلام (مرد) وجود داشت. هر چند که

جنس نکن. شاید از هر دو لذت ببری بدون آن که هیچ کدام با تو دشمنی گیرند... در طول تابستان اجازه بده تمایلاتت رو به جوانان (مرد) باشد و در زمستان با زنان معاشره کن.“

به علاوه، تصاویر عمده‌ای نیز از میان کتیبه‌های برجای مانده از یونان، مصر، چین و ایران باستان با محتوای همجنس‌گرایی گواه بر موجودیت این گرایش در تاریخ دارد.

امروزه بخش عمده‌ای از نهادهای علمی و آموزشی (و نیز نظام‌های حقوقی و اجتماعی) همجنس‌گرایی را به عنوان یکی از سه گرایش عمده‌ی جنسی به رسمیت می‌شناسند. این سه دسته عبارتند از: دگرجنس‌گرا (Heterosexual)، همجنس‌گرا (Homosexual) و دوجنس‌گرا (Bisexual). در کنار این سه گروه عمده؛ دسته‌ی چهارم و درصد کمی از افراد سرد سرشت (Asexual) یا فاقد گرایش جنسی هم هستند.

در کشورهایی که همجنس‌گرایان نمی‌توانند اتحاد مدنی داشته باشند (ازدواج کنند) و یا مجازات می‌شوند، مشکلات زیادی برای این افراد وجود دارد، یکی از این مشکلات این است که در این کشورها اقلیت همجنس‌گرایان مورد تحقیر و تجاوز و سو استفاده‌ی بی حد و مرز قرار می‌گیرند؛ تا حدی که فرد از خود و این که بتواند شریک واقعی خود را پیدا کند نا امید می‌شود، رابطه‌های متعدد و به هم خوردن پی در پی رابطه‌ها، باعث افسردگی فرد می‌شود، جایی برای احترام متقابل، برای یافتن هم‌نوع نیست.

سیطره‌ی هموفوبیا

در جهان معاصر سال‌هاست گرایش‌های همجنس‌خواهانه دیگر در شمار بیماری‌ها یا انحراف‌های جنسی تلقی نمی‌شوند. طبق آمار ۴ تا ۷ درصد جمعیت بشری را همجنس‌خواهان تشکیل می‌دهند.

سازمان بهداشت جهانی در دهه‌ی نود میلادی، همجنس‌گرایی را از فهرست بیماری‌های روحی و روانی خود حذف کرد. این تصمیم در هفدهم ماه مه سال ۱۹۹۰ گرفته شد و به همین دلیل، این روز به‌عنوان روز مبارزه با هموفوبیا تعیین شده است. با این همه، دگرباشان جنسی در دوازده کشور دنیا چون ایران و

مشهور. آورده اند که سخت نیکو صورت بود، لیکن سبز چهره‌ای شیرین بوده است، متناسب اعضا و خوش حرکات و خردمند و آهسته. سلطان یمین الدوله مردی دیندار و متقی بود و با عشق ایاز بسیار کشتی‌گرفتی تا از شارع شرع و منهج حریت قدمی عدول نکرد. شبی در مجلس عشرت- بعد از آن که شراب درو اثر کرده بود و عشق درو عمل نموده- به زلف ایاز نگریست. گویند در حالت مستی زلف (ایاز) را برید و چون به حال آمد، از کرده پشیمان گشت و غمین شد...“

سعدی نیز حکایاتی از شاهد بازی خود در کتاب گلستان دارد: “در عنفوان جوانی، چنان که افتد و دانی، با شاهد پسری سری و سری داشتیم به حکم آن که حقی داشت (طیب الادا و خلقی کالیدر اذا ابدا)

”ترگس غمزده‌اش این همه بیمار، نداشت

سنبل پر شکنش، هیچ گرفتار، نداشت

یوسفی بود، ولی هیچ خریدار، نداشت

اول آن کس که خریدار، شدش من بودم

باعث گرمی بازار، شدش، من بودم“

”یوسف“ وحشی بافقی نیز شاهد زمینی اوست، همان شاهد پسری هست که وحشی، دوستش داشته و درآتش شوق او، می‌سوخته است. وحشی می‌افزاید:

”ای پسر، چند به کام دیگرانت، بینم

سرخوش و مست، زجام دیگرانت بینم...“

برخی دیگر از شاعران ایرانی، هم‌چون حافظ و جامی نیز دارای اشعاری با ”مضامین همجنس‌خواهانه“ می‌باشند. ”ناظر و منظور“ وحشی بافقی و مهر و مشتری محمد عصار تبریزی، منظومه‌های عاشقانه‌ای است که در وصف روابط همجنس‌خواهانه نگاشته شده است. اشاره به همجنس‌گرایی در کتاب‌ها و ادبیات ایران به وفور دیده می‌شود که از آن جمله ”سلوک الملوک“، ”مروج الذهب“، ”تاریخ الوزرا“، ”صحاح الفرس“، ”دیوان سنائی“، ”تاریخ بیهقی“، ”رساله‌ی دلگشا“، ”کیمیای سعادت“ و ”مثنوی“ را می‌توان نام برد. نمونه‌ای از آن قابوس نامه است که در آن پدر به پسرش توصیه می‌کند: ”تمایلت را بین زنان و جوانان (مرد) محدود به هیچ کدام از دو

می شد. اما با وجود قانونی شدن همجنس گرایی در روسیه در سال ۱۹۹۴، هم چنان بسیاری از خشونت ها و قتل ها در این کشور، با انگیزه ی تنفر از همجنس گرایی روی می دهند.

دانمارک نیز نخستین کشوری بود که در سال ۱۹۸۹، اتحاد مدنی همجنس گرایان را به رسمیت شناخت. نروژ، سوئد و ایسلند هم به فاصله ی چند سال راه دانمارک را پیش گرفتند. لایحه ی ازدواج همجنس گرایان با تمام مزایا و زوایای حقوقی و قانونی آن، برای نخستین بار در سال ۲۰۰۱ در هلند به تصویب رسید.

ازدواج همجنس گرایان در ۱۶ ایالت امریکا نیز قانونی شده است. واشنگتن، مریلند و مین نیز در پی رفراندومی که در نوامبر ۲۰۱۲ انجام شد، به ایالاتی پیوستند که ازدواج دگرباشان جنسی در آن ها قانونی است.

انجمن روانپزشکی امریکا اولین نهادی بود که در سال ۱۹۷۳ همجنس گرایی را از فهرست بیماری های روانی خارج کرد. پس از آن انجمن روانشناسی امریکا در ۱۹۷۵ و نهایتاً سازمان بهداشت جهانی در سال ۱۹۹۲ همجنس گرایی را از



برخورد با همجنس گرایان در روسیه

همجنس گرایان آلمانی هم شد که در سالروز این حمله، به خیابان ها بیایند و سنت رژه ی "کریستف استریت دی" را پایه گذاری کنند. در آلمان، سال هاست که همجنس خواهی موردی پذیرفته

عربستان سعودی، با تهدید مرگ روبه رو هستند. آن ها در هشتاد کشور از جمله در هند و مالزی و لبنان و الجزایر با موانع قانونی مواجه اند و در دیگر نقاط چون برزیل، زیر سایه ی ارباب و آزار زندگی می کنند.

آفتابی شدن

همجنس گرایان در کشورهای غربی توانسته اند بخشی از حقوق انسانی و قانونی خود را به دست آورند. اما تا چند دهه قبل نیز در همین جوامع، با دگرباشان جنسی به شدت مقابله می شد.

همجنس گرایان امریکایی تنها پس از حمله ی پلیس به بار "استون وال" در سال ۱۹۶۹ و مقاومت در برابر شبیخون های امنیتی بود که به آشکارسازی یا "کامینگ اوت" هویت جنسی خود روی آوردند و علیه سرکوب تظاهرات کردند.

مقاومت دگرباشان جنسی در نیویورک سرمشقی برای

فهرست بیماری های روانی خارج کردند.

شده است. آن ها کافه ها و پاتوق های خاص خود را دارند. می توانند خانه ی مشترکی کرایه کرده و با هم زندگی کنند. از نظر شغلی مانعی برایشان تراشیده نمی شود و ازدواج آن ها به رسمیت شناخته شده است.

شهردار برلین، کلاوس وورایت یا وزیر خارجه ی سابق آلمان گیدو وستروله، همجنس گرا هستند و با پارتنرهای مرد خود زندگی می کنند.

تا ۲۰ سال پیش، دگرباشی جنسی در روسیه جرم محسوب

برای مطالعه ی بیش تر رجوع شود به:

۱- شمیس، سیروس، شاهد بازی در ادبیات فارسی

۲- دکتر کینزی، آفرد، مقالات

۳- کلاین، فریتز، مقالات

۴- هرودت، کتاب اول

۵- آفاری، ژانت، سیاست های جنسی در ایران امروز و روشنفکران و هنجارهای جدید

جنسی

۶- مجله ی چراغ

منع تبعیض بر مبنای گرایش جنسی

برخورداری دگرباشان جنسی (اعم از مردان همجنس گرا، دوجنس گرا و ترا جنسی) از حقوقی برابر با دیگر افراد جامعه بر دو اصل مهم قواعد بین المللی حقوق بشر استوار است: برابری و عدم تبعیض.

در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸ آمده است: تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابر هستند. با این وجود همجنسگراها و دیگر دگرباشان جنسی در اکثر نقاط جهان از حمایت قانونی کافی در جهت برابری و عدم تبعیض از نظر حقوق نسبت به دیگر افراد جامعه برخوردار نیست و گاهی حقوق مسلم انسانی آن‌ها در برخی از کشورهایی که مفهوم همجنس‌گرایی با باورها و اعتقادات مذهبی آن‌ها هم‌خوانی ندارد، نقض می‌شود.

این افراد در محیط‌های اجتماعی، محل کار، بیمارستان‌ها، مدارس و غیره با تبعیض مواجه می‌شوند و در کنار آن اغلب با بد رفتاری و طرد شدن از محیط خانوادگی روبه‌رو می‌شوند و در موارد زیادی در محیط‌های اجتماعی مورد آزار جنسی، خشونت جنسی و شکنجه‌های فیزیکی و روانی قرار می‌گیرند.

در حدود ۷۶ کشور جهان تمایلات همجنس‌گرایانه بر اساس قوانین ملی و داخلی جرم انگاری شده و آن‌ها حتی در صورت رضایت کامل و در محیط خصوصی هم قابلیت تعقیب را دارند. افراد همجنس گرا در این کشورها همواره در معرض تهدید، تعقیب، محاکمه، زندان و در برخی از کشورها مستوجب اعدام هستند. این در حالی است که علاوه بر ممنوعیت اعدام در پروتکل میثاق حقوق مدنی و سیاسی سازمان ملل، کمیته‌ی حقوق بشر در تفاسیر خود ضمن تاکید بر ممنوعیت مطلق شکنجه، اعم از فیزیکی و روحی، آسیب به امنیت روانی افراد را نیز از مصادیق نقض آزادی و حقوق بشر دانسته است.

نگرانی در این موارد و خشونت‌های مرتبط با آن، بارها توسط سازوکارهای سازمان ملل در حمایت از حقوق بشر در این سازمان از ۱۹۹۰ به بعد بیان شده است. از جمله این مکانیزم‌ها می‌توان به نهادهای نظارت بر معاهدات (Treaty body) که هدفشان نظارت بر حسن اجرای معاهدات بین المللی در زمینه‌ی حقوق بشر توسط دولت‌ها می‌باشد، اشاره کرد.



حجت فرجی
کارشناس ارشد حقوق بشر

گزارشگران ویژه و کارشناسان مستقل سازمان ملل که برای تحقیق و تهیه‌ی گزارش در مورد چالش‌های بزرگ حقوق بشر-در کمیسیون سابق حقوق بشر و امروزه جانشین آن شورای حقوق بشر- بدین مقام منصوب گردیده‌اند نیز، نام برد.

در سال ۲۰۱۱، شورای حقوق بشر در قطعنامه‌ای نگرانی عمیق خود را در مورد خشونت و تبعیض علیه افراد به خاطر گرایش و هویت جنسی آنان، ابراز داشت. هرچند نیاز به اقداماتی موثر برای پایان دادن به این خشونت‌ها و تبعیض‌ها در کشورهای گوناگون به رسمیت شناخته شده است اما این امر هنوز در سطح بین المللی مورد پذیرش تمامی کشورها قرار نگرفته است.

در ژوئن ۲۰۱۱، شورای حقوق بشر سازمان ملل، قطعنامه‌ی ۱۹/۱۷ را تصویب کرد که اولین قطعنامه‌ی سازمان ملل در مورد گرایش و هویت جنسی است. تصویب این قطعنامه راه را برای اولین گزارش رسمی سازمان ملل در مورد همین موضوع باز کرد و این گزارش توسط دفتر کمیساریای حقوق بشر آماده شد. این گزارش، شواهدی را از خشونت و تبعیض جنسی سازمان یافته علیه افراد در تمامی نقاط جهان، به علت گرایش جنسی نشان می‌داد. این موارد شامل تبعیض در استخدام، خدمات درمانی و تحصیل تا جرم انگاری روابط همجنس خواهانه و حملات فیزیکی، شکنجه و اعدام افراد است.

آن چه مسلم است، این ست که دولت‌ها مطابق با تعهدات بین المللی خود نسبت به احترام به حق بر زندگی، احترام به حق بر امنیت فرد و تامین فضای خصوصی افراد، حق‌رهایی از شکنجه، توقیف و حبس خودسرانه، حق‌رهایی از تبعیض و حق آزادی بیان همه‌ی افراد بدون در نظر گرفتن هویت و گرایش جنسی آن‌ها مقید باشند.

پنج التزام اساسی دولت‌ها در ارتباط با حفاظت از حقوق بشر

دگرباشان جنسی:

۱- حفاظت از افراد در برابر خشونت های ناشی از همجنس‌گراهراسی و تراجنسیتی هراسی

خشونت ناشی از نفرت علیه دگرباشان جنسی معمولاً توسط بازیگران غیر دولتی- خواه افراد متعلق به سازمان های خصوصی، گروه های سازمان یافته و یا توسط سازمان های افراطی- اجرا می‌شود. با این حال کوتاهی مقامات دولتی برای بررسی و مجازات این نوع خشونت‌ها، معادل قصور دولت در تعهد در قبال حفاظت از حق افراد برای زندگی، آزادی و امنیت شخصی است که در اسناد حقوق بشری به آن متعهد شده اند:

اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر :

ماده‌ی ۳: هرکس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.

میثاق حقوق مدنی و سیاسی:

ماده‌ی ۶: حق زندگی

از حقوق ذاتی انسان است. این حق باید به موجب قانون حمایت شود. هیچ فردی را نمی‌توان خودسرانه از زندگی محروم کرد.

ماده‌ی ۹: هرکس حق آزادی و امنیت شخصی دارد.

معاهده‌ی بین المللی در رابطه با وضعیت پناهندگان:

ماده‌ی ۳۳ بند ۱: هیچ یک از دول متعهد به هیچ نحو پناهنده‌ای را به سرزمین‌هایی که امکان دارد به علل مربوط به نژاد، مذهب، ملیت، عضویت دسته اجتماعی خاص یا دارای عقاید سیاسی متمایز، زندگی یا آزادی او در معرض تهدید قرار بگیرد تبعید نخواهد کرد یا باز نخواهد گرداند.

۲- منع عذاب، شکنجه، رفتار غیرانسانی و تحقیر کننده نسبت به دگرباشان جنسی:

دولت‌ها تحت قواعد بین المللی موظف هستند حامی افراد در برابر شکنجه و رفتارهای غیر انسانی باشند. این امر شامل التزام دولت‌ها بر منع شکنجه و سایر رفتارهای غیر انسانی است و همچنین شامل بر التزام دولت‌ها به منظور جبران خسارت برای قربانیان است. اسناد زیر در این رابطه بیان می‌دارند:

اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر:

ماده‌ی ۵: هیچ کس را نمی‌توان تحت شکنجه یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه و یا بر خلاف انسانیت و شئون بشری یا توهین آمیز باشد.

میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی:

ماده‌ی ۷: هیچ انسانی نباید تحت شکنجه یا رفتار و مجازات خشونت آمیز، غیر انسانی یا تحقیر کننده قرار بگیرد به ویژه قرار دادن یک شخص تحت آزمایش‌های پزشکی یا علمی بدون رضایت آزادانه‌ی او ممنوع است.



کنوانسیون منع شکنجه :

ماده‌ی ۱ بند ۱: در این کنوانسیون واژه‌ی شکنجه به هر عملی که عمداً موجب درد و رنج روحی و یا جسمی فراوان افراد گردد، اطلاق می‌شود.

ماده‌ی ۲ بند ۱: هر کشور عضو مکلف است، کلیه‌ی تدابیر موثر قانونگذاری، اداری، قضایی و غیر آن

را برای پیشگیری از شکنجه در سراسر قلمروی تحت حاکمیت خود اعمال نماید.

۳- جرم زدایی از همجنس‌گرایی

قوانینی که همجنس‌گرایی را به عنوان جرم معرفی می‌کنند، باعث افزایش احتمال نقض قوانین دیگر می‌شوند؛ قوانینی که مجزا و در ارتباط با هم هستند. این قوانین حق افراد برای رهایی از تبعیض را نقض می‌کنند که در مواد زیر مورد اشاره

قرار می‌گیرد:

اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر:

ماده‌ی ۲: همه‌ی انسان‌ها بدون هیچ‌گونه تمایز و تفاوت از حیث نژاد، رنگ، زبان، جنس و غیره از تمام حقوق و کلیه‌ی آزادی‌هایی که در اعلامیه ذکر شده، بهره‌مند می‌باشند.
ماده‌ی ۷: تمامی انسان‌ها در برابر قانون برابر هستند و حق دارند بدون تبعیض از حمایت قانون برخوردار باشند.
ماده‌ی ۹: هیچ‌کس نمی‌تواند خودسرانه توقیف و یا حبس شود.

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی:

ماده‌ی ۲ بند ۱: دولت‌های طرف این میثاق متعهد هستند که حقوق شناخته شده در این میثاق را درباره کلیه افراد مقیم در قلمرو حاکمیت خود بدون هیچ‌گونه تمایزی از قبیل نژاد، جنس و ... محترم شمرده و حقوق تمامی افراد را تضمین کنند.
ماده‌ی ۲۶: کلیه اشخاص در مقابل قانون برابر هستند و بدون هیچ‌گونه تبعیضی استحقاق حمایت در برابر قانون را دارند.
منع تبعیض بر اساس گرایش جنسی:

۴- رهایی از تبعیض حق هر انسانی است این حق در مواد و اسناد زیر به رسمیت شناخته شده است
اعلامیه جهانی حقوق بشر:

ماده‌ی ۲ و ماده‌ی ۷

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی:

ماده‌ی ۲ بند ۱ و ماده‌ی ۲۶

میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی:

ماده‌ی ۲: دولت‌های عضو متعهد هستند که اعمال حقوق مذکور در این میثاق را بدون هیچ‌گونه تبعیضی از حیث نژاد،

جنس و غیره تضمین نمایند.

کنوانسیون حقوق کودک:

ماده‌ی ۲: منع تبعیض بر اساس جنسیت

۵- احترام به آزادی بیان، حق تشکیل آزادانه مجامع و اجتماع‌های مسالمت آمیز

اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر:

ماده‌ی ۱۹: هرکس حق آزادی عقیده و بیان دارد.

ماده‌ی ۲۰: هر کس حق دارد آزادانه اجتماع مسالمت آمیز تشکیل دهد.

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی:

ماده‌ی ۱۹، ۲۰ و ۲۲: تاکید بر حق آزادی بیان و تشکیل اجتماع مسالمت آمیز

حفاظت از دگرباشان جنسی از خشونت و تبعیض در اسناد بین‌المللی حقوق بشر و تفاسیر نهاد‌های معاهده‌ای سازمان ملل و تعهدات دولت‌ها به این اسناد بین‌المللی به خوبی روشن است و همه‌ی کشورها می‌بایست ملتزم به آن بوده و عدم رعایت آن، نقض حقوق بشر محسوب شده و موجب مسئولیت بین‌المللی برای دولت‌هاست.

تبعیض بر مبنای جنسیت به هیچ‌وجه نمی‌تواند مبنایی برای نقض حقوق بشر باشد و دگرباشان جنسی، می‌بایست از حقوق برابر برخوردار و در امنیت و آرامش زندگی کنند و آزادی‌های آن‌ها مورد شناسایی قرار بگیرد. برابری در مفهوم دیگر باید به برابری در فرصت‌ها برای همه‌ی انسان‌ها منجر شده و جنسیت نباید مانعی برای فعالیت‌های اجتماعی، دستیابی به شغل و حضور در نقش‌های سیاسی باشد.



سلامت روانی همجنس‌گرایان در ایران



هوداد طلوعی
کارشناس ارشد روانشناسی

ادامه تحصیل کرده و تاکنون توانسته مدرک کارشناسی‌اش را دریافت بکند، اما به شدت احساس سرخوردگی و ناامیدی دارد. هوتن، پسر ۴۰ ساله‌ی همجنس‌گرا، در رشته‌ی

پزشکی قبول شده اما هرگز به دانشگاه نرفته. دچار تعارض‌های مختلفی است و بزرگ‌ترین مشکل‌اش را تنهایی می‌داند. به روانپزشکان مختلفی مراجعه کرده، اما هر بار به او گفته شده که قادر نیستند کاری برایش انجام بدهند. این در حالیست که فشارهای روانی بر او، گاهی طوری شدید می‌شوند که از ادامه‌ی زندگی ناامید می‌شود. محمدرضا، پسر ۲۶ ساله‌ی همجنس‌گرای بود که پس از سال‌ها ناراحتی و بروز اختلافات جدی با خانواده‌اش و در حالی که خودش نیز از تعارضات جدی در رابطه با همجنس‌گرایی‌اش رنج می‌برد، با استفاده از قرص برنج به زندگی پردرد خود خاتمه داد.

در نتیجه‌ی تحقیقات علمی تقریباً از سال ۱۹۸۰ همجنس‌گرایی از لیست اختلالات خارج و به عنوان یک گرایش طبیعی جنسی شناخته شد. گفته می‌شود اگرچه همجنس‌گرایی یک اختلال نیست، اما فشارها و برخوردهای منفی اجتماعی با همجنس‌گراها باعث بروز اختلالات روانی در بین این افراد می‌شود. بنابراین می‌بایست منشاء فشارهای روانی بر همجنس‌گرایان در جامعه‌ی ایران را شناسایی بکنیم با این امید که بتوان به راهکارهایی موثر برای رفع این فشارها و تضمین سلامت روانی این افراد در جامعه رسید.

تعارض‌ها و هموفوبیای درونی شده

با توجه به نگاه منفی اجتماع نسبت به همجنس‌گرایی، توهین‌ها و کلمات نامناسبی که برای توصیف همجنس‌گراها استفاده می‌شود، هم‌چنین تمسخر و آزار همجنس‌گراها به شیوه‌های مختلف، کودکان که خواستار تایید اجتماع هستند این نگرش‌ها و گفتارهای غیر منطقی اجتماعی را درونی کرده و نسبت به

طبق گزارش منتشر شده توسط موسسه‌ی گالوپ در سال ۲۰۱۳، در ایالت‌های مختلف آمریکا بین ۱۰٪ تا ۱۷٪ جمعیت همجنس‌گرا، دوجنس‌گرا و یا تراجنسی می‌باشند. (۱) نتیجه‌گیری شده که به طور میانگین حدود ۳۵٪ از جمعیت آمریکا همجنس‌گرا هستند. البته این در حالیست که محققان فعال در این زمینه ابراز می‌کنند، درصد افرادی که نسبت به برقراری روابط جنسی با جنس موافق ابراز تمایل می‌کنند بیش‌تر از این آمار گزارش شده است، اما در این بین درصد کمی مایل هستند خود را به عنوان همجنس‌گرا معرفی بکنند. در ایران بر اساس آماري که توسط دفتر پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی منتشر شد، ۱۷۵٪ از دانش‌آموزان دوره‌ی دبیرستان همجنس‌گرا بوده‌اند. (۲) قابل ذکر است که هدف انتشار این آمار نهایتاً حمایت از بحث رواج ازدواج موقت برای جلوگیری از گسترش به گفته‌ی آن‌ها "فساد اخلاقی" بود!

چنانچه جمعیت ایران را ۷۷ میلیون نفر و درصد همجنس‌گرایی را بین ۳۵٪ تا ۱۷۵٪ در نظر بگیریم، به این معنی خواهد بود که بین ۲ میلیون و هفتصد هزار نفر تا ۱۳ میلیون و چهارصد هزار نفر از جمعیت ایران همجنس‌گرا می‌باشند.

علی‌رغم چنین آماری، حق زندگی، که مهم‌ترین حق هر انسانی بر اساس اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر می‌باشد، از همجنس‌گراها سلب شده و مطابق قانون برای افراد عاقل و بالغی که اقدام به برقراری روابط رضایتمندانه‌ی همجنس‌گرایانه می‌کنند، مجازات اعدام در نظر گرفته شده است.

در چنین شرایطی است که در این جا قصد داریم به بررسی وضعیت سلامت روانی همجنس‌گرایان در ایران بپردازیم.

علی، پسر ۳۲ ساله همجنس‌گرای ایرانی به یاد می‌آورد که از سن ۱۵ سالگی تحت درمان روانپزشکان قرار داشته و انواع داروها، از جمله داروهایی که در درمان اسکیزوفرنی و اختلال دوقطبی استفاده می‌شوند برای او تجویز شده‌اند. همواره روابط بدی با پدرش داشته و از سوی او تحقیر و آزار دیده است. برخلاف همه‌ی این ناراحتی‌های که متحمل شده، اقدام به

نسبت به او رفتارهای غیردوستانه‌ای از خود نشان بدهد که به تدریج باعث سرد شدن رابطه‌ی آن‌ها بشود. هم‌چنین اطرافیان ممکن است آن پسر را به خاطر رفتارهایش مسخره و یا حتی مورد آزار قرار بدهند. مواجه شدن با این رفتارهای غیرصمیمی از سوی اطرافیان باعث ناراحتی و فشار روانی بسیاری بر فرد می‌شود. پیوسته از خودش خواهد پرسید که چرا باید مورد تحقیر و بی‌احترامی قرار بگیرد و خودانگاره‌اش به شدت آسیب خواهد دید.

احساس گناه

در جامعه‌ی ایران که به طور سنتی مذهبی می‌باشد، آموزش‌های مذهبی به طور سختگیرانه‌ای به کودکان تحمیل می‌شوند. افراد مذهبی اعتقاد دارند که همجنس‌گرایی یک گناه غیر قابل بخشش بوده و مجازات آن مرگ می‌باشد. این باورها ممکن است باعث شود فرد همجنس‌گرا از دین و مذهب روی برگرداند و یا به این نتیجه برسد که تفسیرهای دیگران از دین ممکن است اشتباه باشد و خود اقدام به تفسیر متون دینی نماید تا خود را یک فرد گناهکار نپندارد. اما در هر صورت وی همواره در سطح خودآگاه یا ناخودآگاه دچار احساس گناه خواهد بود چرا که آموزش‌های مذهبی با قدرت زیادی در دوران کودکی به فرد القا می‌شوند.

ترس همیشگی از اجتماع و حکومت

با توجه به قوانین ضد همجنس‌گرایانه در ایران و باز بودن دست مأموران حکومتی در دستگیری و آزار و اذیت همجنس‌گرایان، هم‌چنین برخوردهای خشونت‌آمیز خانواده‌ها در صورتی که همجنس‌گرایی فرد برملا بشود، و طرد شدن فرد و رفتارهای توهین‌آمیز جامعه، همگی باعث می‌شوند فرد دچار ترس مزمن باشد. این ترس مداوم باعث فشار غیر قابل تحمل روانی بر فرد شده و به مرور او را فرسوده می‌سازد. حتی زمان خواب فرد ممکن است دچار کابوس شده؛ به طوری که به

همجنس‌گرایی مواضع مخالف و حتی خصمانه‌ای را برمی‌گزینند که از آن به عنوان هموفوبیا نام برده می‌شود. در نتیجه افراد همجنس‌گرایی که در چنین جوامعی مانند ایران رشد می‌کنند خود دچار هموفوبیا بوده و همین مسئله باعث بروز تعارضات جدی درونی برای این افراد می‌باشد. هیچ‌کسی تمایل ندارد تا این اندازه مورد تنفر جامعه‌ای باشد که در آن زندگی می‌کند. از یک طرف گرایش دارند که با افراد همجنس خودشان رابطه‌ی عاطفی برقرار بکنند و از طرف دیگر این نوع رابطه نه تنها از طرف جامعه، بلکه با توجه به باورهای درونی شده‌ی خودشان هم غیر قابل قبول است. در نتیجه یا اقدام به سرکوب احساسات خودشان می‌کنند یا تصمیم می‌گیرند به تمایلاتشان اجازه بروز بدهند تا جایی که حتی ممکن است بر علیه جامعه به روش‌های مختلف طغیان بکنند. اما در هر صورت احساسات منفی که نسبت به همجنس‌گرایی در دوران کودکی و نوجوانی درونی کرده‌اند با ایشان خواهد بود. همین مسئله تأثیرات منفی جدی بر عزت نفس و نگرش آن‌ها نسبت به خودشان خواهد داشت.

روابط غیرصمیمی با پدر و دیگر اعضای خانواده

برخی از افراد همجنس‌گرا ممکن است در زمان کودکی رفتارهایی داشته باشند که از طرف اطرافیان مخصوصاً پدران قابل قبول نباشند. هنگامی که والدین صاحب فرزند می‌شوند، بدون توجه به توانایی‌ها و یا خصوصیات فرزندشان، و صرفاً بر اساس آمال و آرزوهای خودشان و ملاک‌های اجتماعی، تصویری از کودک خود در ذهنشان ترسیم می‌کنند که از آن به اسم "کودک آرمانی" نام برده می‌شود. هر چقدر بین کودک واقعی و کودک



آرمانی بیش‌تر تفاوت وجود داشته باشد، والدین به طور ناخودآگاه نسبت به فرزندانشان بیش‌تر احساس ناامیدی و ناکامی می‌کنند. زمانی که پدر مشاهده بکند پسرش رفتاری مشابه پسرهای دیگر ندارد، ممکن است ناخواسته یا ندانسته

تدریج حتی از خوابیدن هراس داشته باشد.

متخصصان نامطلع

علی‌رغم این که سال‌هاست به همجنس‌گرایی در بسیاری از نقاط جهان به عنوان یک اختلال نگاه نمی‌شود، اما هم‌چنان در ایران روانپزشکان، روانشناسان و پزشکانی وجود دارند که در این رابطه اطلاعات کافی ندارند و باعث وارد شدن آسیب‌های غیر قابل جبران به مراجعین همجنس‌گرایشان می‌شوند. مواردی گزارش شده‌اند که روانپزشکان قصد داشته‌اند از طریق "شوک درمانی" و یا با تجویز داروهایی که برای درمان افسردگی، اسکیزوفرنی و یا اختلال دوقطبی تجویز می‌شوند، اقدام به درمان همجنس‌گرایی بنمایند. حتی در یک مورد پزشک به مراجع خود گفته بود که باید برای درمان به خدا توکل بکند. این در حالیست که وظیفه‌ی متخصصان مطلع

ساختن مراجع نسبت به طبیعی بودن گرایش جنسی اش مطابق با تحقیقات علمی بین‌المللی و راهنمایی او در رابطه با حل تعارضات درونی و برنامه ریزی زندگی‌اش با توجه به گرایش جنسی‌اش می‌باشد. باتوجه به این که همجنس‌گرایی یک اختلال

نیست و تحقیقات هم تاکنون نشان داده‌اند راهی برای تغییر گرایش جنسی وجود ندارد، در صورتی که متخصصان نامطلع جامعه هم اصرار داشته باشند که فرد همجنس‌گرا باید گرایش جنسی‌اش را تغییر بدهد و بدون این که درک درستی از همجنس‌گرایی داشته باشند فرد را در معرض روش‌های درمانی غیر موثر و آسیب‌زا قرار بدهند، باعث تشدید فشارهای روانی وارد بر فرد شده و احساس استیصال را در او نقویت می‌کنند. حتی آن گروه از متخصصانی که قصد کمک به افراد همجنس‌گرا را در ایران دارند به دلیل قوانین ایران و ترس از عواقب کمک به همجنس‌گرایان ممکن است از ارائه‌ی مشاوره

و خدمات به همجنس‌گرایان سرباز بزنند.

بنابراین در ایران همجنس‌گراها علاوه بر این که ممکن است خودشان دچار هموفوبیای درونی و تعارضات حل نشده در رابطه با گرایش جنسی‌شان باشند، ممکن است به خاطر روابط غیرصمیمی با پدر و اطرافیان رنج بکشند، دچار احساس گناه باشند، پیوسته مضطرب باشند و نهایتاً هم قربانی بی‌اطلاعی متخصصان بشوند. در نتیجه‌ی این فشارهای روانی، افراد همجنس‌گرا ممکن است دچار افسردگی اساسی، بی‌انگیزگی، بدبینی افراطی، تمایل به خودکشی و حتی بیماری‌های روان تنی (Psychosomatic) از جمله بیماری‌های گوارشی و قلبی بشوند. بدین ترتیب بخش مهمی از جامعه که می‌توانند در خدمت رشد و پیشرفت در زمینه‌های مختلف علمی، اقتصادی، هنری و ورزشی باشند، باید درگیر اختلالات اساسی روانی و جسمی بشوند. با توجه به این که



ایران در حال حاضر از جمله کشورهایی است که شهروندان دگرجنسگرا هم فشارهای روانی بسیاری را تحمل می‌کنند، می‌توان تصور کرد که همجنس‌گرایان در چه وضعیت غیر قابل تحملی از نظر روانی قرار دارند.

پیشرفت یک جامعه مستلزم برخورداری بخش‌های مختلف آن از سلامت روانی می‌باشد. آیا با توجه به شرایط امروز ایران هیچ چشم انداز روشنی برای برآورده شدن این هدف وجود خواهد داشت؟ در صورتی که حکومت هیچ قدمی در این راستا برندارد و حتی در جهت خلاف آن اقدام نماید، جامعه چه وظایفی دارد و چه کارهایی می‌تواند انجام بدهد؟

منابع:

۱- جی گیدز، گری و نیوپورت، فرنک، تخمین جدید جمعیت همجنسگران در امریکا،

موسسه‌ی حقوقی ویلیامز، فوریه‌ی ۲۰۱۳

۲- چرا باید در ایران قانون ازدواج موقت تشکیل شود، بی بی سی فارسی، ۲۱ خردادماه

۱۳۹۳

داستان کوپیر را باید یکی از اهالی آن بنویسد

گفتگو با سپیده جدیری، مترجم کتاب "آبی گرم‌ترین رنگ است"



گفتگو از مسعود لواسانی

نگاهی به فعالیت‌های ادبی سپیده جدیری در سال‌های اخیر، این واقعیت را پیش چشم می‌گذارد که او به کارهای خلاف جریان عادت دارد. از بنیان‌گذاری جایزه‌ی فمینیستی شعر زنان ایران (خورشید) تا ترجمه‌ی یک داستان لژیون، تلاشی است برای به چالش کشیدن فضای مردسالارانه‌ی ادبیات. جدیری امروز پیشروی جامعه‌ی دگرباشان جنسی ایرانی و فارسی زبان شده است و با ترجمه‌ی یک داستان لژیون تحسین شده فضایی را برای دیگر فعالین ادبی باز کرده که به سراغ خلق یا ترجمه‌ی آثار ادبی جدی با موضوع دگرباشان جنسی بروند.

این که از این شاعر، مترجم و روزنامه‌نگار، فردا خبر چه فعالیت تازه‌ای به گوش برسد، اصلاً قابل پیش بینی نیست ولی همین اندازه می‌دانیم که سرگرم ترجمه‌ی یک کتاب غیر داستانی نوشته‌ی یک نویسنده‌ی اوتیستیک است. با او تنها به بهانه‌ی ترجمه‌ی فارسی "آبی گرم‌ترین رنگ است" از هر دری سخن گفتیم.

صرفاً ارزش ادبی مد نظرم بود، اصلاً سراغ ترجمه‌ی کتاب مصور نمی‌رفتم و همان شعر نوشتن و ترجمه‌ی شعرهای مثلاً بورخس را ادامه می‌دادم.

تم و درونمایه‌ی اثر، کشش مناسب برای ایجاد تعلیق
صحت را تا حدودی دارد اما خود قالب کمیک استریپ هم به تلاش خواننده برای ادامه دادن داستان کمک می‌کند. با این همه مهم‌ترین دشواری شما برای ترجمه‌ی این اثر چه بود؟

راستش از شما چه پنهان، اتفاقاً از همین منظر که بیش‌تر تصویر بود تا متن، ترجمه‌اش چندان کار دشواری نبود. نکته‌ای که من سعی کردم در جریان ترجمه رعایت کنم، برگرداندن بخش‌های محاوره‌ای کتاب به زبانی بود که برای ایرانی‌ها قابل قبول باشد. تا جای ممکن، سعی کردم از کلمه‌هایی استفاده کنم که ایرانی‌ها در محاوره‌های خودشان به کار می‌برند. سختی کار در این بود که ما در زبان فارسی برای بسیاری واژه‌ها، معادل منطقی نداریم؛ مثلاً در گفت‌وگوی الهام ملک پور با من که در وبسایت رادیو زمانه منتشر شد هم گفته‌ام: من ضمن مشورت با آقای تینوش نظم‌جو که ترجمه‌ی مرا که از متن انگلیسی بود با متن اصلی (فرانسوی) مطابقت دادند، به این نتیجه رسیدم که بهتر است بعضی لغات را عیناً وارد زبان فارسی کنم. مثلاً من و

درباره‌ی "آبی ... " صرف نظر از تم داستان و درونمایه، سبک روایی و ساختار اثر بسیار قوی است. سبکی که در کمیک استریپ کم‌تر آزموده شده یا می‌شود. یعنی برای کتاب‌های مصور معمولاً به سراغ یک روایت خطی و سر راست می‌روند. اما در این‌جا "جولی مارو" خواننده‌اش را از زاویه‌ی دید اما و مشتاق برای خواندن محتوای دفترچه‌ی آبی به دنبال خود می‌کشد.

من با شما موافقم. اما مثلاً این موضوع که جولی مارو همان اول داستان، پایان‌اش را (یعنی مرگ کلماتین که یکی از دو شخصیت اصلی‌ست) لو می‌دهد و با این حال، کشش داستان برای خواننده از دست نمی‌رود، به نظرم به تکنیک‌های ساختاری خوبی که برای نوشتن داستان‌اش برگزیده است، برمی‌گردد. من از این نظر یاد شیوه‌ی روایت در "گزارش یک مرگ" مارکز افتادم یا چند داستان دیگری که از همین تکنیک در روایت بهره گرفته‌اند... خود من هم در ژانر داستان مصور، چنین چیزی را ندیده بودم. البته باید به عنوان مترجم کتاب، اذعان کنم که ارزش ادبی آن به اندازه‌ی ارزشی که از نظر فرهنگ‌سازی می‌تواند داشته باشد مد نظر من نبوده است و اگر

آقای نظم‌جو جمله‌ی:

My God, her sex, her sex, naked against mine.

را مجبور شدیم به این شکل برگردانیم: خدایا، سکس‌اش، سکس برهنه‌اش درست روی سکس برهنه‌ی من. چون منظور از سکس در جمله‌ی انگلیسی، اندام جنسی بود (آلت+سینه‌ها). نمی‌شد ترجمه کنیم آلت برهنه‌اش روی آلت برهنه‌ی من (چون آن وقت سینه‌ها را نادیده گرفته بودیم) و هم چنین نمی‌شد فقط بنویسیم اندام برهنه‌اش روی اندام برهنه‌ی من (چون شدت حس جنسی توی جمله خیلی کم‌رنگ می‌شد). "اندام جنسی برهنه‌اش روی اندام جنسی برهنه‌ی من" هم که

ثقیل و مضحک به نظر می‌رسید. این بود که کلمه «سکس» به معنای اندام جنسی را مستقیم به متن ترجمه وارد کردیم.

صیح در جایی که فضای اندکی برای متن وجود دارد، گاهی در آوردن همین ظرافت‌های زبانی را دشوار نمی‌سازد؟

من ترجمه‌ام را انجام دادم و کاری به این موضوع نداشتم. احتمالاً دشواری‌اش برای ناشر بوده که متن ترجمه‌ی من را باید در آن فضای محدود جا می‌داده.

صیح به هر رو داستانی زنانه را داریم می‌خوانیم، داستانی زنانه است. شخصیت‌ها و فضا زنانه است. این صدای زنانه چه اندازه خود شما را گرفت؟ به این خاطر که صدای زنانه در همه جای اثر شنیده می‌شود؟

بله، صدایش، زبانش و نگاهش زنانه است، به خصوص که علاوه بر این که نویسنده‌اش یک زن است و بنده هم که در جایگاه مترجمش قرار دارم، یک زن هستم؛ قصه کلاً درباره‌ی

رابطه‌ی عاشقانه میان دو زن است. می‌دانید، این را نه فقط درباره‌ی این اثر، که درباره‌ی هر نوشتاری که خالق آن یک زن است می‌گوییم: به نظر من حتماً باید زبان زنانه داشته باشد. بله، از نظر من، زبان، زنانه - مردانه دارد. نگاه، زنانه - مردانه دارد چون ناشی از تجربیات شخص است که بسته به زن بودن یا مرد بودنش متفاوت خواهد بود، به خصوص در اجتماع.

صیح هنگامی که تصمیم به ترجمه‌ی این کتاب گرفتید چه دسته از مخاطبانی را مد نظر داشتید؟

من بیشتر دوست دارم که مخاطب دگرجنس خواه در جامعه‌ی ایرانی (چه داخل و چه خارج از کشور) این کتاب را بخواند. چون

همجنس‌گرایان اغلب با موضوعی که در این کتاب مطرح شده آشنا نیستند و این دگرجنس خواهانند که آگاهی ندارند و برایشان فرهنگ‌سازی نشده یا کمتر فرهنگ‌سازی شده که حقوق انسان‌های متفاوت از خودشان را به رسمیت بشناسند. من هیچ کلمه‌ای را به صیرف این که با عُرف در جامعه‌ی ایرانی هم خوانی ندارد از متن کتاب سانسور نکردم و از بارهای حسی، سکسی و غیره آن کم نکردم. امیدم این است که با توجه به این که امکان خرید نسخه‌ی الکترونیکی آن، آن هم به قیمت ۱۵ هزار تومان در ایران وجود دارد



(یعنی خیلی خیلی ارزان‌تر از آن قیمتی که ناشر برای نسخه‌های چاپی و الکترونیکی‌اش در این طرف آب در نظر گرفته)، مخاطب ایرانی مقیم ایران هم آن را بخواند و آگاهی پیدا کند از این مسائل.

صیح خب تا این جا چه مقدار از بازخوردهایی که گرفته اید راضی هستید؟ ظاهراً از برخورد بخشی از جامعه دلخور شده بودید؟

سر این کتاب؟ نه. برخورد چندان منفی هنوز با من نشده سر ترجمه‌ی این کتاب. جز چند کامنت در فیس‌بوکم که از جانب افرادی بوده که بیش از حد ناآگاه بودند و حتی همجنسگرایی را با پدوفیلی اشتباه می‌گرفتند و اتفاقاً هدف من نوعی، فرهنگ‌سازی برای این دسته افراد است. اما نقدهای خوبی درباره‌ی کتاب و ترجمه‌ی من نوشته شد، یکی را سوده راد عزیز نوشت و یکی را خود شما. به اندازه‌ی موهای سرم هم درباره‌ی این کتاب ظرف این یکی دو ماهی که از انتشارش می‌گذرد با من مصاحبه انجام شده (هاه هاه هاه). پس به نظرم بازخوردش خوب بوده. اما از آن مخاطبی که مد نظرم بود (مخاطب داخل ایران) هنوز فیدبکی ندارم که نظرش بعد از خواندن کتاب چه بوده. هر چند که اشتیاق زیادی را از دوستان داخل ایران دیدم برای خواندن‌اش.

صحنه فضای کلی جامعه‌ای که چندین سال است در آن زندگی می‌کنید تا چه اندازه با فضای داستان نزدیک است. شاید برای یک خواننده‌ی ایرانی که جامعه‌ی فرانسه را شناسد، خیلی دور از ذهن باشد که یک لژیون تا این اندازه تحت فشار باشد اگرچه در ایران این چیزها بسیار اتفاق می‌افتد؟

راستش من در تمام این نزدیک به چهار سالی که در اروپا (ایتالیا و جمهوری چک) زندگی کرده‌ام، حس نکرده‌ام که اقلیت‌های جنسی و در کل، انسان‌های متفاوت زندگی خیلی راحتی در این کشورها دارند. البته که در مقایسه با ایران، شرایط شان بهتر است چون قانون پشتیبان آن‌هاست نه علیه آن‌ها. اما خود عامه‌ی مردم (که به نظرم در همه جا عامه‌ی مردم‌اند و ایران و غیر ایران ندارد)، هنوز خیلی انسان‌هایی را که در زمینه یا زمینه‌هایی با آن‌ها فرق داشته باشند، میان خودشان نمی‌پذیرند یا به سختی می‌پذیرند. مثلاً شما در اروپا

خیلی خیلی به ندرت ممکن است به صحنه‌ی بوسیدن دو گی یا دو لژیون در خیابان برخورد کنید حال آن‌که دم به ساعت و قدم به قدم به بوسیده شدن زن و مرد توسط هم برمی‌خورید. این خودش می‌تواند نشانه‌ی بیم همجنس‌گرایان از پذیرفته شدنشان در جامعه‌ی اروپایی باشد. اما مثلاً در کشوری مالتی کالجرال مثل کانادا، این موضوع تا حدود زیادی پذیرفته شده است و فکر می‌کنم هر اقلیتی در آن کشور زندگی راحت‌تری را به نسبت اروپا تجربه می‌کند.

صحنه شما با این دیدگاه که فضای ادبی دگرباشان جنسی فارسی زبان بسیار لاغر است و کارهای شاخص چندانی یافت نمی‌شود، موافق هستید؟

به نظرم بی‌انصافی است که آثاری را که خود جامعه‌ی کوییر ایرانی تولید کرده‌اند نادیده بگیریم و فقط آثاری را که نویسنده‌ی دگرجنس خواه در آن‌ها گذری هم بر این موضوع داشته، در نظر بگیریم... من دوست دارم از رمان‌ها و اشعار پیام فیلی، و اشعار رامتین شهرزاد و چندین دوست لژیون که شاید راضی نباشند نام‌شان ذکر شود چون هنوز "گام اوت" (۱) یا نکرده‌اند یاد کنم که اتفاقاً کیفیت بالایی دارند. اما بحث کتاب "آبی..." بحث دیگری است: یک این‌که داستان مصور است و از این نظر، نسخه‌ی فارسی‌اش می‌تواند در ادبیات کوییر فارسی زبان اثری بی‌نظیر و یگانه باشد، دوم این‌که، بر نقد اجتماعی متمرکز است و صرفاً یک قصه‌ی عاشقانه درباره‌ی اقلیت‌های جنسی نیست.

صحنه در این میان خیلی جنسیت نویسنده مهم است؟ اصولاً در ادبیات مگر می‌شود که بگوییم مردها برای مردها بنویسند، زن‌ها برای زن‌ها، اصلاً ما از کجا می‌دانیم گرایش جنسی یک نویسنده چیست؟ این مهم است یا خود اثر تولید شده باید با کیفیت باشد؟

خط صلیح با این حساب فکر می کنید احساس جاری میان یک زوج لزبین را ، شما که از بیرون به قضیه نگاه می

کنید ، نویسنده به خوبی در کتاب آبی در آورده است؟

نویسنده ی کتاب ”آبی...“ خودش یک لزبین است و احساس میان دو زن را به نظرم خیلی خوب توانسته به تصویر بکشد. البته یکی از این دو زن یعنی کلماتین بر اساس شواهدی که در کتاب می آید لزبین نیست بلکه بای سکشوال است.

خط صلیح و این جا اگرچه یک داستان لزبین پیش رو داریم اما عشق اصلی ترین محور داستان است؟

چه طور می شود گفت که نویسنده اصلاً وارد حوزه ی کویر نشده؟ در سراسر کتاب، نویسنده دارد از زبانِ اِما (که یک لزبین است) و از زبان ولتاین (که یک گی است) درباره ی پذیرش اقلیت های جنسی در جامعه فرهنگ سازی می کند. مسلماً بحث عشق هم در کتاب مطرح است اما بحث عشق میان دو زن، نه هر عشقی. که به خاطر همین عشق از جامعه طرد می شوند و به آن ها در بهترین حالت به عنوان انسان هایی عجیب و غریب و در بدترین حالت، به عنوان منحرف جنسی نگاه می شود و این در سراسر کتاب توصیف شده و حتی بر رابطه شان تاثیر می گذارد.

خط صلیح با تشکر از فرصتی که در اختیار ماهنامه ی خط صلیح قرار دادید...



۱- از در بیرون آمدن یا برون افکتی، اصطلاحی است که دگرپاشان جنسی برای اعلان علنی هویت جنسی شان برای خانواده، دوستان و جامعه انتخاب می کنند و این تصمیم از سوی خود او صورت می گیرد.

جنسیت نه، اما هویت جنسی اش مهم است. یعنی وقتی می گوئیم ادبیات کویر، بهتر است ادبیاتی را در نظر بگیریم که خود جامعه ی کویر تولید کرده، نه ادبیاتی که درباره ی جامعه ی کویر است. چون بنده به عنوان یک دگرجنس خواه هیچ وقت نمی توانم تجربیاتی که یک همجنسگرا در جامعه از سر گذرانده را به طور کامل درک کنم چون آن شرایط را تجربه نکرده ام که حالا بخوام درباره اش بنویسم. بحث دوست نویسنده ای بود که می خواست صرفاً بر اساس تخیلات خودش داستانی درباره ی انسانی اوتیستیک و شرایطی که در جامعه تجربه می کند، بنویسد. خب، چنین کاری را من نخواهم خواند چون این نویسنده، نمی تواند نگاه دقیقی را درباره ی احساسات آن فرد یا شرایط آن فرد ارائه بدهد چون تجربه اش نکرده است... من اگر دقت کرده باشید درباره ی زبان زنانه هم همین را گفتم. گفتم که تجربیات زنانه با تجربیات مردانه در اجتماع فرق دارد و برای همین زبان اثری که یک زن خلق می کند باید با زبان اثری که یک مرد نوشته، فرق داشته باشد.

خط صلیح این ایده دیگر امروز در کلاس های داستان نویسی هم کنار گذاشته شده که برای نوشتن از نشئه ی تریاک نویسنده باید حتماً این حس را تجربه کند...

به نظرم موضوعاتی که درباره ی گروهی خاص از انسان هاست (مثل همجنس گرایان، اوتیستیک ها و دیگر انسان هایی که در اقلیت قرار دارند) آن قدر حساس است و آن قدر هر گونه ترویج دیدگاه اشتباهی در آثاری که در این زمینه ها خلق می شوند، می تواند برای آن گروه از انسان ها در اجتماع ایجاد مشکل کند، که به نظرم بهتر است کسی که تجربه ی مستقیمی در این زمینه ها نداشته به این موضوع ها نزدیک نشود. این نظر من است البته و چون نگران آسیب پذیری اقشار در اقلیت قرار گرفته هستیم.

مطالبه‌ی حقوق اقلیت‌های جنسی، پیش‌نیاز احقاق حقوق آحاد جامعه



ناهید فرهاد

فعال حقوق بشر

نمایید، اما برخورداری این طبقه از امکانات و منابع کشور در برابر بی بهره ماندن مابقی طبقات اجتماع از همان امکانات و منابع، گواه درستی بر این مدعا می‌باشد. در نتیجه ی این کنش

حاکمیت‌های دیکتاتوری، هرم شهروندی شکل می‌گیرد، به طوری که در راس آن حاکمان و متولیان امور و مدیران وابسته به حاکمیت قرار داشته که طبقه‌ی ممتاز را تشکیل می‌دهند. در سطح بعدی هرم، قشری که با هنجارها و نُرَم‌های مورد نظر حاکمیت همخوانی و متابعت نشان می‌دهد قرار داشته که طبقه‌ی برخوردار را تشکیل می‌دهند.

در سطوح پایین تر هرم نیز اقلیت‌های موجود در آن جامعه، بسته به شدت دور بودنشان از مطلوب‌های مد نظر حاکمیت، طبقه بندی می‌شوند و طیفی از طبقات کم‌تر برخوردار تا طبقه‌ی کاملاً محروم، منزوی و مطرود را تشکیل می‌دهند.

وضعیت هرم شهروندی در کشورهای اسلامی از جمله ایران به دلیل آن چه تفاوت‌های شرعی در حقوق زن و مرد نامیده می‌شود، از این نیز آسَف بارتر است.

در ایران، هرم شهروندی از طبقه‌ی ممتاز شامل روحانیت و متولیان امور و نیز مدیران وفادار به ایدئولوژی شیعی حاکم شروع می‌شود. در لایه‌ی پایین تر هرم، قشری از جامعه که با هنجارها و نُرَم‌های ایدئولوژی شیعی حاکم همفکری و همدلی دارند، جای می‌گیرند. نکته‌ی مهم اما در همین طبقه‌ی برخوردار است که به دلایل دینی و شرعی، خود به ۲ دسته‌ی زنان و مردان تقسیم می‌شوند به طوری که یک زن متعلق به این طبقه از همان حقوق و مزایای یک مرد متعلق به این طبقه ی برخوردار نمی‌باشد. بدین ترتیب در تمامی طبقات این هرم شهروندی، یک زیر طبقه‌ی مربوط به زنان شکل می‌گیرد که در عین تعلق داشتن به آن طبقه‌ی خاص، از حقوق مشابه با مردان همان طبقه برخوردار نیست.

یکی از عمده ایراداتی که به طور سنتی به فعالین حقوق اقلیت‌های جنسی گرفته می‌شود، این است که مگر تعداد جامعه‌ی آماری این اقلیت چقدر است که با وجود مشکلات فراوان در جامعه‌ی ایران مانند نقض پیوسته‌ی حقوق شهروندی مردم از طرف حاکمیت، هم‌چنین نقض حقوق زنان، بهائیان، نوکیشان مسیحی، دراویش، اهل سنت و سایر مشکلات، باید زمان و پتانسیل خود را روی احقاق حقوق آنان بگذاریم؟ و آیا پرداختن به حقوق دگرباشان جنسی، زمان و توجه ما را از پرداختن به معضلات مهم‌تر منحرف نمی‌سازد؟

برای مذاقه بیشتر در ایراد مذکور، بایستی ابتدا هرم شهروندی را که در آن شهروندان یک جامعه به شهروندان درجه یک و دو و بعضاً پایین تر دسته بندی می‌شوند، مورد بازبینی و مرور قرار داده و سپس وضعیت این هرم را به طور خاص در ایران بررسی نماییم:

در جوامع استبداد زده، بخش‌های مختلف جامعه در نتیجه‌ی سیاست‌های استبدادی حاکمیت از هم جدا هستند. در واقع نتیجه‌ی استبداد چیزی جز جدا شدن جامعه و به وجود آمدن جزیره‌های از هم مستقل و بخش‌های متفاوت بدون ارتباط با یکدیگر نیست. در نظام‌های دیکتاتوری، حاکمیت همواره تلاش دارد اعتقادات و باورهای سیاسی، جهان بینی و ایدئولوژی و نیز نیازهای خود را به کلیت جامعه تحمیل کرده و با انواع فشارها آن‌ها را در اجتماع نهادینه نموده و در بین مردم به صورت باور و هنجاری درونی جا بیندازد.

مشاهده‌ی تاریخی این‌گونه حکومت‌ها نشان می‌دهد که روند مزبور به طبقه و لایه و دهک معینی محدود نشده و همه‌ی آحاد و گروه‌های گوناگون جامعه از مردم عادی گرفته تا قشر فرهنگی، سیاسی، هنری، ادبی، ورزشی و غیره را شامل می‌شود.

در جوامع استبداد زده‌ی ایدئولوژیک (شامل ایدئولوژی‌های مذهبی دین محور و ایدئولوژی‌های غیر مذهبی) حاکمیت قشری از اجتماع را که با هنجارها و نُرَم‌های مورد نظرش همخوانی و متابعت نشان می‌دهد، طبقه‌ی ممتاز دانسته و هرچند ممکن است بنا به مصلحت‌هایی این امر را علناً اعلام

کرد که این بخشنامه خلاف کنوانسیون های بین المللی کار از جمله کنوانسیون عدم تبعیض در اشتغال و حرفه است. در این نامه که با شماره ی ۷۵۴۸۷ به تاریخ ۱۴ تیر ۹۳ و با امضای محمدتقی حسینی، قائم مقام وزیر کار در امور بین الملل به شهرداری و شورای شهر تهران ارسال شده، صراحتاً از الزام جمهوری اسلامی به رعایت الزامات و تعهدات ناشی از الحاق به کنوانسیون بین المللی کار از جمله کنوانسیون عدم تبعیض در اشتغال و حرفه صحبت شده است، معذک نه تنها این مخالفت ها و اعتراضات راه به جایی نبرد، بلکه موجی جدید از اظهار نظر مسئولین در اعلام موافقت با تصمیم شهرداری به راه افتاد.

در یکی از تندترین سوگیری های جانبدارانه که از قضا بیانگر نگاه حاکمیت به طبقات مختلف هرم شهروندی می باشد، محمد نبی حبیبی، دبیرکل حزب موتلفه اسلامی در گفتگو با خبرگزاری فارس، با اعلام پشتیبانی رسمی حزب متبوعش از این اقدام شهرداری، در رد استدلال وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، کنوانسیون های بین المللی را بعضاً نادرست خوانده و چنین می گوید:

“اینکه در نظام اسلامی یک کاری با این رنگ اسلامی صحیح انجام شود و بعد یک عده منجمله یکی از مقامات وزارت کار که گفتند ما یک تعهداتی در کنوانسیون ها داریم درست نیست. به قولی در برخی از این کنوانسیون ها ازدواج همجنس باها هم تجویز شده است. این دلیل نیست که به این بهانه این کار ارزشی را زیر سوال ببریم.”



همان گونه که پیداست، دشمنی و دیدگاه درجه چندمی داشتن حاکمیت به مردم، فقط مخصوص به دگرباشان جنسی نیست. زنان، بهائیان، نوکیشان مسیحی، درویش، اهل سنت، فعالین سیاسی مخالف با سیاست های حاکمیت و حتی مردان که ممکن است در نگاه اول غیر آسیب پذیر به نظر بیایند نیز هدف دشمنی پیدا و پنهان استبداد قرار دارند؛ تفاوت دگرباشان اما در

حال می توانیم به ایراد مطرح در ابتدای سخن بازگردیم، این که مگر تعداد اقلیت های جنسی در ایران چند نفر است که بایستی برای احقاق حقوق شهروندی و مدنی آن ها تلاش کرد؟ و آیا پرداختن به حقوق دگرباشان جنسی، زمان و توجه ما را از پرداختن به معضلات مهم تر منحرف نمی سازد؟ حقیقتی که مطرح کنندگان این گونه پرسش ها به هر دلیلی از آن غافل مانده اند، همین ساختار هرمی شکل در جوامع با ساختار حکومتی ایدئولوژیک مذهبی از جمله ایران است که در آن مردم به دلایل مختلف به خودی و ناخودی تقسیم بندی می شوند و این تقسیم بندی در هر طبقه، خود شامل زیر طبقات دیگری می شود.

از این رو تلاش برای احقاق حقوق هریک از این اقلیت ها، به ویژه گروه هایی که به هر دلیل در مقطع هرم و در پایین ترین و محروم ترین لایه ها از حقوق شهروندی قرار دارند، راه را برای احقاق حقوق طبقات میانی هرم نیز باز می کند. برای مثال چنانچه تلاش ها برای حقوق دگرباشان جنسی شامل همجنس گراها و ترنس سکسوال ها در ایران راه به جایی نبرد، می توان چشم انداز بهتری برای حقوق زنان نیز متصور بود.

به عنوان شاهدهی بر مدعای گره خوردن بحث حقوق زنان و حقوق دگرباشان جنسی، می توان به مورد اخیر در خصوص تصمیم شهردار تهران برای تفکیک جنسیتی محیط های کاری و در پی آن منع استخدام منشی زن برای مدیران مرد در قالب طرح تکریم بانوان اشاره کرد. در پی رسانه ای شدن این موضوع، فعالین مدنی شروع به ابراز مخالفت کردند. در

یک حرکت کم سابقه، دامنه ی این مخالفت ها تا اعتراض حسن روحانی رئیس جمهور و نیز اعتراض وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی کشیده شد.

وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در نامه ای به شهرداری تهران، لغو بخشنامه ی این سازمان برای جداسازی فضای فیزیکی فعالیت کارمندان زن و مرد را خواستار شده و اعلام

شدت دشمنی و تنفر حاکمیت با آنهاست که آنها را بالاچار به مقطع هرم رانده و جزو آسیب پذیرترین اقشار قرار می‌دهد. نکته‌ای که نباید از آن غافل شد این است که آسیب‌های روحی و روانی که دگرباشان متحمل می‌شوند، بلاشک به انحاء گوناگون گریبان بقیه‌ی افراد در هر سطحی از هرم که باشند را نیز خواهد گرفت.

بدیهی است در ایران شهروندان طبق یک قانون نانوشته به درجه‌ی یک، دو و پایین تر تقسیم شده‌اند و اتفاقاً پاشنه آشیل حاکمیت استبدادی، اقلیت‌های ضعیف‌تری هستند که در مقطع هرم و به دور از هرنوع حق شهروندی قرار داشته و بعضاً حیات آنها هم در معرض تهدیدهای جدی قرار دارد. چنانچه جمعی بر سر دفاع همه جانبه و پر تعداد فعالین و مردم از حقوق این‌گونه اقلیت‌ها در چارچوب مبارزه‌ی مدنی و نیز ارتقاء آگاهی‌های اجتماعی صورت پذیرد، دستیابی به حقوق طبقات میانی هرم دست یافتنی‌تر بوده و حاکمیت عملاً یارای مقاومت زیادی در برابر آن نخواهد داشت.

از سوی دیگر ملاک قرار دادن تعداد افراد یک اقلیت برای تصمیم در مورد دفاع کردن یا نکردن از حقوق مدنی و شهروندی آنها، ملاکی سراسر غلط و بیهوده است. این که تعداد آماری جامعه‌ی دگرباشان جنسی ایران چه تعداد است،

بی ربط ترین سوال ممکن است که عمداً یا سهواً قصد دارد موضوع را از حیز انتفاع ساقط نماید. در برابر تضییع حقوق حتی یک فرد نیز نباید سکوت اختیار کرد و دست سرکوبگران را باز گذاشت. در یک مثال روشن از این دست می‌توان به ایجاد موجی از همدلی در پی دستگیری گروه شش نفره ای که

موزیک ویدئوی هپی را بازسازی کرده بودند، اشاره کرد. این موج حمایت از این شش نفر باعث شد خبر مربوط به آنها در رسانه‌های بزرگ و معتبر جهانی مطرح شده و اقدام جدی علیه آنان برای جمهوری اسلامی هزینه دار شد.

در یک جمع بندی کلی می‌توان دریافت که دفاع از حقوق مدنی و شهروندی اقلیت‌های جنسی منجر به فواید زیادی از جمله کاهش آمار طلاق‌هایی که به سبب ازدواج نامناسب افراد دگرباش تحت فشار اجتماع و خانواده صورت گرفته است، امکان پیگیری مطالبات طبقات میانی هرم با دست بالاتر، ارتقای سلامت روانی جامعه به سبب ارتقای سلامت روانی یک اقلیت عمدتاً محروم و مورد بی مهری واقع شده، ایجاد حس برابری افراد جامعه با یکدیگر، ارتقاء کرامت انسانی در سطح جامعه در تقابل با دیدگاه حکومتی رایج که اولین گزینه در رویارویی با هر نظر مخالف را در حذف صاحب آن نظر جستجو می‌کند، تقویت همزیستی مسالمت آمیز و تحمل پذیرش دیدگاه‌ها و روش‌های گوناگون زندگی در کنار یکدیگر، تمرین قبول انسان‌هایی که مانند ما نمی‌اندیشند و روش زندگی‌شان مانند ما نیست نیز خواهد شد. جملگی این موارد مطمئناً به ارتقاء سطح زندگی دگرجنس گراها نیز خواهد انجامید.

چرخه‌ی اجحاف در حقوق مدنی و شهروندی هیچ اقلیتی در نظام‌های دیکتاتوری، با سکوت و چشم بستن بر آنها و این گونه استدلال کردن که تعداد آنها زیاد نبوده و لذا می‌توان چشم پوشی نمود، متوقف نخواهد شد. برعکس هم‌چون گلوله‌ی کوچکی از برف که از قله حرکت کرده و در ادامه به بهمنی سهمگین تبدیل می‌شود، این چرخه‌ی اجحاف و حذف اقلیت‌های کم جمعیت، چنانچه با نظاره‌ی همراه با سکوت مردم و فعالین مدنی همراه شود، به بهمنی سهمگین از اجحافات بیش تر در حق اقلیت‌های پر تعداد تبدیل شده و سرانجام دامن اکثریت افراد جامعه را که خارج از طبقه‌ی ممتاز هستند؛ خواهد گرفت.

شرایطی که به نظر می‌رسد با مقایسه‌ی آن با وضعیت کنونی ایران، می‌توان ما به ازاهای بسیاری یافت.



عکس از مهر

مروری سریع بر وضعیت دگرباشان جنسی در ایران امروز

و مرد دو جنس گرایان و ترانس سکشوال ها) در ایران به انحای گوناگون در معرض تحقیر و سرزنش از جانب خانواده، جامعه و بازجویی های تحقیر آمیز، شکنجه و صدور احکام سنگین مجازات از جانب مقامات قضائی قرار دارند. زندگی در پس پستوهای سنت که هر گونه سبک زندگی غیر از سبک تجویزی خود را نفی می کند و نیز تنفس در فضایی که قرائت رنج افزا از دین را در طول دهه ها تبلیغ می کند، یکی از پایه های اساسی برای مجاز شمردن و انجام رفتارهای توهین آمیز تحقیر و حملات فیزیکی را به یکی از اقلیت های حاشیه نشین ایرانی یعنی دگرباشان جنسی فراهم ساخته است.

با مروری بر اظهارات این افراد اتهامات وارد بر آنان را می توان بسته به ماهیت در ۳ گروه، مورد بررسی و تحلیل قرار داد:

۱- اتهاماتی که مستقیماً رفتارهای جنسی همجنس گرایان را هدف قرار می دهند. بر اثر این اتهامات رفتارهای جنسی همجنس گرایان جرم انگاشته شده، مستوجب حدود (مجازات های تعیین شده در شرع تحت تاثیر هژمونی خوانشی ویژه از تشیع) خواهند بود. اتهاماتی هم چون ارتکاب لواط از جمله نمونه هایی هستند که اثبات رخداد آن ها می تواند تا سر حد اعدام مجازات در پی داشته باشد.

۲- اتهاماتی که مستقیماً رفتارهای جنسی به خصوصی را هدف قرار نمی دهند. دسته ای از این اتهامات مرتبط با جرائم امنیتی (امنیت ملی) هستند مانند "تبلیغ علیه نظام"، "اخلال در نظم عمومی" و "مشارکت در گروه های غیر قانونی".

این جرائم که مانند جرائم دسته ی اول مستوجب حدود هستند بسیار مبهم تعریف شده، از تعریف دقیق و مشخصی برخوردار نیستند و در برخی موارد مانند "افساد فی الارض" مجازات مرگ را به دنبال دارند.

۳- دسته ی دیگر، اتهام ارتکاب رفتارهای ضد اخلاقی است. این اتهامات نیز مستقیماً و مشخصاً رفتارهای جنسی



نمایی از فیلم آینه های روبه رو

دگرباشان را منظور نظر و هدف قرار نمی دهند ولی چنان که پژوهش ها نشان می دهند شاید بتوان گفت تقریباً همه ی دگرباشان جنسی که اغلب

فیلم "آینه های روبه رو" به کارگردانی خانم نگار آذربایجانی و تهیه کنندگی خانم فرشته طائرپور در سال ۱۳۸۸ در ایران ساخته شد.



نادیا ریاضتی

استاد دانشگاه و پژوهشگر

در این فیلم آدینه یک دختر ترانس سکشوال ایرانی (فردی که از نظر فیزیکی در ظاهر دارای جنسیتی است متفاوت با هویت جنسیتی خود. لذا حس می کند باید از نظر فیزیکی تغییر جنسیت دهد.) از خانواده ای مرفه است که اصرار بر هویت مردانه دارد و لذا در صدد راهی برای تغییر جنسیت خود است. پدر آدینه که وضعیت دخترش به سان مشکلی لاینحل برای او جلوه کرده است، سعی دارد مشکل را با وادار کردن وی به ازدواج با یکی از آشنایان خود حل کند. در مواجهه با این وضعیت آدینه از منزل می گریزد و در راه با رعنا مواجه می شود. رعنا خانمی بسیار جوان و از طبقه ی کارگر با خانواده ای سنتی و مذهبی است. او برای کمک به حل مشکلات مالی خانواده اش مسافرکشی می کند. رعنا آدینه را در اتومبیل خود سوار می کند و در میانه ی راه در گفتگو با آدینه وضعیت وی را در می یابد، به شدت از وی می ترسد و دست بر روی آدینه بلند کرده، ضربه ای به صورت وی می زند. او از آدینه می شنود که درصدد تغییر جنسیت است...

چنین امری برای رعنا امری خلاف رضای خداوند و به منزله ی عبور از خطوط قرمز و اعتقادی و سنتی است. اما سرانجام با مشاهده ی رنج شدید آدینه ناشی از فشارهای اطرافیان بر وی با وجدان آگاه خود آن را جایز نمی داند و به مخالفت با آن فشارها می پردازد. علت رفتارهایی هم چون رفتار اطرافیان آدینه

با دگرباشان جنسی، هم چون آدینه، در جامعه چیست؟ تحقیقات میدانی نشان می دهند که دگرباشان جنسی (همجنس گرایان زن

توسط نیروهای امنیتی در فضای عمومی و خصوصی هدف گرفته، دستگیر و بازداشت می شوند به جای اتهام ارتکاب "جرائم" جنسی با اتهاماتی هم چون ارتکاب رفتارهای ضد اجتماعی یا رفتارهای خلاف مقدسات دینی مواجه می شوند. و لذا احکام صادره برای آن ها هم بر اساس همین اتهامات است.

"ایجاد اخلال در نظم و طهارت عمومی" و "توهین به مقدسات" نمونه هایی از اتهاماتی با تعاریف مبهم اند که در اکثر موارد، طبق اظهارات آنان، بدون ارائه ی مصداق مشخصی در دادگاه ها به دگرباشان جنسی وارد شده اند.

همچنین از اظهارات بسیاری از دگرباشان جنسی در مورد



حقیقت هویت دگرباشان جنسی با حذف عاملیت" انسان بودگی و از میان بردن فردیت انسانی آنان در بطن قانون و جامعه و با نمایش آنان به عنوان "بحران" و "خطری" برای "امنیت" عمومی برساخته می شود. با بزرگ نمایی خطرات مفروض از سوی این افراد، انسان بودگی آنان مورد پرسش قرار گرفته، عامه ی مردم می پندارند که برقراری نظم اخلاقی، آرامش و امنیت در جامعه در گرو بد رفتاری و طرد دگرباشان جنسی از جانب اطرافیان، اعضای خانواده، همکلاسان، همکاران و جامعه و حتی نظارت به هدف مبارزه با این افراد است. این موضوع وضعیت این افراد را نسبت به تحقیر، اخاذی و سو استفاده توسط کنشگران خصوصی آسیب پذیرتر می کند.

مردم می پندارند که برقراری نظم اخلاقی، آرامش و امنیت در جامعه در گرو بد رفتاری و طرد دگرباشان جنسی از جانب اطرافیان، اعضای خانواده، همکلاسان، همکاران و جامعه و حتی نظارت به هدف مبارزه با این افراد است. این موضوع وضعیت این افراد را نسبت به تحقیر، اخاذی و سو استفاده توسط کنشگران خصوصی آسیب

نحوه ی برخورد خانواده، همکلاسان، و اطرافیان نزدیک به آنان می توان دریافت که دگرباشان جنسی نه تنها در حوزه ی عمومی و در سطح کلان در دست مقامات امنیتی (پلیس، بسیج و سپاه) در امان نیستند بلکه از تبعیض، تحقیر و نقض حقوقشان در دست کنشگران خصوصی مانند خانواده و نزدیکان نیز رنج می برند. مصاحبه با این افراد در بسیاری از موارد از یک الگوی متداول

تحقیر، ضرب و شتم و نقض حقوق توسط این اطرافیان حکایت دارد. در مقابل بی اعتنائی ها یا حملات خانواده به دگرباشان، نظر به جرم انگاری هر گونه رفتار جنسی غیر از روابط دگرجنس خواهانه توسط قوانین ایران این افراد به دشواری می توانند از حمایت های لازم تحت قوانین داخلی برخوردار باشند. دولت از رسیدگی، محاکمه و مجازات کنشگران خصوصی که بر علیه دگرباشان خشونت روا



روز مبارزه با همجنس گراستیزی و تراجنسی ستیزی در ایران، عکس ها از پایگاه خبری ژوبی آ

پذیرتر می کند. فیلم آینه های روبه رو، اما، نشان می دهد که باورمندان دینی هم می توانند به این باور رسند که رنج دادن یک جوان دگرباش جنسی را ننگ دانسته، از آن ممانعت کنند. علیرغم غفلت بسیار نخبگان دینی و جز آن در خصوص رفتارهای رنج افزای انجام شده با دگرباشان و نیز با وجود محدودیت آزادی بیان در ایران امروز، وجدان جمعی بیدار ایرانیان با بهره جویی از هنر و سایر وسایل اطلاع رسانی می تواند رفتارهای سرکوبگرانه و غیر انسانی علیه دگرباشان جنسی را به توقف فراخواند. این مهم سرانجام حتی تا بدان جا می تواند قوت یابد که افکار عمومی را برای لغو و ممانعت از اجرای بسیاری از قوانین فعلی علیه دگرباشان جنسی بسیج سازد.

در یک جامعه ی سالم همگان باید بتوانند از احترام و حقوق مدنی برابر برخوردار باشند. دگرباشان جنسی یکی از اقشار جامعه ی ایرانی هستند و مانند سایر ایرانیان انسانی هایی هستند که حق دارند از حقوق شهروندی تمام و کمال برخوردار باشند.

می دارند، می پرهیزد. رفتارهای جنسی این افراد در فضای زندگی خصوصی شان متداعی با تجاوز، تجسم شر و نارواداری در رابطه با جامعه و از عوامل ایجاد خدشه در نظم اجتماعی قلمداد می شوند. در

دکتر حسن مکارمی: اعلام و تظاهر به همجنس‌خواهی، علاج نیست

دکتر حسن مکارمی روانکاو، هنرمند و پژوهشگر در خدمات فرهنگی و نقش آن در استراتژی در دانشگاه سوربن پاریس است. او تاکنون حدود ۱۰ کتاب و ۴۰ مقاله را که عمدتاً در رابطه با خدمات راهبردی و فرهنگ ایران در نقش حقوق بشر است، به انتشار درآورده است. وی هم‌چنین ۲۵ سال است که خزانه دار جامعه‌ی دفاع از حقوق بشر، وابسته به فدراسیون جهانی حقوق بشر می‌باشد.



گفتگو از علی کلائی

دکتر مکارمی در ابتدای گفتگو با خط صلح ضمن تاکید بر این‌که: ”در روانکاوی مسئله‌ی

همجنس‌خواهی حل شده است“، معتقد است که: ”تظاهر به همجنس‌خواهی را از نظر روانی باید بررسی کرد.“

حسن مکارمی هم‌چنین می‌گوید که مسئله‌ی همجنس‌خواهی، بر سه شکل ”روابط عاشقانه“، ”رابطه‌ی جنسی“ و ”زندگی مشترک“ می‌تواند باشد که در فرهنگ ایران بحث تشکیل خانواده برای ایشان منتفی است. وی تنها راه حل این مشکل را ”مدارا“ می‌داند...

وقتی بحث از همجنس‌خواهی را مطرح می‌کنیم، خواهش و خواهش جنسی را باید بشناسیم و تعریفش کنیم. خواهش جنسی پس از نیاز جنسی می‌آید. یک خواهش جنسی هم بستگی به داشتن یک جنسیت مطرح می‌شود. پس یک فرد انسانی، باید یک جنسیتی داشته باشد که بر اساس آن جنسیت، یک خواهش جنسی داشته باشد که آن خواهش جنسی به سمت همجنس خود برود. اما این پایه‌ی اول که جنسیت باشد، چیست؟! تا این را نشکافیم در روشنی گام بر نمی‌داریم و با روشنی به مدارا می‌رسیم. اصلاً روانکاوی با کاویدن و کاوش کردن، تلاش می‌کند که به یک مدارا برسد.

از نظر دیدگاه روانکاوی هویت یک انسان بر سه قسمت تقسیم می‌شود؛ یک هویت جنسی بیولوژیک و جسمی است. اکثر انسان‌ها، (جز موارد بسیار نادر که البته از نظر بیولوژیک وجود دارند) با یک جنسیت متولد می‌شوند؛ یا آلت جنسی مردانه یا زنانه دارند و به تدریج هم که بزرگ می‌شوند تمام مسائل هورمونی، رفتار و فیزیولوژی آن‌ها به سمت مرد یا زن بودن می‌رود. این را جنسیت فیزیولوژیک می‌گوییم. در عمل هم جامعه، خانواده و اطرافیان به انسان‌ها هویتی می‌دهند که به آن هویت اجتماعی و اداری می‌گوییم. اسم داده می‌شود که مذکر است یا مؤنث.

بخشی هم که کم‌تر به آن توجه می‌شود و سوال شما متوجه آن است، این است که انسان یک هویت جنسی روانی پیدا می‌کند.

خط صلح آقای دکتر مکارمی عزیز، بحث ما در مورد مسئله‌ی همجنس‌گرایی است. برای ورود به بحث می‌توان از زاویه‌ی دید فرویدی وارد شد. او این مسئله را غیراختیاری می‌داند و می‌گوید امری نیست که فرد در رابطه با آن شرم‌منده باشد. شما به عنوان یک روانکاو تا چه حد با این نظریه موافقت می‌کنید؟ در زبان شیرین پارسی ”گرویدن“ از اندیشه می‌آید. من وقتی عقیده‌ای دارم، گرایشی به یک عقیده‌ای پیدا می‌کنم و درست از همین جا من با این واژه [همجنس‌گرایی] مخالفم. تمایل به همجنس نمی‌شود که گرویدنی باشد. من به یک حزب یا اعتقاد می‌گروم. من همجنس‌گرا نمی‌توانم باشم به این دلیل که من به یک عقیده گرایش پیدا نمی‌کنم، ”همجنس‌خواه“ از خواهش و از میل می‌آید.

در روانکاوی اساس و بنیاد بر این است که هر انسان هویتی دارد که این هویت بر مبنای خواهش اولیه‌ی انسان است. حول آن خواهش اولیه، انسان هویت خود را می‌سازد. پس به گمان من و از دید روانکاوی همجنس‌خواه صحیح‌تر از همجنس‌گراست.

در فرهنگ فارسی پیش از همجنس‌گرا و همجنس‌خواه، مسئله‌ی بازی کردن مثل عشق بازی، پسر بازی و بچه بازی مطرح است و این مسئله با بازی می‌آمده و همراهی می‌کرده؛ یا واژه‌ی قرآنی آن که ”لواط“ است. در واقع این اسم‌گذاری واقعی نیست و اسم‌گذاری مجازی است.

مسئله را از این جا باید شروع کرد و گفت که این هویت جنسی روانی ممکن است که با هویت جنسی بیولوژیک تطابق نداشته باشد و در این حالت فرد دچار دوگانگی است.

صالح با توجه به توضیحات شما و از موضع شما به عنوان یک روانکاو، آن چه به عنوان همجنس خواه تصویر می کنید، امری است طبیعی یا غیر طبیعی؟

بله. من هنوز به آن بحث نرسیده ام؛ می گویم باید جنسیتی داشته باشد و ما در مورد کسانی صحبت کردیم که جنسیتشان در همه ی وجوه با هم هماهنگ است. این افراد در نگاهی دیگر باید نیاز جنسی داشته باشند و عمدتاً دارند؛ کسانی نیز هستند که نیاز جنسیتشان به دلیل مسائل هورمونی ضعیف است یا اصلاً ندارد. آن ها را هم کنار می گذاریم. پس تا اینجا دو دسته را کنار گذاشتیم (ولی این تمایل به سمت همجنسان خودشان می رود. بحث از این جا وارد می شود و پرسش این است که آیا کسانی که همجنس خواه هستند وارد جرگه ی آسیب های روانی می شوند؟

بینید مسئله این است که انسانی همجنس خواه هست. یعنی وجود دارد. آن کسی که خواهش اش را اعلام نمی کند و ما به آن ها همجنس خواهان شرمنده می گوئیم، ممکن است کسانی باشند که خودشان را از جامعه دور می کنند، با این عنوان که من علاقه ای به روابط جنسی ندارم، معمولاً یا توان رابطه ی جنسی را ندارند و نیازی ندارد و یا برای نیازشان از نظر فرهنگی با نوعی ممنوعیت مواجه می شود. اما کسی که در جامعه ای به دنیا می آید که تحت فشار اخلاقی نیست، یعنی در فرهنگش فشار اخلاقی به او نمی آید که همجنس خواهی خود را کتمان کند، معمولاً کتمان نمی کند. در چنین شرایطی به خود فرد بر می گردد که در مورد نیاز جنسی به جنس موافق، خود را مستقیم مطرح یا پنهان کند و مثلاً در کلوپ های زیرزمینی بیان کند.

خلاصه با توجه به شرایط اجتماعی از یکسو و شرایط درونی و فرهنگی و اخلاقی فرد از سوی، اگر دیگران اجازه بدهند، افراد همجنس خواه می آیند و خودشان را مطرح می کنند. حال این جا باز دو دسته بندی مطرح می شود؛ دسته ای که به گمان من به

سمت اغراق می روند و یک بیماری به خود اضافه می کنند و این تظاهر را حتی به عنوان یک هدف برای خود مشخص می کنند. کسانی هم هستند که زندگی معمولی می کنند و می گویند من همجنس خواهم و اگر تو همجنس خواه نیستی اما با هم مساوی هستیم و با هم زندگی می کنیم؛ نه من اصراری دارم که به تو نشان بدهم که همجنس خواهم و نه تو اصرار داشته باش که به من نشان بدهی که همجنس خواه نیستی. این را تعادل یا مدارا می گوئیم. تظاهر به همجنس خواهی را به گمان من از نظر روانی باید بررسی کرد. همجنس خواهی در این طیف، یک پدیده ی طبیعی انسانی است ولی تظاهر به همجنس خواهی و اعلام بی مورد و بی نیازش وقتی نیازی به آن نیست، قدری به آسیب روانی نزدیک است.

صالح **خب آقای دکتر لطفاً در باب دیدگاه های روانکاوانه و در باب همجنس خواهی و همجنس خواهی متظاهرانه که فرمودید، توضیح بدهید.**

فروید در اوایل به این اعتقاد رسیده بود و در برخی از نوشته هایش هم هست که همجنس خواهی را در کنار آسیب های روانی مطرح می کرد. ولی در نگاه فروید آسیب روانی آن نگاهی که ما از دور داریم نبوده و نیست. من شخصاً روانکاو مکتب لاکان هستم و لاکانی هستم. ولی کلاً در روانکاوای این مسئله دیگر حل شده است. یعنی همجنس خواهی وجود دارد. اما وقتی این همجنس خواهی که وجود دارد را به حوزه ی اجتماع می آوریم، در حوزه ی فرهنگی تبدیل به این می شود که فردی شرمگین است (و به همین دلیل به آن همجنس خواه شرمگین می گویند) و خود نمی تواند در جامعه، خود را مطرح کند و نمی تواند در برابر بودن خود نگاه های دیگران که در همه ی جوامع هنوز وجود دارد، تحمل کند. این که بگوئیم که ما به یک جامعه ی ایده آل مشخصی رسیده ایم که همجنس خواهی را مثل دگرجنس خواهی تحمل و تقبل کرده است، قدری اغراق است. پیشنهاد من این است که تلاش بکنیم دریابیم این همجنس خواهان را در هر فرهنگ از چه زاویه ای نگاه می کنیم. به عنوان مثال در جامعه ی فرانسه، از نظر حقوق امروز فقط دو-سه پیچ کوچک مانده که اگر حل شود، دیگر یک فرد

همجنس‌خواه نمی‌تواند بگوید که من مشکل حقوقی دارم. مثلاً فعلاً به ایشان به عنوان یک زوج همجنس‌خواهی که ازدواج کرده‌اند، اجازه نمی‌دهند که فرزند یا فرزندان یبآورند تا به این‌ها مثل یک خانواده‌ی معمولی نگاه بشود. اما خب در همین فرانسه هم، مسئله‌ی مذهبی‌اش باقی می‌ماند که از نظر مذهبی ممنوع است و یا مسئله‌ی خانواده و جامعه و سنت و امثالهم. پس از نظر فرهنگی مسئله بحث عمیقی دارد و البته این که هر اقلیتی، صرفاً به دلیل اقلیت بودن حق ندارد.

صیقل

می‌توانید این را قدری توضیح دهید؟

یعنی این که در بین انسان‌ها، مافیایی‌ها هم در اقلیت‌اند ولی صرف این که در اقلیت هستند، ما از حقوقشان دفاع نمی‌کنیم. این مسئله‌ی مهمی است و ما گاه فراموش می‌کنیم و در واقع باید دید که چگونه اقلیت بودن حق می‌آورد. دوم این که هر انسانی در یک اقلیتی قرار دارد. از نظری اکثریت و از نظری

اقلیت است؛ پس این می‌تواند ما را به مدارا بکشاند. سوم این که هر اکثریتی هم بی‌حق نیست. کسانی که در جامعه‌ی اکثریت هستند، الزاماً نمی‌توان گفت که حقوق دیگران را زیر پا می‌گذارند.

به عنوان مثالی در این زمینه، آیا می‌توانیم به دلیل دفاع از همجنس‌خواهان که حق طبیعی ایشان پاسخ به این

نیاز جنسی‌شان است، یک روزه تمامی سنت و فرهنگی بشریت را-مثلاً خانواده-بدون این که پاسخ‌های درستی برای آن‌ها پیدا بکنیم، زیر سوال ببریم؟ با این کار خودشان اول از همه دچار مشکل می‌شوند. مدارا یعنی زمانی که مسئله‌ی اقلیتی مانند همجنس‌خواهی پذیرفته می‌شود، متعاقباً این مسئله‌ی اقلیت هم بتواند با آن چه که فرهنگ انسانی تا امروز خود را کشانده، مدارا کند. نمی‌شود همجنس‌خواهان خود را در برابر فرهنگ

قوی انسانی که مثلاً صد هزار سال است به عنوان هوموساپینس ساپینس آمده و تولید خانواده کرده، یک شبه، مقابله کند.

باید از نظر حقوقی راه‌حل‌هایی پیدا شود و ضمانت‌هایی به وجود بیاید که بتوان چیزی را جایگزین کرد. من این گونه بزرگ شده‌ام و یاد گرفته‌ام که پدر و مادری دارم؛ پدر نماینده‌ی قانون و مادر نماینده‌ی عشق و محبت. خواهر و برادرانی دارم که اولین ارتباط من با دیگری است و سلسله مراتبی از این دست. به همین دلیل است که روانکاوان به مسئله‌ی همخوابگی با محارم بسیار حساس‌اند. برای این که همخوابگی با محارم، که البته بحث بسیار مفصلی دارد، فاصله‌ی بین نسل‌ها را از بین می‌برد و زبان و اصلاً خود گفت و شنود از بین می‌برد و اگر تعداد این زیاد شد، تشخیص از بین می‌رود...

پس وقتی من می‌خواهم همجنس‌خواهی را در فرهنگی بیاورم و عادی و معمولی کنم و بگویم من همجنس‌خواهم و خانواده

تشکیل بدهم و بچه بزرگ بکنم، نقش پدر یا مادر را بازی کنم، این پیچیدگی به وجود می‌آید که یک فرهنگ صد هزار ساله در مقابل آن است؛ این را چه کنیم؟ در این جا من می‌گویم وقتی یک همجنس‌خواه حقوق معادل را می‌خواهد، باید به مشکلات تولید شده هم پاسخ بدهد. نمی‌تواند یک طرفه فقط بگوید من این گونه هستم. این مسئله قدری مسئولیت دارد؛ من و شما به عنوان شهروند مسئولیت داریم. یک

همجنس‌خواه هم از این قاعده مستثنی نیست؛ هم در جهت گرفتن حق آزادی ارتباط جنسی با روشی که دوست دارد و هم در حل مشکلات فرهنگی جامعه.

صیقل
آقای دکتر! در بحثی که مطرح فرمودید بر عنصر خانواده تاکید فراوان نمودید. اولاً بحثی طرح است که این مفهوم خانواده خود مفهومی عرضی و زائیده‌ی تجربه‌ی بشر است و ثانیاً افراد همجنس‌خواه، در برخورد با خانواده با عدم



پذیرش مواجهه می‌شوند و این تاثیرات، روانی، اخلاقی و رفتاری فراوانی بر آن‌ها می‌گذارد. اگر لطف کنید قدری در این باب توضیح دهید...

مسئله‌ی خانواده استثنا پذیر نیست. پدیده‌ای است که به تدریج اختراعش کرده‌ایم و برای آن قوانینی گذاشته‌ایم؛ حدودی وجود دارد برای این که خانواده و نسل‌ها بتوانند ادامه پیدا کنند. فرهنگ خلاصه‌اش این است و این همان چیزی است که ما را از حیوان جدا می‌کند.

همجنس‌خواهی در خانواده اما، امری طبیعی است و با این همجنس‌خواه، به گمان من، در تمام فرهنگ‌ها در آینده مدارا خواهد شد؛ برای این که هست و واقعیت دارد و فرهنگ‌ها خودشان را با واقعیت‌ها سازگار می‌کنند. وقتی پنجاه هزار سال پیش هوا شروع به سرد شدن کرد، هم نوع لباسمان را عوض کردیم و هم مهاجرت کردیم.

سوالی که مطرح می‌شود این است که ما چگونه می‌توانیم مدارا بکنیم؟ به هر حال فرهنگ با وجود خانواده یک مسیر مشخصی را طی کرده و فعلاً همجنس‌خواهی تا یک جایی می‌تواند جلو برود و از یک جایی به بعد با مسئله‌ی خانواده مرز پیدا می‌کند. ببینید سنتی که اخلاق را به وجود می‌آورد و یا اگر قدری تندتر برویم اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را شکل داد، بر اساس فطرت انسانی شکل گرفته و اولین اصلش هم روشن است؛ دیگری منی است در موقعیت دیگر و هیچ فرقی با من ندارد. اگر من آزادم، او هم آزاد است. اگر من اجازه دارم، او هم اجازه دارد. فردی هم که دگرپاش است، بودنش دگری است و اشکالی ندارد.

همان طور که گفتم این مسئله نیازمند اندیشه‌ی مداراگرانه از طرف همجنس‌خواهان است و آنان هم باید این مسئله را درک بکنند. همانقدر که یک خانواده نمی‌تواند جلوی خواهش جنسی یک فرد را بگیرد، همان قدر هم آن فرد همجنس‌خواه باید این مسئله را درک بکند و یا صبر و مدارا و حوصله داشته باشد و بتواند وارد این بازی طولانی مدت بشود و تا حدودی هم می‌شود گفت که این طبیعی است. به هر حال نمی‌شود بدون جایگزینی مسئله‌ی تولید مثل، تربیت فرزند و انتقال فرهنگ

یک حرف کلی بگوییم و بر اساس این که اقلیت هستیم و خارج از اراده، همجنس‌خواه شدیم، توقع داشته باشیم که هیچ گونه محدودیتی هم برای من ایجاد نکنید و من را درست مثل دیگری که می‌تواند امکان خانواده داشته باشد، قرار بدهید. همجنس‌خواهان در صورت رعایت شدن حقشان، باید حق دیگران را هم رعایت کنند و به سمت حل این مسئله بروند. باید فهمید که بنیاد خانواده، انتقال فرهنگ و انتقال زبان در یک حلقه‌ی چندین میلیاردی وجود دارد و باید نسبت به آن اندیشه کرد؛ همان طور که همه‌ی ما در برابر جنگ، بی‌خانمانی، خرابی، گرسنگی و یا احساس در برابر از بین رفتن نوع بشر، موضع می‌گیریم و سعی می‌کنیم حلش کنیم...

صالح چیزی که شما مرتب بر روی آن تاکید دارید عنصر مدارای فرهنگی، احتمال و امکان تطبیق و زنده بودن این فرهنگ و این سنت است. اگر اجازه بدهید قدری بحث را به فضای فرهنگی ایران هدایت کنیم. ما می‌دانیم که مسئله‌ی همجنس‌خواهی در ایران یک مسئله‌ی ویژه است. به نظر شما این مسئله را در چنین فضایی چگونه می‌توان فهم کرد؟

این پرسشی است که زیاد در رابطه با آن می‌نویسم و می‌نویسند. مسئله جایی قرار گرفته که می‌توان در رابطه با آن راحت صحبت کرد و به آن شکل، سیاسی نیست و به صورتی تقاطع سنتی، مذهبی، اخلاقی، حقوقی است. وقتی کلیدی برای حل این مسئله پیدا کردیم، همان کلید را می‌توان به مشکلات دیگر هم زد. برای این که مشکلات سنتی، مذهبی، اخلاقی، حقوقی در جامعه‌ی ما کم نیستند؛ مثل حجاب که مستقیماً در قله قرار می‌گیرد.

راجع به همجنس‌خواهی اگر نیاز باشد صحبت کنیم، باید بگوییم امری است که هست و وجود دارد. هرچند که در فرهنگ ایرانی همجنس‌خواهی زنان امری انکار شده است و این [انکار] بسیار هم روشن است. به دلیل سنتی و مذهبی، مسئله در صورت وجود، نهایتاً در خانه‌ها بوده و در ملاءعام نبوده و به حوزه‌ی اجتماع و مذهب کشیده نشده و نظر روشنی در رابطه با آن نیست. من حتی از این هم قدری بالاتر می‌روم؛ کلاً در فرهنگ

بیماری نیست، بسیار مسئله ی مهمی ست و گرنه ممکن است که به صورت تظاهر و یا آسیب روانی دربیاید. اما ما با آن تصویر اولیه هم بسیار ضعف داریم. خب در بحث هایی که بخشی از معمین شیعه می کنند، راجع به پسر بچه های نابالغ در بهشت هم چنین بحث هایی مطرح می شود و این خود یک مدل فرهنگی است.

اما به هر حال راه این نیست که کسی که همجنس خواه است، فکر کند که با اعلام و تظاهر به این همجنس خواهی، معالجت بیماری سنتی جامعه اش خواهد شد. این شاید آن جامعه را زخمی تر هم بکند.

صحت به عنوان سوال آخر بفرمایید که آیا گرایش جنسی، وضعیتی پایدار است؛ منظور این است که افراد ممکن است در بخشی از زندگیشان تمایلات همجنس گرایانه (یا بالعکس) داشته باشد و پس از مدتی این تمایلات به طور کل محو شده و تغییر یابد؟

من به عنوان شکل گیری ناخودآگاه اشاره کردم. در این شکل گیری سه محور عمده و اساسی وجود دارد. ژن، خانواده و فرهنگ و اتفاقات جامعه. این سه، ناخودآگاه را شکل می دهند. این انسانی هم که ناخودآگاه دارد، سه هویت جنسی دارد: هویت جنسی بیولوژیک. هویت جنسی روانی و هویت جنسی اداری-اجتماعی. این هویت جنسی می تواند به خود دروغ بگوید؛ بگوید که روزی بیرون خواهد آمد. تمایل همجنس خواهی که شکل گرفته، فرصت و امکان ظهور پیدا می کند. ظهور همجنس خواهی با تغییر جنسیت فرق می کند. ما این مثال را در باب سایکوتیک ها و مسئله ی جنون هم داریم. جنون ممکن است پنهان باشد؛ یعنی ژنتیک به علاوه ی خانواده و به علاوه ی مسائل اجتماعی که به هر حال فرد را به سمت آسیب روانی روان پریشی می برد. این ممکن است در پنجاه سالگی بشود. در پنجاه سالگی مجنون نشده؛ در پنجاه سالگی جنونش هویدا شده است. در واقع پنهان بوده و آشکار شده است.

صحت با سپاس بابت وقتی که در اختیار ما گذاشتید...

سنتی ایران، خواهش جنسی زن به آن صورت مطرح نیست که حالا بخواهد این خواهش جنسی به سمت همجنس خود برود یا خیر. این همه در شرایطی ست که با عشق دو مرد به هم تا حال مدارا شده است و به قول خودمان از نظر فرهنگی زیر سیلی ردش کردیم.

از طرفی مسئله ی همجنس خواهی، بر سه شکل متفاوت است: روابط عاشقانه، رابطه ی جنسی و زندگی مشترک که در فرهنگ ایران بحث تشکیل خانواده برای این ها منتفی است.

به هر حال دو همجنس خواه، چه زن و چه مرد حق دارند هم دیگر را دوست داشته باشند و در عین حال و در صورت تمایل، رابطه ی جنسی هم داشته باشند و این هم به شرطی که نظم جامعه را به هم نزنند و به تظاهر کشیده نشود، می تواند مشکل نداشته باشد و به تدریج جلو برود. اما مسئله ی سوم که خانواده است به نظرم راهی است که در طولانی مدت باید طی شود و مدارایی که می گویم دقیقاً در همین جاست.

صحت در رابطه با این بحث پذیرش تدریجی که مطرح فرمودید، اما جامعه ی ایران بلافاصله پس از این که آبخوانند گرایش طبیعی خودشان را علنی کنند، با آن ها برخورد کرده و بخش اعظمی به همین دلیل از کشور خارج شده و می شوند. این واقعیتی غیر قابل کتمان است. در رابطه با این بحث پذیرش تدریجی که مطرح فرمودید، این افراد با چه فرمولی باید به سمت حل مسئله پیش بروند؟

اگر در جامعه ی امروز ایران خودشان را پنهان نکنند، بله این درست است. به هر حال درصدی هستند که از ابتدا با مشکل روبه رو می شوند و این که چه درصدی است به دلیل مشکل ارزیابی و عدم افشاشدگی، قابل اندازه گیری نیست؛ می سوزند و می سازند. بحث من به طور کلی این است که با توجه به این واقعیت که، زن ها کنارند و مردها هم که این طور جا افتاده که پسر بازی و بچه بازی می کنند (مسئله به فاعل و مفعول و یا مفعولی که هنوز بالغ نشده، تقلیل می یابد)، فرهنگ را باید به این تبدیل کرد که درصدی از انسان ها همجنس خواه هستند؛ مثلاً ۱۰ درصد و همین پذیرش خود گام نخست می تواند باشد. وقتی ما توانستیم این را جا بیاندازیم که همجنس خواهی یک

دترمینیسم همجنس‌گرایی

مفهوم گرایش جنسی به عنوان یک مفهوم علمی و نه تاریخی را می‌توان زاینده‌ی گفتمان مدرن دانست. بحث از همجنس‌گرایی با توجه به بار معنایی، روانی، اجتماعی و زیستی این پدیده هم‌چنان تبیین این مسئله به عنوان یکی از سرفصل‌های مباحث و موضوعات جنسیتی از منظر صاحب نظران حوزه‌های علوم روانشناسی، جامعه‌شناسی و اساساً علوم شناختی قرار دارد.

فارق از بحث حقوق اقلیت‌های جنسی و پاره‌ای نگاه‌های پست مدرنیستی به این پدیده و خارج شدن این موضوع به عنوان جرم و اختلال از حوزه‌ی عمومی در جهان اول (کشورهای توسعه یافته) و انتقال آن به حوزه‌ی خصوصی افراد و قبول و تایید روایت‌های خرد این اقلیت‌ها در این گفتمان ولیکن از منظر علمی (پوزیتیویستی) هم‌چنان بحث این پدیده ممکن به نظر می‌آید.

در این بین در این مقال سعی بر این است که الگوی کلی و کلاسیک بررسی پدیده‌های روانی حفظ گردد و بحث در یک مدل چند عاملی متشکل از آیت‌های ژنتیک (زیستی)، روانی و محیط تشکیل می‌شود. اگر چه در بحث فوق از منظر هر کدام از این آیت‌ها هزاران فرضیه و تحقیق قابل بررسی می‌باشد ولی آن چه که در بحث، ما در پی تبیین آن هستیم رابطه‌ی این سه عامل جهت دریافت خروجی رفتاری خاصی تحت عنوان بازدارندگی ناهشیار فرد هموسکشوال در مقابل غیر همجنس خویش بعد از تثبیت نسبتاً بالای گرایش جنسی فرد می‌باشد. در واقع بحث ما چگونگی ایجاد و فراهم شدن شرایطی را که منجر به اکتساب نهایی این رفتار توسط فرد هموسکشوال در ارتباط با محیط، ژنتیک و خویشتن فرد است، می‌باشد.

در بحث از پدیده‌های روانی، اجتماعی در سیر تاریخ روانشناسی شاهد بررسی آن‌ها در مکاتب مختلف با پیش فرض‌های منظور شده در آن مکتب و تحت تاثیر تاملات واضعان آن و در ارتباط با سایر مکاتب فضای روانشناسی می‌باشیم. قاعدتاً بحث از همجنس‌گرایی و تبیین آن در قالب رویکردهای رفتارگرایی، روان‌کاوی، شناختی و سایر مکاتب گفتمان روان‌شناسی

می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد ولیکن، این یک بحث کلاسیک بوده و متخصصان می‌توانند این پدیده را با فرایند فرموله کردن و با توجه به روش‌های تحقیق

مورد استفاده در هر مکتبی به همراه مفاهیم و نوع تفسیر پدیده‌های روانی مورد استفاده در آن مکتب تحلیل و تبیین نمایند. اگرچه جای خالی چنین تحقیقاتی بسیار محسوس است. البته با توجه به رویکرد غالب ذهنی نگارنده و نزدیک بودن آن (پدیدار شناسانه) به موضوع بحث سعی بر آن است که تجارب شخصی نگارنده و تاملات ذهنی و ماخوذات و داشته‌ها و دانسته‌های علمی وی همگی در تبیین این بحث مشارکتی داشته باشند. از آن جا که در بحث پدیدار شناسانه و شناخت شناسی ما قائل به درک بی واسطه‌ی خود پدیده به لحاظ ذهنی نیستیم پس به نظر بنده دریافت پدیدار مورد بحث معقول‌تر به نظر می‌رسد.

اساساً از آن جا که آدمی با دایره‌ی بسته و محدودی از داشته‌های بالقوه‌ی زیستی، پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد ولیکن محیط تحت عنوان کلی و با زیر مجموعه‌های محیط جغرافیایی، تاریخی(تاریخیت)، جامعه، جامعه‌ی مجازی، جهان اطلاعات و شبکه‌های اجتماعی و میزان تبادل فرد با این آیت‌ها و پدیده‌های رودر رو و سطح ادراک و عدم ادراک محرک‌های آن‌ها و مقاومت و یا تسهیل در مقابل ایشان و با توجه به بحث ذهن و روان و انگاره‌های شکل یافته‌ی ذهنی و امور ما تقدم ذهنی(اگر قائل به وجود آن‌ها باشیم) و رویکرد فرد و کاربرد آیت‌های عقلانی، احساسی و میزان اقدام به عمل در رفتارهای فرد و سایر عواملی که تشکیل دهنده‌ی بحث ایجاد رفتار و ما قبل آن انگاره‌های ذهنی فرد می‌باشد، من جمله بحث‌های نوروسایکولوژیک، عصب شناختی روانی و حتی بحث‌های مردم‌شناسی، بوم‌شناسی و انسان‌شناسی فرهنگی و نگاه‌های



بیولوژیک و فیزیولوژیک در روان‌شناسی فیزیولوژیک همگی این آیتم‌ها در امر شکل‌گیری یک رفتار مشارکت دارند که هر کدام از این‌ها و رابطه‌هاشان با رفتارهای همجنس‌گرایانه یا تصورات ذهنی فرد همجنس‌گرا، خود جای بحث و تحقیق و پژوهش دارد که می‌تواند مد نظر پژوهشگران قرار گیرد.

از بعد دیگر بحث همجنس‌گرایی در توالی رشد فرد و ارائه‌ی روانشناسی رشد افراد همجنس‌گرا در قالب تکامل و تطور قابل بحث است. اگرچه در گفتمان پست‌مدرنیستی نمی‌توان به روایت‌های کلان بسنده کرد و اساساً بر طبق نظریات پدیدارشناسانه، روایت شخصی افراد و تجربیات آن‌ها علاوه بر مشترکاتی که قابل استنباط است هر کدام خود کتابی تلقی می‌شود، ولیکن می‌توان با بررسی تجربیات مشترک همجنس‌گرایان یک سری مراحل متوالی رشد برای دگرباشان جنسی قائل شد. در این بین با توجه به مباحث مطرح شده در بالا برای تبیین این پدیده که چگونه می‌شود اکثر افراد همجنس‌گرا درک می‌کنند که علی‌رغم توانایی جسمانی قادر نخواهند بود تا ارتباطی دگر جنس‌گرایانه ایجاد نمایند.

در ابتدا می‌بایست تعریفی ابتدایی ولیکن نسبتاً روشن را از همجنس‌گرایی ارائه داد: همجنس‌گرایی گرایشی جسمانی، عاطفی و احساسی با فراوانی و شدت و تکرار بالای یک فرد به همجنس خویش می‌باشد. اگر چه در بسیاری موارد وجه تمایز بین همجنس‌گرایی و همجنس‌بازی را تأکید بر جنبه‌ی عاطفی و جسمانی به صورت شدیدتر در این افراد می‌دانند؛ آن‌چنان که جنبه‌ی عاطفی همجنس‌گرایی شدیدتر و بر جنبه‌ی جسمانی در همجنس‌بازی تأکید بیش‌تری می‌شود.

از آن‌جا که پروسه‌ی شناخت فرد از خود از بابت گرایش جنسی با توجه به فضای اجتماعی، اطلاعاتی، محرک‌های اجتماعی و تصور از بازخوردهای ممکن و قوانین و مقررات جامعه به عنوان بازخورد قالب شکل می‌گیرد، به نظر می‌رسد نمی‌توان سن خاصی را برای درک موضوع و پذیرش همجنس‌گرایی از سوی یک فرد تعیین کرد. ولی نکته‌ی مهم

این است که علی‌رغم کسب اطلاعات فرد در مورد همجنس‌گرایی و قیاس آن‌ها با رفتارهای خویش دچار چالشی خواهد شد. از طرفی لذت ناشی از این رابطه و ارضای روانی-جنسی ناشی از این روابط از سویی و از سوی دیگر درگیری‌های روانی و ذهنی ناشی از آن و عدم تطابق انگاره‌های ذهنی فرد با نقش اجتماعی انتظار رفته از او به عنوان یک شهروند جامعه مطرح است نظاره کردن رفتارهای طبیعی دوستان، همسالان و تقویت اجتماعی ناشی از این رفتارهای به اصطلاح نرم اجتماعی و عدم دسترسی فرد به امتیازات اجتماعی عمومی به خاطر این احساسات فرد را دچار یک حالت عدم ثبات و یک پارادوکسیکال روانی-اجتماعی قرار می‌دهد. گاه‌ها افراد به دنبال برقراری رابطه با جنس مخالف، بحث‌های درمانی و رهایی از این وضعیت (در افرادی با اطلاعات کم‌تر) و سعی در حل تناقضات پیش آمده‌ی فوق با تحلیل رفتارها و تأکید بر همجنس‌گرایی (در افرادی با اطلاعات بیش‌تر) می‌گردد. اگر چه در این بین شاهد خروجی‌های رفتاری مختلفی خواهیم بود، همجنس‌گرایانی که مغلوب جبر اجتماعی شده و به سرکوب حس همجنس‌گرایی خود می‌پردازند که البته مخاطرات زندگی مشترک با غیر همجنس از آن‌جایی که هیچ‌گاه به صورت رسمی برای این



دسته از افراد گزارش نمی‌شود، تعداد قابل توجهی از طلاق‌های ثبت شده را به خود اختصاص می‌دهد. از سوی دیگر افراد همجنس‌گرایی که تا حدودی در محل زندگی خویش دارای سطح امکانات بالاتری می‌باشند قادر خواهند بود به زندگی همجنس‌گرایانه‌ی خود بپردازند که البته این امر نیز به هر حال در کشوری با جو بسته‌تر و با قوانین سخت‌تر نظیر ایران، می‌بایست با

احتیاط بیش‌تر و به صورت مخفی صورت بپذیرد که اگر دو فرد تمایل به زندگی مشترک به طور کامل داشته باشند، نیاز به خروج یا فرایند آفتابی شدن دارند که غالباً به مخاطراتی هم‌چون تقابل با خانواده، پلیس و اساساً حکومت مواجهه هستند که بسته به اتفاقات پیش آمده امکان شکنجه، توهین و تحقیر و

مخاطرات ناشی از این مسائل به صورت روانی در پی خواهد داشت که در این جا گزینه‌ی مهاجرت به عنوان یه مکانیزم فرار، مد نظر قرار می‌گیرد؛ امکان مهاجرت به کشورهایی با آزادی‌های بیش‌تر برای این اقلیت وجود دارد. ولیکن نکته‌ی غم‌انگیز زمانی است که فرد نه قادر به سرکوب و نه قادر به استفاده از مکانیزم فرار می‌باشد. لاجرم بعد از تحمل مقادیر زیادی از فشارهای اجتماعی، پرخاشگری ناشی از ناکامی حاصله را به سوی خویش بر می‌گرداند و نهایتاً به خودکشی فرد اعم از روانی (انزوای شدید، افسردگی شدید و سایر بیماری‌های سایکوتیک) یا خودکشی جسمانی (مرگ) منتهی خواهد شد.

خارج از این مباحث مطرحه آن‌چه که بیش‌تر با موضوع این مقال مرتبط است، این است که فرد همجنس‌گرا در نهایت علی‌رغم تلاش‌های صورت گرفته در صورت پذیرش این پدیده احساسی را دریافت می‌نماید که او را دچار حال شوک می‌کند و آن زمانی است که فرد علی‌رغم توانایی جسمی ارتباط به غیر همجنس خویش نسبت به آنان بی تفاوت می‌شود و این طلاق عاطفی با دنیای غیر همجنس‌گراها بارها و بارها توسط فرد، مورد آزمایش قرار می‌گیرد و در نهایت فرد درک می‌کند که قادر نخواهد بود با جنس مخالف خویش رابطه‌ای از جنس فوق را داشته باشد. حتی اگر فعل توانستن و خواستن را همراه سازد. در واقع این نکته‌ی نغز زمانی است که فرد خود را به عنوان یک همجنس‌گرا می‌پذیرد. تحلیل رویدادهای قبلی زندگی فرد و همراستا کردن این قضایا در یک صف و تبیین تناقضات و شکل دهی به گرایش جنسی در سیر زندگی، نقطه‌ی آغازین زندگی همجنس‌گرایانه است. زندگی که بار عاطفی آن بیش‌تر است و داستان زندگی فرد به صورت سکس-عشق-تعهد، شکل می‌گیرد و البته نکته‌ی مهم ماخوذ از این مقال بر این اصل استوار است که همجنس‌گرایان موافق با گرایش خویش و هماهنگ با انگاره‌های زندگی خود با طی طریق بالا و تعریف داستان عشق خویش به این باور بنیادین رسیده‌اند که رهایی از همجنس‌گرایی برای آنان امری ناممکن و بعید به نظر می‌رسد. با توجه به مدلینگ مطرح شده در

ابتدای بحث می‌توان این‌گونه جمع بندی نمود که امکان بالایی وجود دارد که فرد همجنس‌گرا به صورت زیستی و ژنتیکی که البته این خود جای آزمایش و تحقیق‌های زیادی دارد به دنیا می‌آید و بسته به اجتماعی که در آن زیست می‌کند و با توجه به نظام قوانین و سطح معرفت افراد جامعه نسبت به این پدیده و تاریختی که در سلف جامعه‌ی خویش دارد، با این پدیده و چالش پیش آمده روبه‌رو شده و در نهایت این خویشتن روانی افراد است که امکان دارد با توجه به کنجکاوی‌ها و شدت این احساس در خویش، آن را تثبیت و یا سرکوب نماید.

کلیت مطرح شده در این مقاله، بیانگر این بحث است که اگر چه عوامل مطرح شده در آن در امر همجنس‌گرایی فرد دخیل هستند، ولیکن اگر فرد بر طبق طبیعت خویش عمل نماید و به لحاظ روانی و با توجه به شدت احساسات همجنس‌گرایانه‌ی خویش، ولو تحکیمات اجتماعی، بسیار سرسختانه هم باشد او فرایند پذیرش را طی می‌نماید و حس جبری بودن و مفهوم دترمنیسم همجنس‌گرایی را به خوبی درک می‌کند. چون در صورتی که سعی در سرکوب این امر نماید، به احتمال زیاد دچار مشکلات عدیده‌ی روانی، اجتماعی و زیستی در زندگی آینده‌ی خویش خواهد بود.

به نظر می‌رسد تبادل اطلاعات و آگاهی بخشی جنسی به افراد در جوامع آزاد غربی و حضور جهان اطلاعات (عصر ارتباطات) کمک شایانی به درک صحیح افراد از گرایشات واقعی جنسی خویش حتی در کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه را ایجاد کرده است. در نهایت تکرار این قضیه خالی از لطف نیست که دترمنیسم همجنس‌گرایی به آرامی و کندی خود را نشان می‌دهد و با آهنگی ملایم، ولی با فشار زیاد فرد دارای امکان اولیه‌ی همجنس‌گرایی را، تبدیل به یک همجنس‌گرای تثبیت شده و رضایت‌مند از گرایش جنسی خویش می‌نماید. البته قابل ذکر است که این فرایند تنها و تنها در افرادی که قابلیت ذاتی و ابتدایی همجنس‌گرایانه را به لحاظ زیستی دارند، شکل می‌گیرد و افراد غیر همجنس‌گرا را در بر نخواهد گرفت؛ زیرا جنبه‌ی طبیعت‌گرایانه‌ی این بحث و زیستی بودنش بر سایر جوانب غلبه و تحکم شدیدی دارد، آن‌چنان که از آن گریزی نیست.

همجنس‌گرایی در ادبیات مشرق زمین، حضوری پررنگ دارد



ایمان نیکی نژاد
فعال فرهنگی

وقتی محمود احمدی‌نژاد در پرسش و پاسخ دانشگاه کلمبیا وجود هم‌جنس‌گرایی همانند غرب در ایران را انکار کرد،

فی‌المجلس کسی در آن سالن حاضر نبود که از وی بپرسد که اگر شما راست می‌گویید، پس آن چه که محمد هاشم موسوی حسینی در رسم‌التواریخ، روایت کرده درباره‌ی جامعه‌ی ایرانی نیست.

جامعه‌ای که در فاصله‌ی سلطنت شاه حسین صفوی تا بر افتادن زندیان در این کتاب تاریخ به خواننده عرضه می‌شود، جامعه‌ای است که هم‌جنس‌گرایی در آن رواج دارد و شخص شاه نیز مشهور به چنین گرایشی است. با این همه اگر برای بررسی تاریخ اجتماعی ایران و پیدا کردن رگه‌های برخورد ایرانی‌ها با این مسئله بخواهیم در تاریخ و فرهنگ ایران زمین جستجو و کنکاش کنیم، می‌توانیم به قرن پنجم قمری برویم و نگاهی به

کتاب قابوس نامه نوشته‌ی قابوس بن وشمگیر بیاندازیم.

یا اصلاً چرا راه دور برویم، اگر مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی را باز کنید در دفتر پنجم و ششم داستان دل‌باختگی محمود غزنوی به ایاز را خواهیم دید. عشقی که سویه‌ی افلاطونی صرف ندارد. باری اگر هم داشته باشد، به زغم توجیه‌گران اشعار

تغزلی حافظ و دیگر شعرای کهن، اساساً عشق افلاطونی عشق

هم‌جنس به هم‌جنس است!

گمان می‌روند، کار کسانی که به هنگام تفسیر ابیات عاشقانه دیوان حافظ شیرازی، دل‌باختگی به معشوق هم‌جنس را تشبیه به عشق به خداوند می‌کنند، تلاش حافظ برای باز کردن دستار و ازار(نوعی شلوار مردانه‌ی سپید) شاهد (معشوق مرد) ساده(نو) بلوغ و ریش در نیاورده(اش را که به شیوه‌ای بدیع روایت شده کنایه از وصول به لقای الاهی می‌دانند، هیچ فرقی با احمدی‌نژاد ندارند!

عشق‌بازی و جوانی و شراب لعل فام / مجلس انس و حریف همدم و شرب مدام

ساقی شکر دهان و مطرب شیرین سخن / همنشینی نیک کردار و ندیمی نیک نام

شاهدی از لطف و پاکی رشک آب زندگی / دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام

بزم گاهی دل نشان چون قصر فردوس برین / گلشنی پیرامنش چون روضه دارالسلام

صف نشینان نیکخواه و

پیشکاران با ادب /

دوستداران صاحب اسرار

و حریفان دوستکام

باده گلرنگ تلخ تیز

خوش خوار سبک / نقلش

از لعل نگار و نقلش از

یاقوت خام

...

نکته دانی بذله گو چون

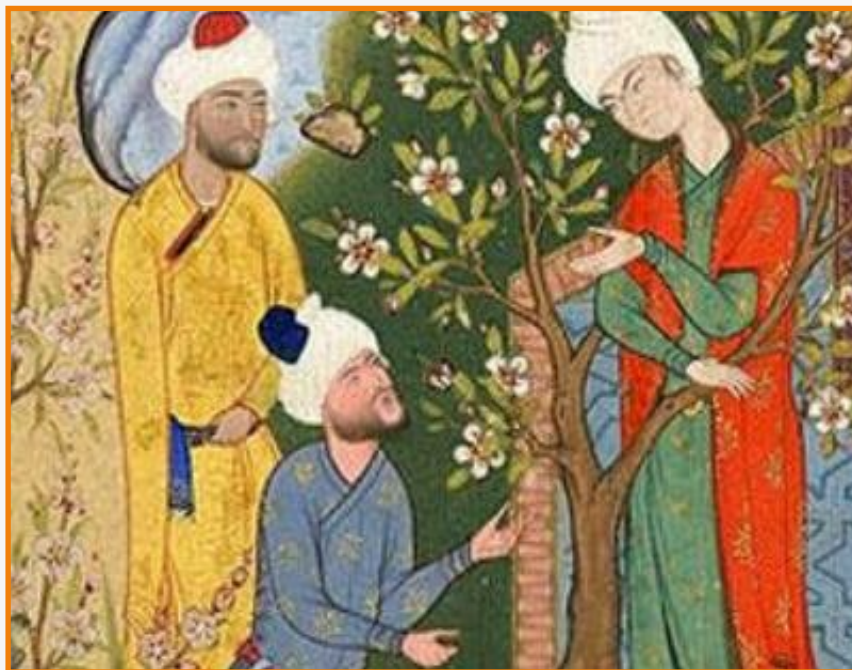
حافظ شیرین سخن /

بخشش آموزی جهان

افروز چون حاجی قوام

هر که این عشرت

نخواهد خوش دلی بر وی تباه / وان که این مجلس نجوید



زندگی بر وی حرام

هرکسی که در منظور و مفهوم اشعار بالا اندک تردیدی دارد را به مباحثه دعوت باید کرد. باری شاعر شیرین سخن به زبان شیرین فارسی دارد توضیح می‌دهد که چه تمنایی در ذهن دارد. شاهد و حریف و کذا و کذا (پیشکار) همگی اشاره به ضمیر مذکر غایب دارند.

بزرگ‌ترین خدمتی که دکتر سیروس شمیسا به ادبیات سترگ فارسی کرد همانا انتشار پژوهش بزرگ ایشان با عنوان شاهد بازی در ادب فارسی بود که در سال ۱۳۸۱ از سوی انتشارت فردوس منتشر شد. اگرچه کتاب به محاق توقیف رفت اما این سانسور و کتاب‌سوزی نیز نتوانست چیزی از واقعیت تاریخی بکاهد.

شاهد بازی در ادب فارسی حاصل بیش از ۳۰ سال پژوهش در گنجینه‌ی کهن ادب فارسی تصویری واقعی از زندگی و زمانه‌ی

هم‌جنس‌گرایی مردانه و گاه زنانه در آینه‌ی ادب فارسی پیش روی خواننده می‌گذارد. نویسنده با بررسی و عمیق شدن در آثار شاخص ادبیات کهن، گوشه‌ای از پرده‌ی تابوهای اجتماعی را بالا می‌زند و نشان می‌دهد که در

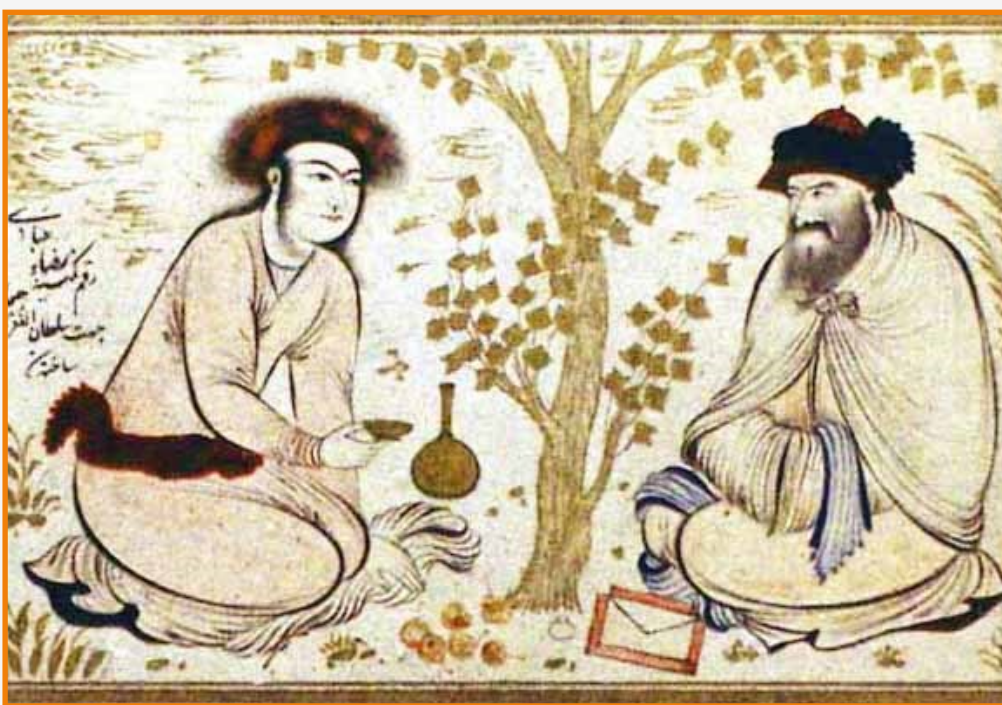
ایران کهن عشق مرد به مرد یا زن به زن همانند امروز کیفیت نداشت.

اگرچه در یک جامعه‌ی اسلامی عشق مرد به مرد تحریم می‌شده است اما در بخش‌های وسیعی از تاریخ این کشور،

هنگامی که سلسله‌های صفوی و زندیه در حال شکل دادن به ملت-امت ایرانی بودند، مجالی هم برای بروز چنین صراحت لهجه‌ای برای برون افکنی هویت جنسی فراهم شده بود. این مسئله دیگر هویت رازگونه‌ی خود را از دست داد و حتی در بخش‌هایی از شهر اصفهان قهوه‌خانه‌هایی نیز یافت می‌شد که چیزی شبیه به کلوپ‌های گی و لزبین‌های امروزی بود. در چنین فضایی ادبیات نیز به ناچار به مدح و ستایش این عشق پاک می‌پردازد. اگر مولوی را در این صف کنار بگذاریم، منوچهر دامغانی و دیگر شاعران درباری در ازای دریافت صلح‌های کلان عشق ارباب‌های همجنس را به تصویر می‌کشیدند.

در کتاب شاهد بازی در ادب فارسی، می‌خوانیم که در تاریخ ایران، اعلام‌گرایی به هم‌جنس باعث طرد شدن کسی از جامعه و اعدام وی نبود. در این باره شعرهای سوزناک سروده

می‌شود و با توجه به تصویری که برای امروز باقی مانده سراسر اشعار این دوره از تاریخ ایران در ادبیات هیچ بخشی از جهان دیده نمی‌شود. بسیاری از پژوهشگران غربی معتقدند، آن اندازه که



صحبت از همجنس‌گرایی در ادبیات ایران دیده می‌شود، در ادبیات غرب به هیچ رو وجود نداشته است؛ از کهن‌ترین شعرای فارسی گو تا دوران معاصر بخش قابل توجهی از این گنجینه چنین حال و هوایی داشته است.

شادی امین: تولید مثل تنها دلیل حفظ دگر جنس گرایی ست



گفتگو از پاتنه آ بهرامی

شادی امین از هماهنگ کننده‌های سازمان شش رنگ (شبکه‌ی لژیون‌ها و ترنس چندرهای ایرانی) و همین‌طور از مدیران سازمان عدالت برای ایران است. وی بیش از ۱۷ سال است که به‌طور علنی حول موضوع همجنس‌گرایی فعالیت کرده و با فعالیت‌های جمعی و همین‌طور ارائه‌ی سخنرانی، نوشتن مقالات و یا ترجمه، تلاش کرده که نسل‌های بعدی تجربه‌های تلخ و سخت همجنس‌گرایان که در نسل او به‌کرات دیده شده است، را تجربه نکنند.

شادی امین معتقد است تا زمانی که یاد نگیریم حقوق انسان‌ها را ورای گرایش جنسیشان و یا تعلق ملی و مذهبی‌شان رعایت کنیم، در جامعه‌ی ایران با دموکراسی روبه‌رو نخواهیم شد.

گفتگوی اختصاصی ماهنامه‌ی خط صلح حول محور مشکلات همجنس‌گرایان و راه‌حل‌های این مشکلات در پی می‌آید.

حمایتی یا تشکل‌هایی، چه در خارج از کشور و چه در داخل ایران، هست که بتواند این افراد را در رابطه با مسائل روحی-روانی که آن‌ها در طی روند برون‌آیی یا آشکارسازی شان به آن نیاز دارند، یا حتی برای درک و پذیرش خودشان، آنها را همیاری بکند.

خط صلح چرا همجنس‌گرایی یک پدیده‌ی طبیعی است؛ اساساً چه دلایلی برای این موضوع وجود دارد؟

من فکر می‌کنم این سوال را باید برعکس کرد: چه دلیلی برای این هست که دگر جنس‌گرایی را تنها گرایش طبیعی بدانیم؟! اگر طبیعی به عنوان بخشی از طبیعت انسان باشد، بله همجنس‌گرایی همچون دگر جنس‌گرایی طبیعی ست. اما اگر می‌خواهید طبیعی را با نورم یا مدل غالب و جا افتاده یکی بدانید، بعد مشکل ایجاد می‌شود و همجنس‌گرایی به دلیل اینکه نورم نیست، غیر طبیعی هم قلمداد می‌شود که این غلط است. ما این سوال را طرح می‌کنیم که آیا دلیل دیگری برای سلطه مناسبات دگر جنس‌گرایانه به جز مسئله‌ی تولید مثل وجود دارد؟! در حالی که

ما این سوال را طرح می‌کنیم که آیا دلیل دیگری برای حفظ دگر جنس‌گرایی به جز مسئله‌ی تولید مثل وجود دارد و این در حالیست که ملاک روابط جنسی و عاطفی انسان‌ها تولید مثل نیست.

ملاک روابط جنسی و عاطفی انسان‌ها تولید مثل نیست. بشر امروزی از محدودیت روابط غریزی صرف خارج شده است و روابط آگاهانه و اختیاری را برای خود برمی‌گزیند و از سوی دیگر همجنس‌گرایی از بدو وجود بشر وجود داشته و اسناد بسیار

خط صلح خانم امین، به عنوان اولین سوال به نظر شما مشکلات هم جنس‌گرایان در ایران امروز عمدتاً چیست؟

در مرحله‌ی اول طبیعتاً مجازات اعدام هست. با وجودی که خیلی‌ها می‌گویند به دلیل این که اثبات همجنس‌گرایی سخت است، این مجازات اجرا نمی‌شود اما اساساً همواره سایه‌ی ترس از مجازات اعدام بر سر یک گروه اجتماعی وجود داشته است. در واقع این که از همجنس‌گرایی جرم زدایی بشود، یکی از مسائل اصلی ماست و برایش تلاش می‌کنیم. نکته‌ی دیگر مسئله‌ی دسترسی به اطلاعات و آگاهی در این زمینه هست. معتقدیم که عدم دسترسی به اطلاعات و آگاهی، بسیاری از هم جنس‌گرایان را تنها می‌گذارد. مسئله‌ای که برایشان هنگام پی بردن به گرایش جنسی شان سوال برانگیز است این است

که آیا آنها مشکلی دارند یا بیمارند و باید آن را درمان بکنند و این که همیشه نگران هستند که دارند گناه می‌کنند. به هر حال متأسفانه هیچ‌گونه آگاهی درباره‌ی این

موضوع نیست؛ با وجود دسترسی گسترده به اینترنت، به علت فیلترینگ هنوز بسیاری به اینترنت آزاد دسترسی ندارند که بتوانند راجع به مسئله‌ی هم جنس‌گرایی اطلاعات کسب بکنند. نکته‌ی سومی هم که باید بگوییم، عدم وجود قوانین

این‌که مشکلات مشابه دارند؟

ببینید از یک طرف دیگر وقتی که صحبت از مرد سالاری و ارزش‌های مردانه در جامعه می‌کنیم که فرودستی زنان را باعث می‌شود، این مناسبات و روابط خودش را در روابط همجنس‌گرایان هم بازتولید می‌کند؛ به این معنی که در این مناسبات هم، مردان گی دست بالا را دارند و قدرت بیش‌تری دارند و البته این فقط شامل حال جامعه‌ی همجنس‌گرایان ایران نمی‌شود و در جوامع همجنس‌گرای غیر ایرانی هم با این مشکل روبه‌رو هستیم. از سوی دیگر در خیلی از موارد مشکلات مشترک و مشابهی دارند. مثلاً وقتی از همجنس‌گراستیزی یا هموفوبیا حرف می‌زنیم و یا وقتی که صحبت از قانون مجازات اسلامی می‌کنیم و اعدام همجنس‌گرایان یا مجازات شلاق، هم در رابطه مردان صادق است و هم در رابطه با زنان؛ البته برای

زنان مجازات حد یا شلاق برای سه بار اول در نظر گرفته‌اند و بار چهارم مجازات اعدام در انتظارشان خواهد بود. اینها همان دردهای مشترکی است که همه ما از آن رنج می‌بریم و در جامعه‌ی ایرانی، به علت عقب‌ماندگی و تسلط مذهب این موارد تشدید می‌شود. از طرف دیگر من فکر



می‌کنم که می‌بایست زنان لژیون و ترنس‌ها سازماندهی مستقل خودشان را داشته باشند چون با مسائل ویژه زنان رو به رو هستند؛ منجمله حجاب و پوشش اجباری، که زنان لژیون و ترنس‌چندر مجبور هستند که با حجاب اجباری در جامعه ظاهر شوند و آن پوشش را رعایت کنند و این یک مسئله‌ای هست که مردان گی با آن روبه‌رو نیستند. مسئله‌ی مهم دیگر ازدواج‌های

زیادی هم در این زمینه موجود می‌باشد. ما فکر می‌کنیم مادامی که روابط جنسی و عاطفی انسان‌ها به یکدیگر آزار نمی‌رساند و آگاهانه و انتخابی هست، دیگران موظف به پذیرش و احترام به این انتخاب هستند.

بحث بعدی این است: با وجودی که ما شاهد بحران در نهاد خانواده، بحران روابط دگر جنس‌گرایانه و خشونت بسیار وسیع درون روابط دگر جنس‌گرایانه و قتل و تجاوز روزمره در این روابط روبرو هستیم، چطور می‌توانیم اصرار داشته باشیم که تنها همین یک شکل رابطه (یعنی رابطه بین زن و مرد) مشروعیت دارد؟ و چرا نهادهای عقب‌مانده مذهبی از کلیسا و نکیسه و مساجد چنین بر غیر مجاز بودن روابط همجنس‌گرایانه تاکید می‌کنند. ما اصرارمان بر این هست که گرایش جنسی انسان‌ها امتیاز و ارزش تلقی نشود. همان‌طور که جنبش ضد

نژاد پرستی تلاش کرد که نژاد و رنگ پوست انسان‌ها، امتیاز یا عامل تحقیر و تبعیضشان نباشد و این را توانست در بخش زیادی از جهان تا به امروز پیش ببرد. در واقع ما نه خواهان این هستیم که با همجنس‌گرایان به عنوان انسان‌های ارزشمندتری برخورد بشود و نه معتقدیم که دگر جنس‌گرایان به

دلیل دگر جنس‌گرا بودنشان می‌بایست مورد تحقیر و تبعیض قرار بگیرند؛ بالعکس معتقدیم که پذیرش هر یک از این گرایش‌ها و پذیرش تفاوت‌های آدم‌ها می‌بایست به عنوان حق اولیه‌ی بشر شناخته شود.

آیا به نظر شما مشکلات همجنس‌گرایان زن از مشکلات همجنس‌گرایان مرد بیش‌تر است یا

صالح خط

اجباری است که برای بسیاری از دختران لژیون معضلی بسیار جدی هست و زندگی‌های بسیاری را تباہ کرده است و متأسفانه به کرات هم با آن روبه‌رو هستیم.

نکته‌ی دیگر این است که به هر شکل، علاوه بر وابستگی بیشتر دخترها به خانواده و اجبار برای رعایت ضوابط تعیین شده، مناسبات جنسی برای دخترها طور دیگر و همراه با محدودیت بیشتری تعریف شده و در بسیاری از زنان سرکوب نیازهای جنسی و نیازهای عاطفی شان امری عادی و روزمره تلقی می‌شود. اینها تفاوت‌هایی است که بایستی دیده شوند.

خانم امین، همجنس‌گراها چه پاسخ‌های متفاوتی به مشکلات خودشان در ایران دادند؟

بینید من بر این نکته که جامعه‌ی همجنس‌گرا مثل جامعه‌ی دگرجنس‌گرا، جامعه‌ی چندگونه‌ای است، تاکید دارم. ما رفتگر همجنس‌گرا داریم، هنرمند همجنس‌گرا داریم، فیلم‌ساز همجنس‌گرا داریم، سیاست‌مدار همجنس‌گرا داریم، تحلیل‌گر همجنس‌گرا داریم، نویسنده‌ی همجنس‌گرا داریم و غیره. در واقع این که ما بخواهیم مجموعه‌ی همجنس‌گرایان را یک دست تلقی بکنیم، اشتباه است. اتفاقاً جامعه‌ی دگرجنس‌گرا گرایش دارد که اخلاق، رفتار و روحیه‌ی خاص و کلیشه‌ای را به این گروه اجتماعی القا بکند و بر اساس آن، قضاوت خودش را داشته باشد؛ یعنی اگر که یک همجنس‌گرا را می‌بیند که موی کوتاه دارد و مثلاً لباس مرسوم برای پسران را پوشیده، بلافاصله بگوید این نوع مردانه (بوچ) است یا این فاعل است و آن یکی مفعول است. برعکس،

من خیلی اصرار دارم که بگویم جامعه‌ی همجنس‌گرا، جامعه‌ی متنوع و دارای افراد و گرایش‌های نظری، سیاسی و تعلقات طبقاتی

و همچنین مدل‌های رفتاری متفاوتی است و البته به لحاظ رفتار جنسی هم چند گونه است. غیر هم جنس‌گرایان نیز همچون همجنس‌گرایان رفتارهای جنسی متفاوت و سلاقی متفاوتی دارند. گونه‌های برخورد با شریک جنسی و شریک زندگی شان متفاوت است. با توجه به این موارد، ما وظیفه‌ی یاد

دادن موضوعات ابتدایی را به این جامعه‌ی دگرجنس‌گرا داریم. در واقع باید مجدداً تربیتشان بکنیم تا یاد بگیرند که آدم‌ها را قضاوت نکنند و اجازه بدهند که هر کسی روش و منش زندگی خودش را انتخاب کند.

اما سوال شما این بود که چطور از این مشکلات بیرون می‌آیند؟ پاسخ این است که به هر حال عده‌ای به خاطر فشارهای خانواده، فشارهای دولتی، اخراج از کار، اخراج از دانشگاه و غیره مجبور به ترک کشور و زندگی در خارج از ایران شده‌اند. عده‌ی دیگری در نبود منابع اطلاع‌رسانی و نداشتن آگاهی نسبت به هویت جنسیتی خودشان، به سرکوب این حس می‌پردازند. این گروه دچار تلاطمات روحی و روانی بسیار است. گروه دیگر با توجه به همجنس‌گرا ستیزی (هموفوبیای) موجود و نیز گفتمان غالبی که در رابطه با مسئله‌ی سکشوالیتی و تغییر جنس‌خواهی در ایران وجود دارد، به روانپزشک مراجعه کرده و فکر می‌کنند که دچار اختلال هویت جنسی هستند. در بسیاری از مواقع هم در اولین مراجعه، از سوی روانشناس یا روانپزشکان، بلافاصله پس از این که می‌گویند گرایش جنسی من به هم جنس هست و به غیر همجنس‌خودم حس ندارم، با این پاسخ که شما ترنس هستید و باید عمل جراحی انجام دهید، مواجه می‌شوند. برخی از آن‌ها فکر می‌کنند که همجنس‌گرایان در جسم غلطی قرار گرفته‌اند؛ روحی زنانه در جسمی مردانه و یا بالعکس و باید عمل تغییر جنسیت را انجام بدهند و آنها را پای یک پروسه‌ی دردناک عمل‌های تغییر جنسیت کشانند. خب می‌دانید که عمل‌های تغییر جنسیت در ایران

بسیاری برای این که از طرف خانواده‌هایشان پذیرفته بشوند، می‌آیند و می‌گویند که من ترنس هستم و سعی می‌کنند که مشکلی را از این طریق حل بکنند.

آزاد است و ایران بعد از تایلند، یکی از کشورهای است که از آمار بالای عمل‌های تغییر جنسیت برخوردار هست. این تناقض در

آزادی عمل‌های تغییر جنسیت از سوئی و سرکوب همجنس‌گرایان از سوی دیگر، باعث می‌شود که تلاش بکنند همجنس‌گرایان بسیاری با تلقین بپذیرند که ترنس هستند، یا برای این که همجنس‌گرایان از حقوق اجتماعی معینی برخوردار باشند و بتوانند به کسی که عاشقش هستند برسند و با او

زندگی کنند، تن به این اجبار نهان می دهند. باید تفاوت این گروه را با کسانی که خود را ترنس سکشوال تعریف می کنند بیان کنیم. در عین حال بسیاری از تغییر جنس خواهان معتقدند که آگاهانه و آزادانه این انتخاب را کرده اند. اما ما زمانی می توانیم از یک انتخاب آزاد حرف بزنیم (ضمن این که من به انتخاب تمام این دوستان احترام می گذارم)، که فرد در صورت عدم انجام عمل های تغییر جنسیت نیز همچنان دارای حقوق برابر و حقوق شهروندی خودش در جامعه باشد. در جامعه ای که همجنس گرایی با مجازات مرگ روبه روست و داشتن رفتار و ظاهر متفاوت افراد ترنسجندر مثل مبدل پوشی یا نداشتن حجاب مساوی با دستگیری و برخورد قانونی است، طبیعی است که بسیاری برای این که از طرف خانواده هایشان پذیرفته بشوند و یا از حق حیات برخوردار باشند، می آیند و می گویند که من ترنس سکشوال هستم و سعی می کنند که مشکلی را از این طریق حل بکنند و در چنین شرایطی نمی توان از شرایط یک

انتخاب آزاد سخن گفت. بسیاری حتی این موضوع به باور درونیشان تبدیل شده و درکی که از مفهوم زنانگی و مردانگی در جامعه دارند، باعث می شود که هر گونه خروج از آن چهارچوب ها را به معنای این که یک مرد یا زن واقعی یا کاملی نیستند، ببینند و به راه حل های پزشکی برای

تغییر وضعیتشان مراجعه بکنند. این همه در حالیست که بسیاری از افرادی هم که مجبور به این کار می شوند، بعد از این که عمل تغییر جنسیت را انجام می دهند، از عواقب دردناک این عمل ها و از بی حقوقی دوباره حتی پس از این عمل ها رنج می برند و گاهی مجبور به ترک کشور و یا زندگی در انزوا در ایران می شوند. متأسفانه ترنس ها خلاف تبلیغات دولتی همچنان در ایران از عدم امنیت و تبعیض و بی حقوقی و ترنس فویبای جامعه رنج می برند.

همین طور، عده ی بسیار زیادی محافل دوستانه ی خودشان و شبکه های اجتماعی و سایبری خودشان را دارند که متأسفانه

هر روز این عرصه بیش تر مورد تهدید قرار می گیرد و نفوذ عنصری که تلاش می کنند فعالین این حوزه را شناسایی بکنند، روز به روز بیش تر می شود و این خطری جدی ست و با توجه به این که شبکه های مجازی، تنها راه سازمان یابی و حضور علنی بچه ها هست، نباید از دست بروند و باید دائماً هشدار داد که در خصوص مسائل امنیتی، به ویژه دوستان ساکن ایران، دقت بیش تری داشته باشند. در عین حال ما شاهد مقاومت بچه ها چه در حوزه خصوصی مثل آموزش و ارتقا دانش و و موقعیت اجتماعی شان و چه در حوزه اجتماعی هستیم. شبکه شش رنگ و گرد هم آمدن لزیبن و ترنسجندهایی که هم سرنوشت بوده و در صدد تغییر این مناسبات هستند یکی از نمونه های موفق چنین مقاومت جمعی ست.

توصیه ی شما به خانواده هایی که فرزندان ی صلح گرایشات همجنس خواهانه دارند، چیست؟ چگونه با این گونه موارد برخورد کنند؟

در اصل توصیه ی من به همه ی بچه های لزیبن - گی این هست که حضور اجتماعی شان را با قدرت نشان بدهند. ما آدم های بسیار توانمندی در جامعه ی همجنس گرا داریم و باید نشان بدهیم که نه تنها نیازمند ترحم نیستیم، بلکه این جامعه قادر هست که کمک های شایانی به کل جامعه بکند.

ببینید ما یک خط مشاوره ی آنلاین داریم که سعی می کنیم در رابطه با مسائل روحی-روانی از این دست و یا موضوعات حقوقی، به کسانی که نیاز دارند، مشاوره بدهیم. نکته ی جالبی که برخوردیم این است که هر روز خانواده های بیش تری در حال پذیرش این موضوع هستند؛ بچه هایشان را هرچه که هستند، بپذیرند و آن ها را به هوای این که همسایه یا فامیل اگر بفهمد، چه می گوید، سرکوب نکنند. خانواده ها باید در وهله ی اول فکر کنند که بچه شان چه می گوید و چه می خواهد و آرزوهای بچه شان را جدی بگیرند. در واقع به نظر من رسانه های فارسی زبان خارج از کشور نقش بسیار مهمی در طرح این موضوع و فرهنگ سازی در این مورد دارند. هرچند که در مجموع متأسفانه خیلی از خانواده ها بچه هایشان را طرد کرده اند و این سوال پیش می آید که آن مهربانی، با فرهنگی و نقشی که پدر و مادرهای ایرانی برای خودشان قایل هستند، چه شده است؟ برخی

گفتگو

در اصل توصیه ی من به همه ی بچه های لزبین و گی این هست که حضور اجتماعی شان را با قدرت نشان بدهند. ما آدم های بسیار توانمندی در جامعه ی همجنس گرا داریم و باید نشان بدهیم که نه تنها نیازمند ترحم نیستیم، بلکه این جامعه قادر هست که کمک های شایانی به رشد فرعنگ دموکراسی خواهانه در کل جامعه بکند.

متأسفانه در جامعه ی ایرانی درک های عقب مانده و تحقیر کننده ی بسیاری نسبت به دیگری وجود دارد و طبیعتاً هر مسئله ای که به مسائل جنسی و جنسیت آدم ها بر می گردد بیش تر زیر ذره بین قرار دارد و مردم باید یاد بگیرند که وقتی واژه ی همجنس گرا را می شنوند، یک انسان را در مقابل خودشان تصور نکنند نه این که بلافاصله تلاش کنند بفهمند که رابطه ی جنسی طرف چطور هست. کنجکاوی های این چینی ما را به جلو

نمی برد. وظیفه یادگیری و آموزش جامعه غیر همجنسگرا بر دوش خودشان نیز هست. تلاش کنند در این زمینه اطلاعاتشان را افزایش دهند و مثل هر مقوله



ناشناخته ای پیرامونشان، آن را بشناسند و بعد اظهار نظر کنند. مهم تر از همه یاد بگیرند حرمت انسانها را پاس بدارند. این حداقلی ست که کسی که ادعای درک از آزادی و برابری و عدالت دارد باید به آن پایبند باشد. هیچ توجیهی در بی توجهی به این امر پذیرفتنی نیست.

ممنون از وقتی که در اختیار ماهنامه ی خط صلح قرار دادید.

خانواده ها وقتی می فهمند که بچه هایشان گرایش جنسی دیگری دارند دست به اعمال خشونت حاد می زنند و ما مواردی داریم که کسی پنج سال در قبرستان ها، و مقبره ها می خوابیده. به علاوه ما شاهد خشونت های بسیار جدی تری از قبیل قتل بچه های ترنس در ایران توسط خانواده هایشان (برادر یا پدر) بوده ایم. کمتر کسی ست که گرایشش علنی شده باشد و با تحقیر و سرزنش و طرد از سوی دوستان و خانواده روبرو نشده باشد. تنها موارد استثنایی نشان از عطف و احترام به انتخاب افراد در انتخاب شریک عشقی شان دارد. اما همانطور که گفتم این استثنائات رو به افزایش است و این را مدیون تلاش های فعالین این حوزه در زمینه آگاهی رسانی می دانم.

در نهایت فکر می کنید که چطور می شود مسئله ی همجنس گرایی را از حالت تابو در جامعه ی ایران

خط صلح

خارج کرد؟

همان طور که گفتم یکی نقش رسانه ای ست، دوم این که ایجاد بحث ها و ایجاد گفتمان در شبکه های اجتماعی هم به این امر کمک می کند. با این حال من فکر می کنم که موثرترین راه حضور آشکار افراد همجنس گرا در جامعه است؛ این که خیلی

عادی بیایند و به آدم های دور و برشان بگویند من لزبین هستم، من گی هستم و آدم ها ببیند که این فردی که تا دیروز می شناختند، با او غذا می خوردند و نشست و برخاست می کردند، لزبین است و یا گی هست و هیچ فرقی هم با خودشان ندارد. در واقع باید جامعه یاد بگیرد که به گروه های اجتماعی متفاوت و غیر خودی نزدیک بشود و این آدم ها را لمس کند.

فهم همجنس‌گرایی ایرانی

کتاب "فهم همجنس‌گرایی ایرانی"، حاوی مجموعه مقالاتی است که از سال ۱۳۸۵ توسط "نیما شاهد" نوشته شده است. نیما شاهد یک نام مستعار است که نویسنده، ذیل آن مقالاتی را منتشر کرده است. وی در این مدت در ایران به عنوان همکار سازمان ایرکو فعالیت کرده و علاوه بر تحریر آثار، به فعالیت‌های مربوط به حقوق همجنس‌گرایان مشغول بوده است. بعد از انتشار مجموعه مقالات به صورت کتاب حاضر، نیما شاهد به عنوان یک اسم مستعار کنار گذاشته شد و دیگر به این نام هیچ اثری منتشر نکرده است و احتمالاً نخواهد کرد. او مقالاتی از آثار منتشر شده‌ی خود در رسانه‌های گوناگون را برگزیده است که می‌توانند پرتویی بر مسئله‌ی همجنس‌گرایی ایرانی به مثابه‌ی مسئله‌ای هرمنوتیک بیافکنند؛ یعنی این که چگونه می‌توان همجنس‌گرایی را در تاریخش درک کرد. نیما شاهد، کتاب خود را برای به یاد ماندن نام یکی از قربانیان قوانین جنسی در ایران به نام او منتشر می‌کند به همین دلیل است که در جاهای بسیاری، نویسنده‌ی کتاب "مهدی طائف" خوانده شده است.

سرفصل "های این کتاب که نشان از مضامینش دارد عبارتند از: ۱- مقدمه ۲- معنای همجنس‌گرا بودن در گفتمان جنسی ایران ۳- نقد کتاب "شاهدبازی در ادبیات فارسی" از موضع دگرباش ۴- هوموفوبیای پنهان روشنفکران ایرانی ۵- زیبایی‌شناسی همجنس‌ستایانه و هویت همجنس‌گرا: نگاهی به پارادوکس همجنس‌گرایی و فاشیسم ۶- به سوی پدیدارشناسی زندگی کوئیر ایرانی ۷- زیست جهان مجازی کوئیر در ایران ۸- نتیجه: دیالکتیک همجنس‌گرایی

نویسنده در پیشگفتار کتاب می‌آورد: "این مقالات است پیش‌تر در نشریات همجنس‌گرا و یا رسانه‌های حامی حقوق همجنس‌گرایان منتشر شده است. وجهی که این تحقیقات و تحلیل‌ها را به یکدیگر پیوند می‌زند، تلاشی است که هر یک برای معرفی ساختار، زمینه و معنای همجنس‌گرا بودن در ایران وجود داشته است. در این جا صرفاً مجموعه‌ی مقالات مرتبط خود را کنار یکدیگر گذارده و تلاش کرده ام تا به نحوی معنادار

آن‌ها را استنتاج کنم."

وی هم‌چنین در توضیح مطالب بخش‌های کتاب آورده است: "در مقاله‌ی نخست که به شیوه‌ی تحقیقات فوکو در مورد جنسیت نزدیکی دارد، شرایط تاریخی تحقق آن چه را امروزه در ایران می‌توان همجنس‌گرایی خواند، تعقیب کرده‌ام." نویسنده در ادامه، بخش‌های دیگر کتاب را این‌گونه معرفی می‌کند: "در مقاله‌ی دوم، فتح بابی برای نقد کوئیر از آثار را دنبال کرده‌ام. در این نقد بر حسب تجربه‌ی زیست کوئیر، آن چه را پیش فرض‌های هوموفوبیک کتاب "شاهدبازی در ادبیات فارسی" بوده است، استخراج و بررسی کرده‌ام. در مقاله‌ی سوم و در ادامه‌ی نقد آثار از موضع کوئیر، این بار بیان‌های منفردی را از روشنفکران ایرانی برگزیده‌ایم که می‌تواند به تنهایی نشانه‌ای از وجود انگاره‌های هوموفوبیک ایشان باشد." شاهد در توضیح مقاله‌ی چهارم می‌نویسد: "در مقاله‌ی چهارم تلاش کرده‌ام، در عنوان همجنس‌گرا تمایزی را وارد سازم که بر اساس آن بتوان میل مدرن همجنس‌گرا را از آن چه در گرایش‌های فاشیستی و بنیادگرا به صورت یک مردستایی مطرح می‌شود، جدا سازم." در ادامه‌ی معرفی این کتاب می‌توان این مورد را اضافه کرد: همان طور که از عنوان کتاب پیداست، در فهم و آشنایی با همجنس‌گرایی در ایران می‌تواند بسیار مفید باشد و خواندن این کتاب به تمام افراد مدافع حقوق بشر و حقوق همجنس‌گرایان توصیه می‌شود.

"فهم همجنس‌گرایی ایرانی" را نویسنده در هفت فصل و یک مقدمه نگاشته است. این کتاب را انتشارات "گیلگمیشان" در بهار ۲۰۱۳ میلادی در شهر تورنتوی کانادا منتشر کرده است.



عنوان کتاب: فهم همجنس‌گرایی ایرانی
نویسنده: نیما شاهد
انتشارات: گیلگمیشان
نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۲



توزیع خط صلح در ایران

